



# مہرنامہ امری

سنہ ۱۷۳ بدیع

شماره: ۶

شہریور ۱۳۹۵

شرح عکس روی جلد: شہادت ہفت تن از بہائیان یزد (شہدای سبغہ) ہفدہم شہریور ماہ ۱۳۵۹ - (اسامی آن عزیزان در بخش اسنادی از تاریخ)

اخبار ملی و بین المللی :

- ۱- فشار اقتصادی بر خانواده های بهایی سمنان و تخریب بزرگترین باغ سیب استان سمنان
- ۲- دادگاه تجدید نظر ۲۲ شهروند بهایی ساکن استان گلستان تشکیل شد
- ۳- ادامه محرومیت از تحصیل گسترده شهروندان بهایی در کنکور ۱۳۹۵
- ۴- محرومیت گسترده شهروندان بهایی از ادامه تحصیل در دانشگاه
- ۵- محرومیت از تحصیل ۴ شهروند بهایی دیگر در کنکور ۱۳۹۵
- ۶- محرومیت از تحصیل سه تن از شهروندان بهایی
- ۷- درخواست نمایندگان مجلس آمریکا از اوباما: تحریم مقامات ایران که با بهائیان برخورد می کنند
- ۸- گزارش ماهیانه آمار مسجونین بهایی در زندانهای ایران
- ۹- اول شهرالکلمات ۱۷۳ - جوابیه دارالانشاء به سوالات یکی از احباء
- ۱۰- ممانعت از دفن یک شهروند بهایی دیگر در تبریز
- ۱۱- نقاشی های دیواری برای دانشجویان بهایی در قلب برزیل
- ۱۲- جامعه جهانی بهائی از ایران خواست که به سرکوب اقتصادی بهائیان پایان دهد
- ۱۳- پیمان کوشک باغی و آزیتر رفیع زاده تنها زوج بهایی زندان اوین
- ۱۴- بیست و دوم شهریور ماه زادروز فریبا کمال آبادی شهروند بهایی در زندان اوین
- ۱۵- ژیلای شهریاری شهروند بهایی با گذشت یک ماه همچنان در بازداشت موقت
- ۱۶- روحیه ثابت سروستانی شهروند بهایی در یمن آزاد شد
- ۱۷- برگزاری دادگاه مجدد برای چهار شهروند بهایی
- ۱۸- پلمب محل کسب شهروند بهایی در کرج
- ۱۹- اعظم مطهری شهروند بهایی از زندان یزد آزاد شد
- ۲۰- کیهان ، یک تیر و سه هدف : بهاییان ، شجریان و بی بی سی
- ۲۱- دستگیری های اخیر بهائیان یمن

## فهرست مطالب

### اسنادی از تاریخ

- ۲۲- هفدهم شهریور ماه سالگرد شهادت هفت تن از بهاییان یزد (شهادای سبعه)
- ۲۳- تصادف مرموز جناب حسن محبوبی عضو سابق یاران ایران
- ۲۴- اخراج یک دانش‌آموز بهائی
- ۲۵- جلوگیری از رشد و پیشرفت اقتصادی بهائیان

### روایات و حکایات :

- دلنوشته مادر واحد خلوصی فعال حق تحصیل بهایی ، در سالروز بازداشت وی
- ۲۶- آیا تصویر فریبا کمال آبادی زندانی بهایی ، تصویر کسی است که هشت سال در زندان است
- ۲۷- دومین سالگرد دستگیری فرهاد اقبالی زندانی بهایی
- ۲۸- دلنوشته نوه عزت الله عاطفی شهروند بهایی به مناسبت سالگرد شهادت پدر بزرگش
- ۲۹- دلنوشته ای از طرف دوستان یاشار رضوانی شهروند بهایی
- ۳۰- ۲۸ شهریور محاکمه مجدد ۲۴ شهروند بهایی ساکن استان گلستان
- ۳۱- قسمتی از ۹ سال اسارت من، بقلم ذکراالله فانی

### معرفی کتاب :

- ۳۲- برهان لامع - ابوالفضائل گلپایگانی
- ۳۳- «تاریخ نبیل زرنندی» یا «مطالع الانوار» - ملا محمد زرنندی، مشهور به نبیل اعظم
- ۳۴- جنات نعیم اشعار جناب نعیم و شرح آن - تالیف جناب اشراق خاوری
- ۳۵- بهاءالله در قرآن - آقای هوشیدر مطلق
- ۳۶- تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد - مهندس عنایت‌خدا سفیدوش

فهرست مطالب

مجموعه مقالات :

- ۳۷- به سوی عدالت جهانی - پیام اخوان
- ۳۸- ویران‌سازی تاریخ اینک جنایت جنگی محسوب می‌شود - لیلی کو
- ۳۹- نژادپرستی در سرشت بشر نیست - راندا عبدالفتاح
- ۴۰- ایروم شارمیلا، شاعری که نمی‌خواست شهید شود - پیام یزدانجو
- ۴۱- موافقت‌ها و مخالفت‌ها با مجازات اعدام در آمریکا
- ۴۲- دین چگونه می‌تواند عامل خشونت باشد؟ - گری گاتینگ

## فشار اقتصادی بر خانواده های بهایی سمنان و تخریب بزرگترین باغ سیب استان سمنان

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز سپاه پاسداران جمهوری اسلامی با اعلام منطقه نظامی در منطقه مهدی شهر اقدام به اخراج ۸۰ خانوار ساکن این منطقه و فشار بر بهائیان با نابودی زمین های کشاورزی، باغات و مناطق کشت و بهره وری کرده است.

بنابر گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز به نقل از منابع مطلع در سالهای گذشته به دلیل حضور بهائیان در این منطقه فشارها افزایش یافته و سپاه پاسداران به بهانه های نظامی و امنیتی دست به تصرف املاک بهائیان و تعطیلی شرکت تعاونی کشاورزی در این منطقه زده اند، لازم به یادآوری است که در سال گذشته قسمتی از منزل جمال الدین خانجانی یکی از مدیران جامعه بهایی ایران در سمنان نیز به دست نیروی انتظامی تخریب شده است.

همچنین بنابر گزارش ایران وایر، در سال ۱۳۷۰ و با کوچک شدن اندازه زمین های کشاورزی، این خانواده ها اقدام به تاسیس شرکت کشاورزی و دامداری کرده و به صورت تعاونی تمامی زمین های منطقه را زیر کشت بردند و بزرگترین باغ سیب استان سمنان را در آنجا ایجاد کردند. این شرکت ۳۵ هکتار از این زمین ها را بادام کاری کرده و باغ سیبی به مساحت ۵۰ هکتار در اختیار دارد.

همچنین این وبسایت در گفتگو با سیاوش خانجانی یکی از افراد خانواده ای که در ثبت این شرکت کشاورزی نقش داشته در این رابطه می گوید: «این شرکت برای تامین آب و برق مورد نیاز خانواده ها و فعالیت های کشاورزی و دامداری خود، با هزینه شخصی اعضای شرکت و با موافقت اداره برق استان سمنان، بیش از ۵ کیلومتر خط انتقال برق به منطقه کشید و همراه با آن مجوز احداث سه بند خاکی را از مقامات استان به دست آورد.»

او در توضیح کارهای صورت گرفته در محدوده اراضی این شرکت افزود: «برای جلوگیری از سیلاب های خطرناک منطقه و جلوگیری از هرز روی آب های سطحی، احداث سه بند خاکی پیش بینی شده بود که دوتا از آنها با ظرفیت ۸۰ و ۱۲۰ هزار متر مکعب در سال ۷۸ به بهره برداری رسید.» این شرکت در سال های گذشته نیز اجاره ۳۰ ساله بهره برداری از اراضی ملی را از سازمان جنگل ها و مرتع کشور بدست آورده بود و اقدام به نگهداری گوسفند و پرورش آنها و تولید گوشت هم می کرد.

به گفته او ، از سال ۱۳۷۸ فشار بر این خانواده ها به روش های مختلف زیاد شد و با توقف امکان استفاده آنها از چراگاه و سپس قطع برق از سوی شرکت برق منطقه ای استان، این فشارها تشدید شد. به نظر می رسد هدف آنها از اعمال این فشارها وادار کردن مردم و خانوارها به تخلیه اجباری منطقه بود.

تعداد زیادی از این خانوارها بهایی هستند و جمال الدین خانجانی یکی از اعضای هیات مدیره جامعه بهائیان ایران نیز یکی از سهامداران این شرکت است. به همین سبب، این فشارها در ادامه فشارهای اقتصادی بر بهائیان و در تنگنا قرار دادن بیشتر آنها ارزیابی می شود.

با شکایت و پیگیری این خانوارها و مقاومت هایی که انجام دادند، به نظر می رسد فشارها کاهش یافته ولی سپاه پاسداران استان سمنان در سال ۹۲ با نظامی اعلام کردن منطقه، زمینه اخراج خانواده ها و تصرف املاک و باغ های آنها را به بهانه های نظامی و امنیتی فراهم کرد. سپاه در ادامه، دو بند خاکی ساخته شده را تخریب کرد و سپس چاه حفاری شده در منطقه را نیز پر کرد و آن را خشکاند. این در حالی است که مجوز احداث این چاه در سال ۱۳۷۴ دریافت و اقدامات قانونی آن طی شده بود.

در چهار سال گذشته این خانوارها به شدت در مضیقه مالی قرار گرفته اند و املاک ۱۵۰ ساله آنها به تصرف نهادهای نظامی درآمده و گوسفندان شان نیز به حراج گذاشته شده است. پرونده شکایت این خانوارها هم اکنون در دیوان عدالت اداری است و پس از دو سال از شکایت آنها هنوز هیچگونه رسیدگی به آن صورت نگرفته است.



### دادگاه تجدید نظر ۲۲ شهروند بهایی ساکن استان گلستان تشکیل شد

دادگاه تجدید نظر ۲۲ شهروند بهایی ساکن استان گلستان امروز بیست و هشتم شهریور ماه ۱۳۹۵ تشکیل شد. و ساعتی پیش دادگاه به اتمام رسید.

بنا بر اطلاعات واصله جو دادگاه خوب بوده است اما حکم هنوز صادر نشده است و بعدا اعلام خواهد شد.

لازم به ذکر است که دادگاه تجدید نظر ده نفر از بهائیان این پرونده امروز برگزار گردید و دادگاه دوازده نفر باقیمانده به هشتم مهر ماه موکول شد .

دادگاه تجدید نظر که قرار بود در تاریخ بیست و سوم تیر ماه ۱۳۹۵ تشکیل گردد به تعویق افتاده ، به بیست و هشتم شهریور ماه موکول شد.

۲۴ شهروند بهایی در سه شهر گرگان، گنبد و مینودشت در استان گلستان در سه تاریخ متفاوت توسط مأموران اداره اطلاعات استان بازداشت شده‌اند و در دادگاه انقلاب گرگان به ریاست قاضی محسن قنبری به حبس محکوم شده‌اند.

بنا به گزارشات رسیده از یک فرد آگاه " پس از آنکه قاضی پرونده اعلام می کند که تینا موهبتی در زمان دستگیری کمتر از ۱۸ سال سن داشتند پرونده وی به دادگاه خانواده ارسال می شود و از آنجایی که پرونده همه دستگیر شدگان با یکدیگر ارتباط داشته لذا این دادگاه به زمان دیگری موکول خواهد شد."

۳۲ شهروند بهایی ساکن شهرهای مختلف استان گلستان از مهر ماه ۱۳۹۱ و در پروژه‌ای یک ساله به بهانه معاشرت با مسلمانان و تبلیغ دین بهایی، بازداشت شدند و زیر شکنجه‌های شدید فیزیکی و روانی برای پذیرفتن اتهامات خود تحت فشار قرار گرفتند.

هشت نفر از این افراد با محکومیت به حبس‌های پنج تا ۱۰سال، در حال گذراندن دوران حبس خود در زندان رجایی شهر هستند و ۲۴ نفر دیگر که دادگاه تجدیدنظرشان قرار بود روز چهارشنبه برگزار گردد، در دادگاه بدوی به حبس‌های شش تا ۱۱سال محکوم شده‌اند.

این شهروندان بهایی از اهالی شهرهای گرگان، مینودشت و گنبد کاووس هستند.

جزئیات احکام صادر شده برای شهروندان بهایی استان گلستان: شهنام جذبانی از مینودشت و شیدا قدوسی از گرگان هر کدام به ۱۱سال زندان محکوم شده‌اند. فرح تیبانیان، پونه ثنایی، مونا امری حصاری، بهنام حسنی، پریسا شهیدی، مژده ظهوری، پریوش شجاعی، تینا موهبتی و هانا عقیقیان، همه از گرگان، بیتا هدایتی، وثاق سنایی و هانا کوشک‌باغی از گنبد کاووس و نوید معلمی از مینودشت، هر کدام به ۹سال زندان محکوم شده‌اند. روفیا پاکزادان، سودابه مهدی‌نژاد، میترا نوری، شیوا روحانی، هوشمند دهقان، مریم دهقان و نازی خلخی همه از گرگان و کاملیا بیدلی و شهره صمیمی از مینودشت، هر کدام به شش سال زندان محکوم شده‌اند.

این افراد به دلیل زندگی کردن در میان مسلمانان و برگزاری جلسه‌های مذهبی خصوصی، به تبلیغ علیه نظام، ایجاد تشکیلات غیرقانونی مخل امنیت و ارتباط با دول متخاصم متهم شده‌اند، اما مزدک اعتمادزاده، وکیل برخی از آن‌ها گفته است که اعمال و رفتار موکلانش وصف کیفری ندارد و قابل مجازات نیست.

اگر احکام صادر شده برای این ۲۴ شهروند بهایی در دادگاه تجدیدنظر تایید و اجرا شود، پنج زوج با هم به زندان خواهند رفت و فرزندان آن‌ها برای سال‌های طولانی بی‌سرپرست خواهند شد.

بسیاری دیگر از متهمان این پرونده هم فرزندان خردسالی دارند که برای شش تا ۱۱ سال از پدر یا مادر خود دور خواهند ماند.

۲۷ اردیبهشت ماه امسال، ۱۰ نهاد حقوق بشری در نامه مشترکی از مقام‌های اتحادیه اروپا خواستند تا از جمهوری اسلامی ایران بخواهند حکم‌های حبس صادر شده علیه ۳۲ شهروند بهایی استان گلستان را لغو و درباره موارد شکنجه و آزار آن‌ها در زمان بازجویی، دست به یک تحقیق مستقل بزنند.

در این نامه تاکید شده بود که پرونده بهاییان گلستان، بزرگ‌ترین دستگیری دسته‌جمعی بهاییان در ۱۰ سال گذشته بود



## ادامه محرومیت از تحصیل گسترده شهروندان بهایی در کنکور ۱۳۹۵

از تحصیل شهروندان بهایی همچون سالهای گذشته در کنکور ۱۳۹۵ نیز روی داد و تعداد بسیاری از شهروندان بهایی که در کنکور سراسری شرکت کرده بودند با اعلام نقص در پرونده از ادامه تحصیل در مقطع آموزش عالی محروم شدند.

۱۱ شهروند بهایی دیگر به نام های پارسا عنایی از شهرستان میاندوآب با رتبه ۲۹۱۸ ، منا هوشمند با رتبه ۱۳۸۳۲ در ریاضی و رتبه ۷۰۴ در رشته هنر، درسا کمالی از

The screenshot shows a notification on the website of the Ministry of Education, Science and Technology of Iran. The text of the notification is as follows:

نتیجه نهایی آزمون سراسری و پذیرش بر اساس سوابق تحصیلی سال ۱۳۹۵

در صورت هرگونه سوال در خصوص نتایج آزمون سراسری پس از مشاهده کارنامه نهایی که در ۷ مهر ماه از طریق سایت سازمان منتشر می شود از طریق سیستم پاسخگویی الکترونیکی اقدام نمایید - بدهی است به درخواستهایی که از طریق روشهای دیگر ارسال می گردد هیچگونه پاسخی داده نخواهد شد.

شماره پرونده	3083394	شماره دانشجویی	3083395
نام خانوادگی	***	نام	***
شماره شناسنامه	228229811	شماره مدرسه	77

دانشگاه گرامس! بدلیل نقص پرونده، لطفاً با صندوق پستی 31535-3166 یا به آدرس کرج - مشکین دشت - خیابان شهید متوسلیمان - سازمان سنجش آموزش کشور - واحد پاسخگویی مراجعه نمایید.

www.sazman.gov.ir



شیراز با رتبه ۳۰۰۰ در کنکور ریاضی و رتبه ۴۰۰ در کنکور زبان های خارجه ، روزینا پورشاهرضایی از شهر کرج ، لواء زینلی اسمعیل آباد با رتبه ۱۴ هزار از شهر کرمان ، فروزان بهرام پور در رشته ریاضی و فیزیک، شادی بهرامی از شهر قزوین ، فؤاد سلمانیان از بروجرد لرستان ، نعمه فروزان از شهر شیراز در کنکور هنر ، طنین آزادی از شهر آبادان ، آیدا فلاح از شیراز و هما بابائیان از شهر میاندوآب به

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد پاسکونی - مراجعه نمایید

شماره پرونده	3018776	شماره داوطلبی	1017653
نام خانوادگی	فرزانه یونجف آبادی	نام	فروزان
شماره شناسنامه	1272606651	سال تولد	76

داوطلب گرامی! بدلیل نقص پرونده، لطفاً یا صندوق پستی 31535-3166 یا به آدرس کرج - مشکین دشت - خیابان شهید منتوسلیان - سازمان سنجش آموزش کشور - واحد پاسکونی مراجعه نمایید

خروج

دلیل ذکر " نقص در پرونده " از ادامه تحصیل به دلیل باورمند بودن به دیانت بهایی محروم شدند.

به گفته پارسا عنایی شهروند بهایی محروم از تحصیل " پس از مراجعه به سازمان سنجش کشور هیچگونه جوابی قانع کننده نگرفتم ، کارمندی خونسرد در پشت میز نشسته و لیست اسامی دوستان بهایی در دست، نام و

اطلاعات من رو مورد مطابقت قرار داد و گفت شما حق شرکت در دانشگاه رو ندارید وقتی دلیل را جویا شدم پاسخ داد که شما بهایی هستید و این دستور از مقامات بالا داده شده و ما ماموریم و معذور نامه ای در دست داشتیم که آنرا هم ثبت نکرد و گفت این اجازه را نداریم و هیچگونه امضا و مهر به ما نداد که به قول معروف مدرک قرار بگیرد "

نتایج نهایی آزمون سراسری و پذیرش بر اساس سوابق تحصیلی سال ۱۳۹۵

مشاهده نتیجه

در صورت هرگونه سوال در خصوص نتایج آزمون سراسری پس از مشاهده کارنامه نهایی که در 7 مهر ماه از طریق سایت سازمان منتشر می شود از طریق سیستم پاسکونی الکترونیکی اقدام نمایید ، بدیهی است به درخواستهایی که از طریق روشهای دیگر ارسال می گردد هیچگونه پاسخی داده نخواهد شد.

شماره پرونده	3471255	شماره داوطلبی	2381955
نام خانوادگی	زینلی اسمعیل آباد	نام	زونا
شماره شناسنامه	2960997706	سال تولد	77

داوطلب گرامی! بدلیل نقص پرونده، لطفاً یا صندوق پستی 31535-3166 یا به آدرس کرج - مشکین دشت - خیابان شهید منتوسلیان - سازمان سنجش آموزش کشور - واحد پاسکونی مراجعه نمایید

خروج

همچنین به گفته درسا کمالی دیگر

شهروند بهایی محروم از تحصیل " در کنکور ریاضی رتبه ۳۰۰۰ و در کنکور زبان رتبه ۴۰۰ را کسب کرده ام . ولی فقط مدت کوتاهی رتبه ی من در سایت قابل مشاهده بود ، و با اینکه برای تمام دانشگاه های روزانه مجاز

به انتخاب رشته بودم بعد از چند دقیقه تمام نوشته های مجاز ، غیر مجاز شد و من حتی مجاز به انتخاب رشته هم نشده ام ، یعنی در همان مرحله ی اول نقص پرونده شدم ."

همچنین روز گذشته در تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۵ در این وبسایت، ۲۲ تن از دیگر شهروندان بهایی از جمله میثاق لقائی از شهر قروه کردستان در رشته زبان با رتبه ۱۸۰۵، مازیار استانی، وحید صادقی ، ایلیا جاوید نیا از تهران، زهره فضلی از شهر کرج، درنا روحی پور با داشتن رتبه ۴۹۴۸ و مجاز به انتخاب رشته روزانه، فرناز نطقی از همدان با رتبه ۳۰۰۰ و مجاز به انتخاب رشته روزانه، مونس قلیلی نجف آبادی از شهر شاهین شهر ، بشیر قوامی، سمیر شمس و حنان روحانی از شهر اصفهان ، شکبیا اسدی از خرم آباد تنکابن و سراج آزادی از آبادان و ... نام آنها به دلیل باورمند بودن به دیانت بهایی از دانشگاه محروم شدند ، ذکر شده است.



به گفته بعضی از منابع آگاه در ایران تاکنون بیش

از صد شهروند بهایی در کنکور امسال از دانشگاه محروم شده اند.

لازم به یادآوری است که در سالهای گذشته تعدادی از شهروندان بهایی که اجازه حضور در دانشگاه ها را نیز پیدا کرده بودند پس از شناسایی آنها از دانشگاه اخراج شده اند.

اولین اعلامیه حقوق بشر جهانی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ حق تحصیل را برای همه انسانها فارغ از نژاد، رنگ، عقیده، مذهب و جنسیت برابر می‌داند.

در سال‌های گذشته، اعلام "نقص در پرونده" داوطلبان بهایی ورود به دانشگاه‌ها در ایران معادل محرومیت از تحصیل آن‌ها بوده به نظر می‌رسد که این روند، در سال جاری نیز ادامه پیدا کند.

محرومیت از تحصیل بهائیان در دانشگاه‌های ایران با استناد به مصوبه‌ی ششم اسفند ۱۳۶۹ "شورای عالی انقلاب فرهنگی" صورت می‌گیرد که بهائیان را علاوه بر محرومیت از اشتغال در اماکن دولتی، از تحصیلات دانشگاهی نیز محروم می‌کند.

بر اساس بند سوم این مصوبه، نه تنها باید از ثبت نام بهائیان در دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل آید بلکه چنانچه هویت بهایی فردی بعد از ثبت نام و "هنگام تحصیل" نیز احراز گردد، باید از تحصیل محروم شود.

محرومیت شهروندان بهایی پس از انقلاب اسلامی و اعلام انقلاب فرهنگی در ایران به صورت سیستماتیک اجرا شده است.



### محرومیت گسترده شهروندان بهایی از ادامه تحصیل در دانشگاه

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز موج محرومیت از تحصیل بهائیان پس از اعلام نتایج کنکور و بازگشایی دانشگاه‌ها در ایران همچون سالهای گذشته افزایش چشمگیری داشته است.

بنابر اطلاع مجموعه خبری بهایی نیوز علاوه بر اخبار منتشر شده در این وبسایت ۹ تن از دیگر شهروندان بهایی نیز به نام‌های میثاق لقائی از شهر قروه کردستان در رشته زبان با رتبه ۱۸۰۵، مازیار استانی، وحید صادقی، ایلیا جاوید نیا از تهران، زهره فضلی از شهر کرج، درنا روحی پور با داشتن رتبه ۴۹۴۸ و مجاز به انتخاب رشته روزانه، فرناز نطقی از همدان با رتبه ۳۰۰۰ و مجاز به انتخاب رشته روزانه، مونس قلیلی نجف آبادی از شهر شاهین شهر و بشیر قوامی به دلیل باورمند بودن به دیانت بهایی از دانشگاه محروم شدند.

بنابر گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز در حالی ۹ شهروند بهایی دیگر از دانشگاه محروم شده اند که تمامی این شهروندان پس از شرکت در کنکور امسال و کسب اجازه انتخاب رشته جهت ادامه تحصیل در دانشگاه، به دلیل منع تحصیل بهائیان در ایران اجازه حضور در دانشگاه را از دست داده اند.

همچنین یادآور می‌شویم که از صبح امروز در تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۵ خبر از محرومیت از تحصیل حداقل ۲۲ شهروند بهایی از سوی بهایی نیوز منتشر شده است و تعداد بسیاری دیگر نیز همچون سالهای گذشته محروم از تحصیل شده‌اند.

لازم به یادآوری است که در سالهای گذشته تعدادی از شهروندان بهایی که اجازه حضور در دانشگاه‌ها را نیز پیدا کرده بودند پس از شناسایی آنها از دانشگاه اخراج شده‌اند.

اولین اعلامیه حقوق بشر جهانی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ حق تحصیل را برای همه انسانها فارغ از نژاد، رنگ، عقیده، مذهب و جنسیت برابر می‌داند.

در سالهای گذشته، اعلام "نقص در پرونده" داوطلبان بهایی ورود به دانشگاه‌ها در ایران معادل محرومیت از تحصیل آنها بوده به نظر می‌رسد که این روند، در سال جاری نیز ادامه پیدا کند.

محرومیت از تحصیل بهاییان در دانشگاه‌های ایران با استناد به مصوبه‌ی ششم اسفند ۱۳۶۹ "شورای عالی انقلاب فرهنگی" صورت می‌گیرد که بهاییان را علاوه بر محرومیت از اشتغال در اماکن دولتی، از تحصیلات دانشگاهی نیز محروم می‌کند.

بر اساس بند سوم این مصوبه، نه تنها باید از ثبت نام بهاییان در دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل آید بلکه چنانچه هویت بهایی فردی بعد از ثبت نام و "هنگام تحصیل" نیز احراز گردد، باید از تحصیل محروم شود.

محرومیت شهروندان بهایی پس از انقلاب اسلامی و اعلام انقلاب فرهنگی در ایران به صورت سیستماتیک اجرا شده است.



### محرومیت از تحصیل ۴ شهروند بهایی دیگر در کنکور ۱۳۹۵

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز چهار تن از شهروندان بهایی به نام های نوید صالحی ، رسام زمانی فراهانی، بهاره رحمانی مهدی آبادی و سارینا همت از شهرهای اصفهان، تهران و بابلسر به دلیل باورمند بودن به دیانت بهایی از دانشگاه محروم شدند.

بنابر گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز در حالی چهار شهروند بهایی از دانشگاه محروم شده‌اند که تمامی این شهروندان پس از شرکت در کنکور امسال و کسب اجازه انتخاب رشته جهت ادامه تحصیل در دانشگاه، به دلیل منع تحصیل بهائیان در ایران اجازه حضور در دانشگاه را از دست داده‌اند.

لازم به یادآوری است که در سالهای گذشته تعدادی از شهروندان بهایی که اجازه حضور در دانشگاه‌ها را نیز پیدا کرده بودند پس از شناسایی آنها از دانشگاه اخراج شده‌اند.

اولین اعلامیه حقوق بشر جهانی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ حق تحصیل را برای همه انسانها فارغ از نژاد، رنگ، عقیده، مذهب و جنسیت برابر می‌داند.

در سال‌های گذشته، اعلام "نقص در پرونده" داوطلبان بهایی ورود به دانشگاه‌ها در ایران معادل محرومیت از تحصیل آنها بوده به نظر می‌رسد که این روند، در سال جاری نیز ادامه پیدا کند.

محرومیت از تحصیل بهائیان در دانشگاه‌های ایران با استناد به مصوبه‌ی ششم اسفند ۱۳۶۹ "شورای عالی انقلاب فرهنگی" صورت می‌گیرد که بهائیان را علاوه بر محرومیت از اشتغال در اماکن دولتی، از تحصیلات دانشگاهی نیز محروم می‌کند.

بر اساس بند سوم این مصوبه، نه تنها باید از ثبت نام بهائیان در دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل آید بلکه چنانچه هویت بهایی فردی بعد از ثبت نام و "هنگام تحصیل" نیز احراز گردد، باید از تحصیل محروم شود.

محرومیت شهروندان بهایی پس از انقلاب اسلامی و اعلام انقلاب فرهنگی در ایران به صورت سیستماتیک اجرا شده است



### محرومیت از تحصیل سه تن از شهروندان بهایی

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز سه تن از شهروندان بهایی به نام های مهرداد ذهنی میانداوب، شقایق رجائی و نازنین نیکوسرشت به دلیل باورمند بودن به دیانت بهایی از دانشگاه محروم شدند.

بنابر گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز در حالی مهرداد ذهنی میانداوب به دلیل نقص در پرونده در نتیجه کنکور از تحصیل محروم شده که این شهروند بهایی پس از شرکت در رشته ریاضی فنی در آزمون ۱۳۹۵ در

دانشگاه‌های سراسری روزانه و شبانه و همچنین دانشگاه پیام نور مجاز به انتخاب رشته شد اما در نهایت برای سومین بار در سالهای گذشته با نقص در پرونده روبرو شده است.

بنابر این گزارش شقایق رجایی دیگر شهروند بهایی است که در گروه آزمایشی علوم ریاضی و فنی نیز شرکت و در دوره‌های روزانه مجاز به انتخاب رشته شد. این شهروند بهایی ساکن کرج نیز با وجود داشتن رتبه ۵۵۱۲ به دلیل نقص در پرونده از ادامه تحصیل محروم شد.

کیانا رضوانی دیگر شهروند بهایی است که با وجود داشتن رتبه لازم جهت انتخاب رشته به دلیل نقص در پرونده با محرومیت از تحصیل روبرو شده است. این شهروند بهایی ساکن کرمان نیز در رشته ریاضی در کنکور ۱۳۹۵ شرکت کرده است.

بنابراین اطلاع مجموعه بهایی نیوز در روزهای اخیر تعدادی از شهروندان بهایی که اجازه حضور در دانشگاه‌ها را نیز پیدا کرده بودند پس از شناسایی آنها از دانشگاه اخراج شده‌اند.

اولین اعلامیه حقوق بشر جهانی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ حق تحصیل را برای همه انسانها فارغ از نژاد، رنگ، عقیده، مذهب و جنسیت برابر می‌داند.

در سال‌های گذشته، اعلام "نقص در پرونده" داوطلبان بهایی ورود به دانشگاه‌ها در ایران معادل محرومیت از تحصیل آنها بوده به نظر می‌رسد که این روند، در سال جاری نیز ادامه پیدا کند.

محرومیت از تحصیل بهاییان در دانشگاه‌های ایران با استناد به مصوبه‌ی ششم اسفند ۱۳۶۹ "شورای عالی انقلاب فرهنگی" صورت می‌گیرد که بهاییان را علاوه بر محرومیت از اشتغال در اماکن دولتی، از تحصیلات دانشگاهی نیز محروم می‌کند.

بر اساس بند سوم این مصوبه، نه تنها باید از ثبت نام بهاییان در دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل آید بلکه چنانچه هویت بهایی فردی بعد از ثبت نام و "هنگام تحصیل" نیز احراز گردد، باید از تحصیل محروم شود.

محرومیت شهروندان بهایی پس از انقلاب اسلامی و اعلام انقلاب فرهنگی در ایران به صورت سیستماتیک اجرا شده است.



**درخواست نمایندگان مجلس آمریکا از اوباما: تحریم مقامات ایران که با بهائیان برخورد می‌کنند**



خانم ایلینا روس-لهتینن می‌گوید مساله هسته‌ای موجب شد نقض حقوق بشر در ایران کمتر دیده شود. صدای آمریکا، واشنگتن، ۲۶ شهریور- یک کمیته فرعی مربوط به خاورمیانه و شمال آفریقا در مجلس نمایندگان ایالات متحده در یک رای‌گیری اجماعی، قطعنامه‌ای را تصویب کرد که از رئیس‌جمهوری آمریکا می‌خواهد آن دسته از مقام‌های ایران را که در سرکوب و برخورد با بهائیان ایران دست دارند، تحت تحریم قرار دهد.

در این قطعنامه که روز پنجشنبه ۲۶ شهریور توسط کمیته فرعی خاورمیانه و شمال آفریقا صادر شد، ضمن محکوم کردن حمایت دولت ایران از پیگرد قضایی اقلیت بهائی، آمده «ایران همچنان میثاق‌های جهانی حقوق بشر را نادیده می‌گیرد».

در قطعنامه این کمیته فرعی آمده: «مجلس نمایندگان آمریکا از رئیس‌جمهوری و وزیر خارجه ایالات متحده می‌خواهد سریعاً با استفاده از اختیارات موجود ... به تحریم مقام‌های رسمی ایران و آن دسته از افرادی که به طور مستقیم در تجاوز به حقوق بشر از جمله علیه جامعه بهائیان ایران دست دارند، اقدام کند».

این قطعنامه همچنین از دولت ایران آزادی فوری ۷ نفر از رهبران جامعه بهائی، هشت مدرس بهائی و همه کسانی که به دلیل اعتقادشان در ایران زندانی‌اند را خواستار شده است.



ایلینا روس-لهتینن نماینده مجلس نمایندگان ایالات متحده که ریاست این کمیته فرعی را برعهده دارد، در بیانیه ای اعلام کرد به خاطر تمرکز بر برنامه هسته ای ایران، عملکرد وحشتناک رژیم جمهوری اسلامی ایران در نقض حقوق بشر توسط خیلی از مردم دیده نشده است.

کمیته فرعی خاورمیانه و شمال آفریقا زیر نظر کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا فعالیت می‌کند. خانم روس-لهتینن، نماینده جمهوریخواه از ایالت کالیفرنیا در بخشی از بیانیه خود همچنین تاکید کرد: «ما نمی‌توانیم چشم‌های مان را به روی زجر مردم ایران تحت حاکمیت رهبر ایران و آنچه دولت 'میانه روی' حسن روحانی نامیده می‌شود ببندیم. ما نباید چشم مان را به زجر و درد اقلیت‌های قومی و مذهبی ایران مثل بهائیان ببندیم.»

قطعه‌نامه این کمیته فرعی یک هفته بعد از نامه سرگشاده جامعه بهائی صادر شد. دفتر جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد در نامه ای سرگشاده به حسن روحانی، رئیس‌جمهوری ایران خواستار رسیدگی به وضعیت اقلیت بهائیان ایران شد.

سیمین فهندژ، سخنگوی جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل متحد روز یکشنبه به صدای آمریکا گفت وضعیت بهائیان در ایران در ۴۰ سال گذشته تغییر چندانی نیافته و بهائیان از ابتدای انقلاب ۱۳۵۷ نه تنها از بخش اداری ایران محروم بودند که در بخش خصوصی نیز برای آنها محدودیت ایجاد شده است.

خانم فهندژ به بخش فارسی صدای آمریکا گفت در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی وضعیت بهائیان در ایران نه تنها بهبود نیافته بلکه بدتر هم شده است. او گفت از ماه ژانویه تا به امروز ۱۵۰ مورد آزار و اذیت‌های اقتصادی علیه بهائیان ثبت شده است.

در ایران، شماری از رهبران جامعه بهائی همچنان زندانی هستند. از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران، بهائیان مورد آزار و اذیت نهادهای حکومتی و دینی قرار گرفته‌اند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی علیه مردم بهائی تبلیغ می‌کند.

این درحالی است که مقامات جمهوری اسلامی در خارج از ایران می‌گویند حقوق بهائیان در ایران رعایت می‌شود.





## گزارش ماهیانه آمار مسجونین بهایی در زندانهای ایران

به گزارش بازداشت تعداد مسجونین جامعه بهایی در زندانهای ایران چهل و سه نفر است که نسبت به ماه گذشته یک مورد افزایش داشته است.

اسامی مسجونین بهایی که هم اکنون در زندان به سر می‌برند، از این قرار می‌باشد:



مهوش ثابت مسجون در طهران ایام گذشته ۳۱۲۲ روز ایام باقیمانده ۴۷۸ روز  
 سعید رضایی مسجون در کرج ایام گذشته ۳۰۵۱ روز ایام باقیمانده ۵۳۹ روز  
 وحید تیزفهم مسجون در کرج ایام گذشته ۳۰۵۱ روز ایام باقیمانده ۵۳۹ روز  
 فریبا کمال‌آبادی مسجون در طهران ایام گذشته ۳۰۵۱ روز ایام باقیمانده ۵۳۹ روز  
 بهروز توکلی مسجون در کرج ایام گذشته ۳۰۵۱ روز ایام باقیمانده ۵۳۹ روز  
 جمال‌الدین خانجانی مسجون در کرج ایام گذشته ۳۰۵۱ روز ایام باقیمانده ۵۳۹ روز  
 نوید خانجانی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۵۸۹ روز ایام باقیمانده ۲۱۱ روز  
 عزیزالله سمندری مسجون در کرج ایام گذشته ۱۵۴۷ روز ایام باقیمانده ۲۵۳ روز  
 عادل نعیمی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۵۳۳ روز ایام باقیمانده ۲۰۵۴ روز  
 کیوان رحیمیان مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۵۹ روز ایام باقیمانده ۳۴۱ روز  
 فرهاد فهندژ مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۳۵ روز ایام باقیمانده ۲۱۵۵ روز  
 فواد فهندژ مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۳۵ روز ایام باقیمانده ۳۶۱ روز  
 سیامک صدری مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۳۵ روز ایام باقیمانده ۳۶۱ روز  
 فرهنگ ثنایی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۳۵ روز ایام باقیمانده ۳۶۱ روز  
 کمال کاشانی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۳۵ روز ایام باقیمانده ۳۶۱ روز  
 پیام مرکزی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۰۴ روز ایام باقیمانده ۳۹۳ روز  
 کوروش زیاری مسجون در کرج ایام گذشته ۱۴۰۴ روز ایام باقیمانده ۳۹۳ روز  
 شاهین نگاری مسجون در کرج ایام گذشته ۱۳۸۷ روز ایام باقیمانده ۴۹ روز  
 پویا تیبانیان مسجون در سمنان ایام گذشته ۱۳۶۹ روز ایام باقیمانده ۹۷۱ روز  
 ایقان شهیدی مسجون در کرج ایام گذشته ۱۳۶۱ روز ایام باقیمانده ۴۳۳ روز

نیکا خلوصی مسجون در مشهد ایام گذشته ۱۰۹۹ روز ایام باقیمانده ۱۰۶۱ روز  
نوا خلوصی مسجون در مشهد ایام گذشته ۱۰۹۹ روز ایام باقیمانده ۵۲۱ روز  
شمیم نعیمی مسجون در کرج ایام گذشته ۹۰۴ روز ایام باقیمانده ۱۷۶ روز  
الهام فراهانی مسجون در طهران ایام گذشته ۹۰۴ روز ایام باقیمانده ۵۳۶ روز  
شهاب دهقانی مسجون در کرج ایام گذشته ۸۹۱ روز ایام باقیمانده ۵۴۹ روز  
نسیم باقری مسجون در طهران ایام گذشته ۸۷۹ روز ایام باقیمانده ۵۶۱ روز  
فرهاد اقبالی مسجون در کرج ایام گذشته ۷۵۷ روز ایام باقیمانده ۱۰۳۷ روز  
فربرز باغی مسجون در یزد ایام گذشته ۵۹۵ روز ایام باقیمانده ۸۴۱ روز  
فریبا اشتری مسجون در یزد ایام گذشته ۵۷۹ روز ایام باقیمانده ۱۳۹ روز  
ایمان رشیدی مسجون در یزد ایام گذشته ۵۷۴ روز ایام باقیمانده ۵۰۳ روز  
شبنم متحد مسجون در یزد ایام گذشته ۵۷۴ روز ایام باقیمانده ۱۴۴ روز  
واحد خلوصی مسجون در کرج ایام گذشته ۳۹۷ روز ایام باقیمانده ۱۳۹۶ روز  
شهرام اشراقی مسجون در اصفهان ایام گذشته ۳۴۸ روز ایام باقیمانده ۷۳۱ روز  
آزیتا رفیع‌زاده مسجون در طهران ایام گذشته ۳۳۲ روز ایام باقیمانده ۱۱۰۴ روز  
شمیم روحانی مسجون در اهواز ایام گذشته ۲۸۸ روز ایام باقیمانده ۷۷ روز  
یکتا فهندژ سعدی مسجون در شیراز ایام گذشته ۲۱۱ روز ایام باقیمانده ۱۵۸۹ روز  
پیمان کوشک باغی مسجون در طهران ایام گذشته ۲۰۷ روز ایام باقیمانده ۱۵۹۳ روز  
افشین سید احمد مسجون در کرج ایام گذشته ۱۲۷ روز ایام باقیمانده ۹۵۳ روز  
شیدا تایید مسجون در بابل ایام گذشته ۱۱۶ روز ایام باقیمانده ۲۴۳ روز  
بهنام عزیزپور مسجون در شیراز ایام گذشته ۶۹ روز ایام باقیمانده نا مشخص  
نبیل تهذیب مسجون در شیراز ایام گذشته ۶۸ روز ایام باقیمانده نا مشخص  
یاشار رضوانی مسجون در طهران ایام گذشته ۵۱ روز ایام باقیمانده نا مشخص  
نعمت الله بنگاله مسجون در شیراز ایام گذشته ۲۷ روز ایام باقیمانده نا مشخص



## اول شهرالکلمات ۱۷۳ – جوابیه دارالانشاء به سوالات یکی از احباء

۱ شهرالکلمات ۱۷۳

۱۲ ژوئیه ۲۰۱۶

ارسال از طریق الکترونیکی

دوست عزیز روحانی،

لطفا مطالب ذیل را به آقای ابلاغ فرمایید

مکتوب آن برادر گرامی حاوی چند سوال در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۵ به بیت العدل اعظم الهی واصل گشت. مقرر فرمودند به قرار ذیل مرقوم گردد. تاخیر در ارسال جواب ناشی از تراکم کار در مرکز جهانی بهائی موجب تاسف است.

در مورد تفاوت بین دو واژه "پیام" و "دست خط" در رابطه با هدایات معهد اعلی به استحضار می رساند که در عمل میتوان آنها را به جای یکدیگر استفاده کرد.

راجع به سوال خاص شما در مورد اینکه آیا یک پیام یا دست خط خصوصی خطاب به یک فرد می تواند مانند پیام های عمومی میزانی برای عموم احبا باشد به اطلاع می رساند که دست خط های خصوصی خطاب به افراد معمولا پاسخ به سوالاتی است که مخاطب در نامه خود مطرح نموده است هدایات موجود در بسیاری از موارد البته می تواند جنبه عمومی نیز داشته باشد و تشخیص این مسئله محتاج به قضاوت در هر مورد خاص می باشد.

پیام های بیت العدل اعظم چه عمومی و چه خطاب به یک فرد اغلب حاوی مضامین و مفاهیم غنی می باشد و فهم آن منحصر به درک و تفسیر افراد خاصی نیست در عین حال بقیه افراد بر اساس تجربه ممکن است درک بهتری از بینشهایی عمیق مندرج در این متون داشته باشند. بنابراین روش یادگیری در عمل، استفاده از تجربه، تمسک به مشورت و مطالعه گروهی می تواند تاثیر بسزایی در آگاهی فزاینده نفوس به مفاهیم این پیامها داشته باشد. تبادل افکار بین احبای عزیز در محیطی مملو از روح وریحان و محبت و شفقت نیز البته امری مطلوب ومنتج به نتایج مفید خواهد گشت

در خصوص سوال شما راجع به نحوه تمشیت امور جامعه، همان طور که مستحضرید معهد اعلی به احبای عزیز مهد امرالله پیوسته تاکید می‌فرمایند که با عدم وجود تشکیلات، علاوه بر انجام فرائض روحانی فردی، از طریق مشورت در گروه‌های کوچک به تمشیت امور جامعه پردازند. پیروان حضرت به‌الله در آن کشور مقدس این نصایح را با جان و دل پذیرفته امر مشورت را جزئی لاینفک از زندگی فردی و جمعی خود نموده‌اند. بنابراین اگر تحت شرایط فعلی خیل نفوسی مشتاق، خدوم و مجرب بطور غیر رسمی و خود جوش برای رتق و فتق امور و تشویق و حمایت متقابل از یکدیگر در حرکتند و علی‌رغم مشکلات فراوان به خدمات فردی در میادین مختلف قائم می‌باشند البته نه تنها امری است طبیعی بلکه موجب مسرت فراوان می‌باشد این روش تمشیت امور طبیعتاً چنین ایجاب می‌کند که فرد و یا افرادی نیز از طرف جامعه مامور به انجام وظایفی شوند و یا به ایفای خدمات خاصی دعوت گردند. مواردی نیز موجود است که افراد چه در رابطه با خدمات فردی، چه در حمایت از دیگران و چه در زمینه فعالیت‌های جمعی تقاضای دریافت هدایت می‌نمایند و سعی و فیر مبذول می‌دارند تا آن را با حکمت و درایت عمل نمایند و با دیگران نیز در میان بگذارند. این نفوس زکیه با درک عمیق از حقایق مندرج در این هدایات، پی‌می‌برند که موفقیت‌شان در مقام یک مومن دل‌سوز مستلزم آن است که با کمال خضوع و خشوع از طریق مشورت و بدون تحمیل نظرات خویش بر دیگران سعی نمایند تا در کمک به دیگران، هم افراد در اتخاذ و اجرای تصمیمات خود از حمایت لازم برخوردار باشند و نظم و انسجام در میان فعالیت‌های جامعه به نحوی طبیعی ایجاد شود.

اهمیت اساسی وحدت نظر و حفظ اتحاد جامعه در این دوران پر افتتان البته بر همه واضح و مبرهن است انشا‌الله احبای عزیز ایران با انقطاع و انجذاب که از خصوصیات عاشقان روی دلجوی حضرت محبوب است بیش از پیش به آن نائل آیند.

معهد اعلی بالنیابه از طرف احبای جان‌فشان ایران در اعتاب مقدسه علیا دعا می‌نمایند تا همگی مشمول عنایات و الطاف لا‌نهایه جمال اقدس ابهی گردند.

باتقدیم تحیات

دارالانشاء بیت العدل اعظم



## ممانعت از دفن یک شهروند بهایی دیگر در تبریز

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز رعنا صحرایی شهروند متوفی بهایی اجازه دفن در رحمت وادی تبریز را هفته‌های گذشته را نداشت و ماموران امنیتی این شهروند بهایی متوفی را در شهرستان میاندوآب بدون حضور خانواده دفن کرده‌اند.

مرتضی اسماعیل پور سردبیر بهایی نیوز در گفتگو با امیرصحرایی برادر رعنا صحرایی درخصوص شرایط و چگونگی وضعیت دفن این شهروند بهایی، تعامل مثبت شهروندان بهایی و غیربهایی در تبریز، برخورد سیستماتیک مسئولان استانی و کشوری درخصوص منع دفن شهروندان بهایی و درخواست از دولت حسن روحانی جهت کاهش فشار بر شهروندان بهایی، گفتگو داشته است.

به گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز تاکنون بیش از چهل شهروند بهایی متوفی اجازه دفن در استان تبریز را نداشتند و تمامی این افراد در شهرستان میاندوآب و یا در شهر ارومیه به خاک سپرده شده‌اند. منع دفن شهروندان بهایی بارها از سوی مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران روی داده است. پیروان دیانت بهایی بزرگترین اقلیت مذهبی در ایران به شمار می‌روند.



## نقاشی های دیواری برای دانشجویان بهایی در قلب برزیل



این اثر عظیم توسط «آپولو تورس»، هنرمند ۳۰ ساله اهل سائوپائولو و به سفارش کمپین «جرم نیست» اجرا شده است.

تورس می گوید می خواسته مسایلی که این دیوارنگاری به آن ها می پردازد و انگیزه اجرای آن بوده است را به مسایلی پیوند بزند که شهروندان برزیلی هم آن ها را تجربه کرده اند

«میلزا دیانا» ۶۶ ساله هر روز صبح که در آپارتمانش در دل سائوپائولو بیدار می شود، پنجره را باز می کند و در آن سوی میدان «روزولت»، به دیوارنگاری عظیمی خیره می شود که در آن دختر جوان و کنجکاوی سعی می کند دست خود را به گردبادی از کتاب هایی که بالای سرش در حرکت اند برساند. موجوداتی زهرآلود مثل عقرب،





عنکبوت و مار دور پاهای او حلقه زده و آماده حمله اند.

دیانا به «ایران‌وایر» می‌گوید: «من را یاد دختر خودم می‌اندازد. به او احساس نزدیکی می‌کنم.» برمی‌گردد و دوباره با حسرت و اندوه به نقاشی نگاه می‌کند.

این اثر عظیم توسط «آپولو تورس»، هنرمند ۳۰ ساله اهل سائوپائولو و به سفارش کمپین «جرم نیست» اجرا شده است. هدف این کمپین که تا کنون به شش کشور جهان سفر کرده، این است که درباره وضعیت بهائیان در ایران اطلاع‌رسانی کند و آگاهی مردم را بالا ببرد. بهائیان ایران مدام از سوی حکومت مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و از حق تحصیل و تدریس در دانشگاه محروم می‌مانند.

نقاشی تورس، ۴۳ متر طول و ۱۲ متر عرض دارد. این نقاشی که درست در قلب سومین شهر بزرگ جهان جای گرفته، تا به حال بزرگ‌ترین کاری بوده که در کمپین «جرم نیست» اجرا شده است.

تورس به «ایران‌وایر» می‌گوید وقتی سال پیش از این کمپین و انگیزه‌ها و اهداف آن اطلاع یافت، بلافاصله با آن احساس هم‌دلی کرد و واقعاً نگران موانع و مشکلات ایدئولوژیک تبعیض‌آمیزی است که زندگی عادی مردم را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

تورس می‌گوید این اولین بار بوده که نام بهائیت به گوشش خورده است. او اظهار امیدواری می‌کند که برزیلی‌ها هم با این دیوارنگاری ارتباط برقرار کنند. در واقع، از همان ابتدا کار را با این هدف شروع کرد تا مشکلاتی را به تصویر بکشد که هم خاص برزیلی‌ها است و هم بهایی‌ها.



در سال ۲۰۱۵، دانش‌آموزان ایالت سائوپائولو، از دبستان گرفته تا دبیرستان، در اعتراض به سیاست‌های حکومت برای تعطیلی ۹۴ مدرسه، صدها مدرسه را به اشغال خود درآوردند.

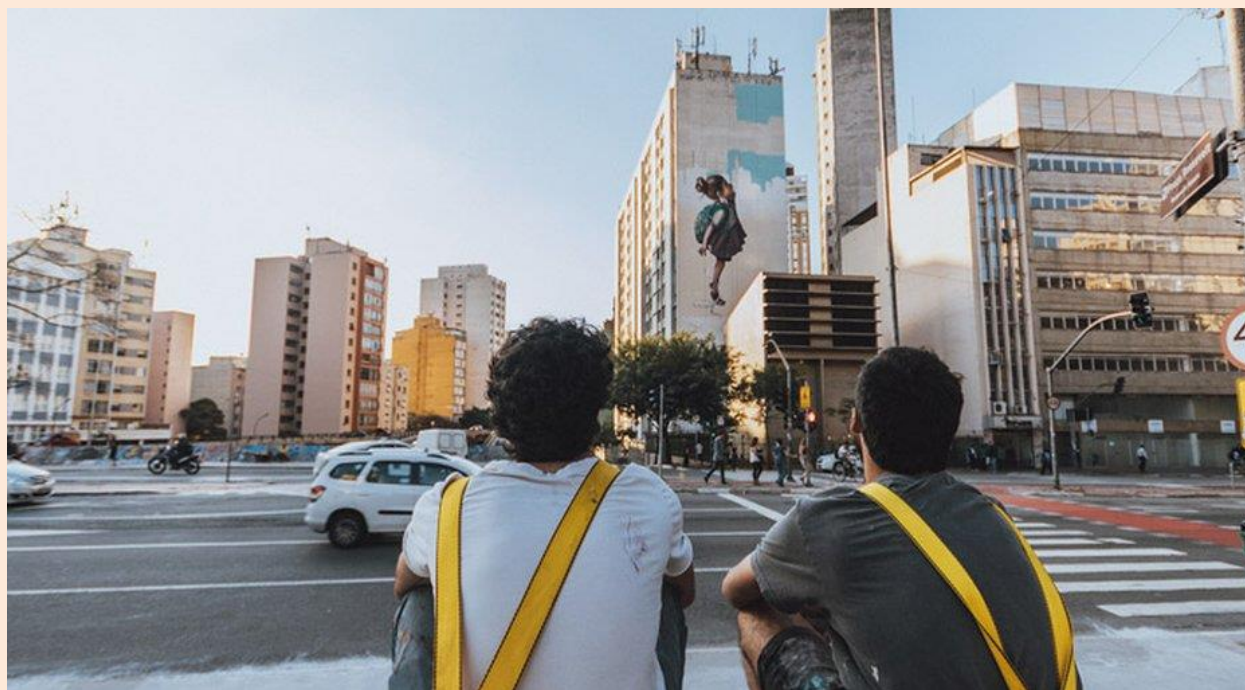
در نتیجه این سیاست‌ها، بیش از ۳۰۰ هزار دانش‌آموز مجبور می‌شدند به مدرسه‌هایی در شهرهای هم‌جوار بروند که جمعیت آن‌ها از حد نصاب بالاتر رفته بود.

قصد توریست این بود که مستقیماً در کارش به این مسأله بپردازد: «دانش آموزانی که ایستادند و برای حق برخورداری از آموزش مبارزه کردند، موضوع خوبی است که در دیوارنگاری به آن پرداخته شود.»

می‌گوید: «ما در مورد مسایل آموزشی و تحصیلی، مشکلات بزرگ دیگری هم داریم؛ مثلاً سیاستمدارها از غذایی که برای بچه‌ها در مدرسه سرو می‌شود، پول به جیب می‌زنند. به همین دلیل، بچه‌ها دیگر ناهار ندارند.»

بنابر گزارش خبرگزاری «آژنسیا برزیل»، در ماه‌های آوریل و می امسال، دانش‌آموزان سائوپائولو در اعتراض به لایحه‌ای برای لغو بودجه ناهار مدارس، دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند. در جریان این اعتراض‌ها، دانش‌آموزان ساختمان بعضی از مدارس را به اشغال خود درآوردند.

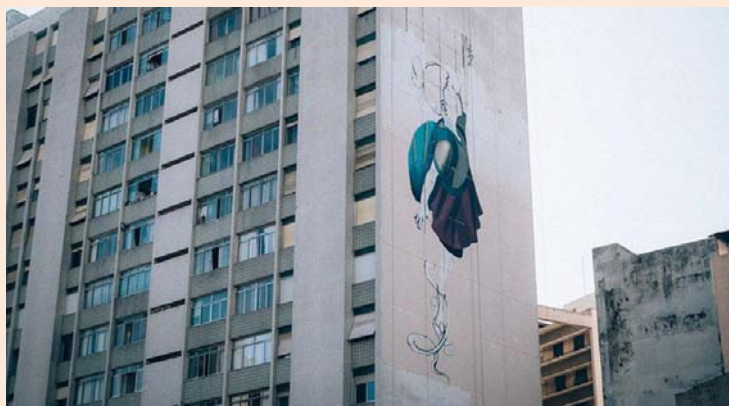
در همین راستا، توریست می‌گوید: «سعی من این بوده است که کاری کنم تا مردمی که این اثر را می‌بینند، با آن ارتباط و هم‌دلی برقرار کنند.»



نقاشی آپولو توریست، ۴۳ متر طول و ۱۲ متر عرض دارد.



به گفته خودش، می‌خواسته مسایلی که این دیوارنگاری به آن‌ها می‌پردازد و انگیزه اجرای آن بوده است را به مسایلی پیوند بزند که شهروندان برزیلی هم آن‌ها را تجربه کرده‌اند و بتوانند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند.



«فلاویو راسخ»، از اعضای کمپین «جرم

نیست» در برزیل، از جنبه دیگری به این کار نگاه می‌کند. او توضیح می‌دهد: «دو انگیزه برای اجرای این دیوارنگاری مطرح بود؛ یکی این که بزرگ‌ترین و مرتفع‌ترین گرافیتی را اجرا کنیم و دیگر این که تا جایی که می‌شود، حرف خود را صریح و تند بزنیم.»

از نظر راسخ که هم این ساختمان را برای اجرای کار انتخاب کرد و هم تورس را، این نقاشی نشان می‌دهد بهایی‌ها در تلاش هستند تا به آموزشی دست یابند که در دام طوفانی گرفتار شده است. آن موجودات زهرآگین نیز نماد سرکوب و سیاست‌های تبعیض‌آمیز حکومت ایران هستند.

راسخ برای کسب رضایت از ساکنان این ساختمان و نیز مجوز شهرداری، گرفتاری‌های زیادی را متحمل شد. خودش می‌گوید: «باید با ۱۲۰ مالک مختلف سر و کله می‌زدم و تک‌تک آن‌ها را قانع می‌کردم که خیلی کار سختی بود. دلیل آن هم این بود که تا به حال کسی این‌جا گرافیتی کار



نکرده است. هر دو ماه جلساتی داشتیم. بعضی وقت‌ها هم اصلاً راهمان نمی‌دادند.»

راسخ برای کسب مجوز، پنج نفر را استخدام کرد؛ از جمله یک تهیه‌کننده آثار هنری، یک مشاور پروژه و یک کارشناس ملک و زمین. با توجه به تمام این مشکلات و موانع، راسخ عملی شدنِ نهاییِ کار را مثل یک معجزه می‌داند.

تورس امیدوار است که مردم با دیدن این دیوارنگاری، انگیزه بیشتری برای مبارزه در راه آزادی و حقوق بشر به دست آورند. می‌گوید: «باید بتوانید سؤال کنید، باید فضای بحث و جدل داشته باشید و باید این امکان را داشته باشید که همه چیز را زیر سؤال ببرید. تا وقتی باورهای جزمی داشته باشید، هیچ امکانی برای پرس و جو و بحث و جدل نخواهید داشت و در نتیجه، همه راه‌ها را برای رشد و گسترش دانش خواهید بست.»

در طول این ۱۱ روزی که تورس روی این دیوارنگاری کار می‌کرد، عابران و رهگذران زیادی با او صحبت و درباره کار پرس و جو کردند. همه بلافاصله موضوع اصلی کار، یعنی «دفاع از حق آموزش» را تشخیص می‌دادند. کسانی هم که در آپارتمان‌های اطراف میدان زندگی می‌کنند، پیش تورس می‌آمدند و به او می‌گفتند وقتی دیوارنگاری در حال اجرا بود، روند کار را دنبال می‌کردند. بعضی از آن‌ها نیز تورس و تیمش را به خانه هایشان دعوت می‌کردند تا با هم عکس یادگاری بگیرند.

دیانا که بازنشسته شده و در طبقه یازدهم آپارتمانی در آن سوی میدان زندگی می‌کند، به «ایران‌وایر» می‌گوید: «این دیوار به همه ما یادآوری می‌کند که ما همه از حق آموزش برخورداریم؛ فارغ از این که دین، جنسیت، گروه سنی یا طبقه اجتماعی ما چه باشد. من به این باور دارم.»

هنرمندان خیابانی که در برزیل کار می‌کنند، تا به حال در اجرای پنج دیوارنگاری به کمپین برای حقوق بنیادی بهائیان در ایران کمک کرده‌اند. از جمله شهرهایی که میزبان دیوارنگاری‌های کمپین بوده‌اند، می‌توان به «برزیلیا»، «امریکانا»، «سالوادور»، و «لوندینا» اشاره کرد.



### جامعه جهانی بهائی از ایران خواست که به سرکوب اقتصادی بهائیان پایان دهد

۱۶ شهریور ۱۳۹۵

نیویورک- جامعه جهانی بهائی از دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور ایران خواست که سرکوب اقتصادی بهائیان آن کشور را پایان دهد.

این درخواست در نامه‌ای خطاب به ریاست جمهوری، حسن روحانی آمده است. نامه توضیح می‌دهد که چگونه بهائیان ایران از زمان انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، هدف ستم‌های بی‌شماری از جمله عملیات بی‌رحمانه اختناق

شدید اقتصادی بوده‌اند و چطور این مظالم تا به امروز ادامه یافته است و نشانی از بهبود اوضاع بعد از زمان انتخاب ایشان دیده نمی‌شود.

متن نامه

نامه به امضای خانم بانو دوگال، نماینده ارشد جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل، توجه ریاست جمهور را به تناقض شدید بین اظهارات رسمی دولت ایران مبنی بر طرفداری از عدالت اقتصادی؛ برابری برای همه و کاهش بیکاری از یک سو، و تلاش بی‌امان برای ایجاد فقر در بین بخشی از شهروندان خود از سوی دیگر، جلب می‌نماید.

این نامه، تهاجم شدید اقتصادی علیه جامعه جهانی بهائی را که به عنوان یک «سیاست عمدی» دولت دنبال می‌شود شرح می‌دهد: اخراج کارمندان بهائی از بخش دولتی، محدودیت‌های متعدد برای آنان در بخش خصوصی، محرومیتشان از طیف گسترده‌ای از حرفه‌ها و مشاغل با دست‌آویز توهین‌آمیز «نجس» بودن آنان، مصادره اموال، اذیت و آزار صاحبان مشاغل و بستن مغازه‌ها. درخواست وثیقه‌های سنگین در هنگام دستگیری‌های خودسرانه نیز تأثیرات اقتصادی ناگوار ی بر جامعه به همراه دارد.

فراتر از این نکات، نامه با ذکر اثرات نامطلوب اقتصادی این فشارها بر قشر جوانان بهائی - هنرمندان، ورزشکاران و دانشجویان - می‌گوید: «عواقب اقتصادی محرومیت جوانان بهائی از امکانات رشد استعدادهای خدادادی خود به مراتب وخیم‌تر از برخی مظالم دیگر است.»

نامه از این تبعیض‌های سازمان یافته به عنوان «آپارتاید اقتصادی» نام برده و به صراحت از رئیس جمهور می‌پرسد: «سیاست عمدی یک دولت برای ایجاد فقر در بین بخشی از شهروندان خود چطور قابل توجیه است؟ مسئولین خسارات مالی، اجتماعی و روانی حاصله از این تبعیضات چگونه اعمال خود را توجیه خواهند کرد؟ برنامه ریزی برای خارج ساختن یک جمعیت از چرخه اقتصادی وطن خود با کدام معیار دینی و مدنی منطبق می‌باشد؟ با وجود این همه بی‌عدالتی‌های سیستماتیک چطور می‌توان هنوز از استقرار اجتماعی عدل پرور و پیشرو سخن گفت؟»

در این نامه، جامعه جهانی بهائی از مقام ریاست جمهوری می‌خواهد تا به فوریت به وضعیت بهائیان رسیدگی کند و شرایطی فراهم کند تا موانع موجود از میان برداشته شود.

اخیراً یک فیلم مستند تکان‌دهنده که توسط عده‌ای در ایران تهیه شده مورد توجه رسانه‌های عمومی قرار گرفته است. این مستند کوتاه با نگاهی اجمالی، رنج فوق‌العاده سخت اقتصادی بهائیان را به تصویر می‌کشد. سازمان عفو بین‌المللی این مستند را در صفحه فیس بوک خود منتشر کرده است.

گزارش ویژه جامعه جهانی بهائی در مورد سرکوب اقتصادی بهائیان ایران در سال ۱۳۹۴ منتشر شد

**BAHÁ'Í  
INTERNATIONAL  
COMMUNITY**

**جامعه جهانی بهائی**  
United Nations Office  
866 United Nations Plaza, Suite 120, New York, NY 10017 USA  
Telephone: 212-803-2500, Fax: 212-803-2566, Email: uno-nyc@bic.org

۱۶ شهریور ۱۳۹۵

مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی ایران  
حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن روحانی

دفتر جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد به نمایندگی از بهائیان متجاوز از ۲۳۰ کشور و اقلیم در پنج قاره عالم مایل است در کمال احترام با بیان مطالبی در باره وضع بهائیان ایران توجه آن مقام معظم را به تناقضی شدید بین اظهارات دولت "تدبیر و امید" در زمینه "ایجاد عدالت برای کل اتباع ایرانی به طور یکسان" و "ایجاد اشتغال و کاهش بیکاری" از یک سو و مظالم شدید اقتصادی وارده بر جامعه بهائی ایران از سوی دیگر جلب نموده تقاضای رسیدگی عاجل نماید. این مظالم اقتصادی برای تقریباً چهل سال ادامه داشته و متأسفانه بعد از آغاز کار دولت جناب عالی هم نشانه‌ای از بهبود وضع به چشم نمی‌خورد.

بهائیان بخشی از مردم همان سرزمینی هستند که اقوام آن را حضرت عالی در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود به "شاخه‌های یک درخت تنومند به نام ایران" تشبیه نمودید. تاریخ صد و هفتاد سال گذشته گواه وفاداری و سازندگی آنان در راه خدمت به وطن عزیزشان است. صرف نظر از برداشت بعضی از مسئولین امور نسبت به عقاید و اصول آیین بهائی، برابری همه شهروندان در کلیه حقوق اولیه، بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر، امری است مسجل و از جمله اصول بنیادین برای ایجاد اجتماعی پیشرو می‌باشد. از ابتدای ظهور دیانت بهائی در سال ۱۲۲۳ شمسی در ایران، مخالفت‌های مستمر و شدید عده‌ای متعصب مذهبی با پشتیبانی حکومت‌های وقت موجب شد که جان و مال و مسکن و شغل پیروان این آیین و امنیت اماکن مقدسه و حتی قبرستان‌های آنان در معرض خطر و یا نابودی قرار گیرد. بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، این سرکوب روند دیگری به خود گرفت و به عنوان یکی از سیاست‌های اصلی حکومت ایران در آمد. هدف از این مقال، شرح تمامی تضيیقات وارده بر بهائیان ایران نیست زیرا مثنوی هفتاد من کاغذ شود بلکه صرفاً ذکر محدودیت‌های بی‌شمار اقتصادی است که طی تقریباً چهل سال گذشته اعضای این جامعه با آن روبه‌رو بوده و هستند.

با شروع انقلاب، هزاران کارمند بهائی بدون پرداخت هیچ‌گونه غرامتی از وزارتخانه‌ها و ادارات و دیگر نهادهای دولتی اخراج گردیدند، حقوق بازنشستگی آنان قطع شد و برخی حتی مجبور به بازپرداخت حقوق‌های دریافتی سالیان خدمت خود گشتند. کارگران بهائی از کارخانجات و شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی اخراج شدند

بدون اینکه وجهی برای سال‌های خدمت و یا بابت خسارت اخراج و حق بیمه به آنان پرداخت شود. محرومیت بهائیان از استخدام در بخش دولتی کشور زادگاه‌شان هنوز به قوت خود باقی است.

بعد از انسداد کامل راه استخدام بهائیان در بخش دولتی توجّه به بخش خصوصی معطوف شد. چندی نگذشت که به طرق مختلف از قبیل تحت فشار قرار دادن شرکت‌ها برای اخراج کارمندان بهائی، اجبار بانک‌ها به مسدود کردن حساب صاحب‌کاران بهائی، و یا اعمال نفوذ تبعیض‌آمیز برای جلوگیری از واگذاری بعضی از پروژه‌ها به بهائیان واجد شرایط، فعالیت‌های اقتصادی آنان در بخش خصوصی نیز بسیار محدود گردید. اشتغال بهائیان با دست‌آویز نامعقول و توهین‌آمیز نجس بودن آنان، در تعداد قابل توجهی از زمینه‌های اقتصادی ممنوع شد. صدور و یا تمدید جواز کسب‌شان در دیگر زمینه‌های شغلی اکثراً با انواع و اقسام سخت‌گیری‌ها و تأخیرهای ساختگی روبه‌رو می‌باشد. با مصادره اموال بهائیان به اتهاماتی بی‌اساس چه بسیار مزارع پرثمر که از دست کشاورزان زحمتکش که برخی حتی از دولت تقدیرنامه دریافت کرده‌اند خارج گشت و چه تعداد کارخانه‌ها و شرکت‌های موفق که تعطیل شد. بی‌عدالتی‌های بی‌شماری از قبیل عدم صدور جواز کار برای یک راننده تاکسی که دلیل اصلی آن شفاهاً ولی با صراحت کامل بهائی بودن وی اعلام می‌شود، تخریب مکرر و نهایتاً مصادره دکه متعلّق به فردی با معلولیت جسمی با این عنوان که بهائی حق کار و کسب ندارد، و یا محدود کردن بهائیان یک استان از وارد کردن کالا‌های تجاری از دیگر استان‌های ایران، همگی به بهانه واهی دفاع در مقابل خطرات امنیت ملی توجیه می‌گردد. در چند سال اخیر نیز عده‌ای با مشکل جدیدی مواجه هستند بدین معنا که برخی از متصدّیان، زمانی که فرد بهائی به مناسبت ایام تعطیلات مذهبی خود که بیش از چند روز پراکنده در طی سال نیست کار خود را برای یک یا دو روز تعطیل می‌کند مغازه او را مهر و موم نموده وی را به لغو جواز کسب تهدید می‌کنند.

هم‌زمان با اقدامات فوق، بسیاری از مایملک جامعه بهائی از جمله اماکن مقدّسه، دفاتر اداری، گورستان‌ها و حتی بنیادهای عام المنفعه بهائیان بدون هیچ توجیه قانونی غصب شد. املاک پرارزشی که طی سالیان دراز از طرف افراد به جامعه اهدا شده بود به یغما رفت. موجودی‌های قابل توجّه نهادهای پس‌انداز که قسمتی از سپرده‌های آن متعلّق به کودکان بهائی بود مصادره گشت. این تصرفات در شهرها اغلب با حبس و در مواردی با اعدام بهائیان و در روستاها عموماً با اعمال زور و ضرب و جرح همراه بود.

عواقب اقتصادی محرومیت جوانان بهائی از امکانات رشد استعداد‌های خدادادی خود به مراتب وخیم‌تر از برخی مظالم دیگر است. چه بسیار هنرمندان و ورزشکاران بهائی که از پرورش قابلیت‌های آشکار و پوی‌گیری فعالیت‌های موفقیت‌آمیز خود ممنوع شدند و چه بسیار جوانان مشتاق تحصیل که با ممنوعیت از ورود به مدارس استعداد‌های درخشان یا به دانشگاه‌های کشور دریافتند که راه کسب علم و دانش از طرق مؤسسات فرهنگی مملکتی با بی‌رحمی به رویشان مسدود شده است. متولیان فرهنگی جمهوری اسلامی در اوایل انقلاب علاوه بر پایان دادن به استخدام اساتید بهائی در دانشگاه‌ها، دانشجویان بهائی را که بعضی از آنها ماه‌های پایانی



تحصیلات خود را می‌گذرانند از مؤسسات عالی اخراج نمودند و از ورود داوطلبان جدید نیز جلوگیری به عمل آوردند. در سال ۱۳۶۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی طی مصوبه‌ای مدون جوانان بهائی را رسماً از تحصیلات عالی محروم نمود. بند سوم این سند نه تنها ثبت نام بهائیان در دانشگاه‌ها را منع می‌کند بلکه مقرر می‌دارد که چنانچه هویت بهائی بودن فردی در هنگام تحصیلات عالی نیز احراز گردد، باید از تحصیل محروم شود.

جامعه بهائی با تضيقات فراوان دیگری نیز مواجه است که هر یک زیان‌های اقتصادی قابل توجهی در بر دارد. از جمله می‌توان به مشکلات مادی حاصله از عملیاتی چون حملات پی در پی به منازل بهائیان و غارت اموال‌شان، زندانی کردن غیر قانونی آنان و درخواست وثیقه‌های بسیار سنگین برای آزادی، ایجاد محدودیت در قوانین وراثت در بین بهائیان و ایجاد احساس ناامنی ناشی از سیاست‌های بهائی‌ستیزی اشاره نمود.

جناب آقای رئیس‌جمهور،

این سیاست آپارتاید اقتصادی علیه بخش بزرگی از جمعیت ایران بدون شک پیامدهای منفی انکارناپذیری بر پویایی اقتصاد کشور داشته و نهایتاً ایران را از یک سرمایه‌داری قابل توجه انسانی و مالی محروم کرده است. طراحان و عاملان ایجاد این خفقان اقتصادی را تاریخ‌چطور مورد قضاوت قرار خواهد داد؟ سیاست عمدی یک دولت برای ایجاد فقر در بین بخشی از شهروندان خود چطور قابل توجیه است و یا مسئولین خسارات مالی، اجتماعی و روانی حاصله از این تبعیضات چگونه اعمال خود را توجیه خواهند کرد؟ برنامه‌ریزی برای خارج ساختن یک جمعیت از چرخه اقتصادی وطن خود با کدام معیار دینی و مدنی منطبق می‌باشد؟ با وجود این همه بی‌عدالتی‌های سیستماتیک چطور می‌توان هنوز از استقرار اجتماعی عدل‌پرور و پیشرو سخن گفت؟ چه ضمانتی وجود دارد که اقوام و گروه‌های دیگری از مردم شریف ایران به بهانه‌های مشابهی دچار همین مشقات نگردند؟ پاسخ پرسش‌های ایرانیان آگاه و فرهیخته درباره این همه ظلم و ستم وارده بر هم‌وطنان‌شان چیست؟ تضاد بین این محرومیت‌ها و اشتیاق به توسعه اقتصادی ایران از طریق همکاری با جامعه بین‌المللی را چگونه می‌توان از بین برد؟ این تبعیضات علیه بهائیان با کدام یک از ادعاهای نمایندگان محترم دولت در مذاکرات بین‌المللی راجع به بهبود شرایط اقتصادی مملکت و تمامی ایرانیان مطابقت دارد؟ فراتر از این، مقامات مسئول در حکومتی که مدعی تمسک به اسلام است چطور در پیشگاه پرودگار عالمیان جوابگوی این قبیل اعمال خواهند بود؟

سزاوار آنکه مسئولین محترم به تأثیرات زیان‌بار این بی‌عدالتی‌ها بر اجتماع ایران و بر جوانان که آینده آن کشور می‌باشند بیندیشند، جوانانی که به برابری و کرامت ذاتی انسان‌ها از پیشینه‌ها و نژادها و عقاید مختلف اذعان دارند و واقف‌اند که پیشرفت و ترقی ایران و رفاه و سعادت نهایی ایرانیان نیز جز از این طریق میسر نخواهد شد. سؤال این جوانان پیشرو از جناب عالی در مقام مسئول حراست حقوق کلیه شهروندان ایران این است که از آنجا که اعتقاد به دیانت بهائی جرم نیست چرا بهائیان با نقض همه‌جانبه حقوق مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود رو به رو هستند. چقدر موجب تأسف است که به دلایل تعصبات دیرینه، تحریف تاریخ، و اسارت در قیود

توطئه‌پنداری، تعلق بهائیان به ایران و مساعی آنان در راه خدمت به اجتماع به طور سیستماتیک نادیده گرفته می‌شود و در عوض، عده‌ای مغرض به ترویج تهمت‌های پوچ و بی‌اساسی چون جاسوسی و اقدام علیه نظام نسبت به بهائیان می‌پردازند.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

قصده شما برای بازگرداندن "امید، آرامش و رونق اقتصادی" به کشور ایران و یافتن طرق خلاق برای بهره‌مندی از قابلیت‌ها و استعدادها تمامی شهروندان اعم از زن و مرد و از هر قوم، قبیله، دین، یا زبان قابل تمجید می‌باشد. دیدگاه توصیف شده حضرت عالی مبنی بر "برابری حقوق شهروندی و فرصت‌ها برای همه مردم" و "توزیع عادلانه ثروت برای بهبود وضعیت معیشت مردم" از اذهان محو نشده است و هستند نفوسی که هنوز امیدوارند در آینده‌ای نه چندان دور شاهد اجرای این آرمان‌های متعالی باشند. بهائیان ایران به وطن خود عشق می‌ورزند، در جهت بنای جامعه‌ای پویا و پیشرو می‌کوشند، به یکتایی خداوند، یگانگی نوع انسان و اتحاد ادیان ایمان دارند، ترویج دوستی و ایجاد وحدت را از جمله وظایف اخلاقی خود می‌دانند، علی‌رغم تحمل ظلم و ستم‌های شدید با هیچ فرد و مقامی خصومت و عنادی ندارند، و هدف‌شان این است که فرزندان تربیت کنند که با بهره‌مندی از قابلیت‌های مادی و روحانی زندگی خود را وقف خدمت به عالم انسانی و وطن مألوف نمایند. شایسته است که محیطی فراهم آید تا تجربه جامعه بهائی و تجربه دیگر بخش‌های جمعیت ایران در راه ترقی و پیشرفت مملکت به کار گرفته شود.

انتظار جامعه جهانی بهائی آن است که جناب عالی دستور فرمایید تا بی‌عدالتی‌های اقتصادی وارده بر بهائیان که بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی غیر مسلمان ایران هستند به فوریت مورد رسیدگی قرار گیرد و موانع موجود به مرور ولی با سرعتی معقول از میان برداشته شود.

با احترام، بانی دوگال

*Bani Dugal*

نماینده ارشد جامعه جهانی بهائی

رونوشت: نمایندگی دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

## پیمان کوشک باغی و آزیتا رفیع زاده تنها زوج بهایی زندان اوین

به گزارش بازداشت آزیتا رفیع زاده و پیمان کوشک باغی تنها زوج بهایی زندان اوین هستند.

حاصل ازدواج این زوج جوان فرزند ذکوری است به نام بشیر، که از آغوش پدر و مادر محروم مانده است. بشیر امسال می بایست در غیاب والدینش به استقبال اولین روز مدرسه برود.



پیمان کوشک باغی را می توان تنها زندانی مرد بهایی زندان اوین دانست. زندانیان بهایی مرد را مدت زیادی در اوین نگاه نمی دارند، بلکه پس از طی زمانی کوتاه به زندان رجایی شهر منتقل می کنند.

پیمان کوشک باغی حدود دویست روز است که در زندان اوین به سر می برد، یک ماه از این مدت را در انفرادی و مابقی آن در بند هشت بوده است.

بند هشت اوین یکی از شلوغ ترین بندهای این زندان می باشد، اکثر زندانیان فاقد تخت بوده و گاهی بسیاری از آنها در راهروها می خوابند. اتاقها بسیار کوچک و اکثر زندانیان قدیمی هستند و به طور کلی زندگی در آنجا بسیار سخت و طاقت فرسا است.

این زوج جوان آزیتا رفیع زاده و پیمان کوشک باغی از اساتید دانشگاه بهایی (BIHE) بوده که در اول خردادماه ۱۳۹۰، به دنبال هجوم نیروهای امنیتی به منازل اساتید موسسه آموزش عالی بهاییان بازداشت شدند. نیروهای امنیتی مطالب مربوط به دیانت بهایی، از جمله کتابها و عکسهای روی دیوار، دیوارنوشتهها و جزوهها و سی دیها، لپ تاپ و هارد کامپیوتر آنها را صورتجلسه کرده و با خود می برند.

آنها پس از اخذ تعهد مبنی بر قطع همکاری با این دانشگاه غیر قانونی و همچنین قید وثیقه ۵۰ میلیون تومانی به طور موقت آزاد شدند. نهایتاً رییس شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب قاضی مقیسه، آزیتا رفیع زاده را به چهار سال و پیمان کوشک باغی را به پنج سال زندان محکوم کرد.

آزیتا رفیع زاده در حال گذراندن یازدهمین ماه از دوران محکومیت خویش می باشد



## بیست و دوم شهریور ماه زادروز فریبا کمال آبادی شهروند بهایی در زندان اوین

به گزارش بازداشت روز بیست و دوم شهریور ماه مصادف است با زادروز خانم فریبا کمال آبادی که هم اکنون در زندان اوین در بند نسوان نهمین سال حبس خود را می‌گذراند.

فریبا کمال‌آبادی متولد ۲۲ شهریور ۱۳۴۱ در تهران که به دلیل اعتقادات مذهبی خود زندانی است. پدرش پزشکی بهایی بود که در دهه ۱۳۶۰ بازداشت و شکنجه شد. فریبا کمال آبادی در سال ۱۳۶۱ با «روح‌الله طایفی نصرآبادی» پیمان ازدواج بست که



حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌های ورقا، الحان و ترانه است. او که مانند سایر بهاییان پس از انقلاب اجازه تحصیل در دانشگاه‌های رسمی کشور را نداشته، تحصیلات خود را در دانشگاه غیررسمی و مکاتبه‌ای بهایی ادامه داده است و از این دانشگاه کارشناسی مطالعات بهایی و کارشناسی ارشد مطالعات تکمیلی را دریافت کرده است.

بعد از انحلال محفل روحانی ایران، یک مجمع موقت با نام «یاران ایران» شکل گرفت تا اداره امور حدود ۳۰۰ هزار بهایی ایرانی و رسیدگی به مشکلات آن‌ها را برعهده داشته باشد. فریبا در آذر ۱۳۸۵ به عنوان یکی از اعضای آخرین دوره این گروه انتخاب شد. جمال‌الدین خانجانی، عفیف نعیمی، سعید رضایی، بهروز توکلی، وحید تیزفهم و مهوش ثابت سایر اعضای گروه یاران ایران هستند. فریبا کمال آبادی پیش از این دو بار در سال ۱۳۸۴ بازداشت شده بود و حدود سه ماه را در زندان گذرانده بود. بار سوم اما او در ۲۵ شهریور ۳۸۷ همراه با سایر اعضای گروه یاران ایران دستگیر شد و تا امروز زندانی است.

فریبا کمال آبادی در زندان بیش از سه هزار روز تحمل شدائد نموده و یکسال و نیم از مدت حبس وی باقی مانده است



## ژیلا شهریاری شهروند بهایی با گذشت یک ماه همچنان در بازداشت موقت

به گزارش بازداشت خانم ژیلا شهریاری شهروند بهایی علیرغم انتقال به بند نسوان همچنان در بازداشت موقتند.

انتقال ایشان به بند نسوان حاکی از اتمام مراحل بازجویی است، اما بر خلاف روال معمول وی همچنان در بازداشت موقت در زندان نگاهداری می شود.



در چنین شرایطی متهم وثیقه شده و آزاد می گردد

تا زمان دادگاه مجددا حضور یافته و حکم قطعی از سوی قاضی مربوطه صادر شود.

متأسفانه قوه قضاییه بدون در نظر گرفتن فشارهای روحی و عاطفی وارده به فرزندان و خانواده این زندانی بهایی با وجود اتمام بازجویی هنوز وی را در زندان نگاه داشته است.

نظر به اینکه مدت یک ماه از زمان بازداشت ایشان می گذرد، مهلت بازداشت موقت به پایان رسیده و قاضی موظف به تعیین وثیقه است.

بعلاوه با پایان بازجویی تمدید بازداشت موقت غیر قانونی است.

سوال اینجاست که یک خانم خانه دار چه خطرو تهدیدی برای جمهوری اسلامی می تواند محسوب گردد، که یکماه است در بازداشت موقت به سر می برد؟



## روحیه ثابت سروستانی شهروند بهایی در یمن آزاد شد

به گزارش بازداشت خانم روحیه ثابت مسجون در دستگیری یمن امروز بدون وثیقه از زندان در یمن آزاد شد .

روحیه ثابت از اینکه توانسته در این مدت برای مسئولین رفع سوء تفاهم نماید بسیار خوشحال است .



در روز ۲۰ مرداد (۱۰ اوت) ، سربازان مسلح و نقاب‌دار به یک تجمع آموزشی یورش بردند

که به طور مشترک توسط "بنیاد رشد و توسعه ندا (Nida Foundation for Development)" و جامعه بهائی یمن با موضوع خدمت و توانمندسازی اخلاقی تشکیل شده بود. در این یورش، بیش از شصت تن از شرکت کنندگان از جمله جوانان و کودکان دستگیر شدند. نیمی از حاضرین بهائی بودند و طبق آخرین اخبار حدود چهارده تن از جمله چند مادر جوان هنوز در زندان باقی مانده بودند.

خانم روحیه ثابت سروستانی و دو تن از بانوان دیگر به نام های مواهب و نفحه به همراه شیخ ولید و برادر وی و همچنین ندیم سقاف به همراه برادر خود در بازداشت به سر می بردند. لازم به ذکر است که ندیم سقاف همسر روحیه ثابت سروستانی است



## برگزاری دادگاه مجدد برای چهار شهروند بهایی

برگزاری دادگاه مجدد برای چهار شهروند بهایی و تشدید قرار وثیقه به ۱ میلیارد تومان به گزارش کمپین نه به آزار و زندان هموطنان بهایی: صبح روز چهارشنبه ۱۷ شهریورماه، چهار شهروند بهایی به نام های یگانه آگاهی، ادیب جانمیان، پروین نیک آیین و ارشیا روحانی که پیشتر در آبان ماه سال ۱۳۹۴ بازداشت و سپس دادگاه آنان برگزار شده بود بار دیگر به دادگاه اصفهان احضار و تفهیم اتهام شدند.



این شهروندان بعد از تفهیم اتهام و بازجویی مجدد با اتهام جدیدی به عنوان عضویت در تشکیلات غیرقانونی بهایی و اقدام علیه امنیت ملی مواجه شدند.

بنا به گزارش های رسیده پس از تفهیم اتهامات قرار وثیقه این شهروندان بهایی جوان از چهارصد ملیون تومان به یک میلیارد و دویست ملیون تومان افزایش پیدا کرد و پس از گرفتن وثیقه جدید تا نتیجه دادگاه مشروط آزاد شدند.

پیشتر در روز یکشنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۹۴، این ۴ شهروند بهایی به همراه ۱۲ شهروند بهایی دیگر، به دنبال مراجعه ماموران وزارت اطلاعات به منازل جمعی از این شهروندان در شهرهای تهران، اصفهان و مشهد، حدود ۱۶ نفر از این شهروندان بازداشت شدند. در زمان برگزاری دادگاه این شهروندان بهایی در دادسرای اصفهان، از حضور خانواده این افراد ممانعت به عمل آمد. بعلاوه دادگاه بدون حضور وکلای این شهروندان برگزار گردید.



## پلمب محل کسب شهروند بهایی در کرج

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز محل کسب جاوید ایقانیان در شهر کرج با پلمب از سوی ماموران اداره اماکن روبرو شد.

بنابر گزارش مجموعه خبری بهایی نیوز صبح امروز ۲۷ شهریور ۱۳۹۵ ماموران اداره اماکن شهر کرج با مراجعه به فروشگاه لوازم یدکی اتومبیل جاوید در پاساژ رضا کرج محل کسب این شهروند بهایی را با پلمب روبرو کردند.

به گفته یک منبع مطلع به خبرنگار بهایی نیوز " با وجود اینکه آقای ایقانیان به درستکاری و خدمت به عموم مردم شناخته می‌شد اما ماموران اماکن محل کسب وی را پلمب کردند".

در سالهای گذشت اداره اماکن بارها محل کسب شهروندان بهایی در شهرهای مختلف کشور را با پلمپ از سوی این اداره دولتی روبرو ساخته است.

خبرگزاری بهایی نیوز پیشتر دلیل پلمب محل کسب شهروندان بهایی را مقابله نیروهای امنیتی با اعیاد دیانت بهایی در تعطیلی مذهبی ۹ روز دیانت بهایی اعلام کرده است و همواره در سالهای گذشته شاهد پلمب محل کسب شهروندان بهایی و همچنین بازداشت شهروندان بهایی ساکن ایران پس از ایام تعطیلی دیانت بهایی بوده ایم. طبق قوانین صنفی کشور کسانی که دارای مجوز فعالیت هستند می‌تواند در سال ۱۵ روز تعطیلی اعلام نمایند و بیش از ۱۵ روز تعطیلی را به اداره اماکن اطلاع دهند.



## اعظم مطهری شهروند بهایی از زندان یزد آزاد شد

اعظم مطهری در تاریخ ۱۰ مرداد ماه ۱۳۹۱ توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد و پس از حدود یک ماه با قید وثیقه پنجاه میلیون تومانی از زندان آزاد گردید.

وی به یک سال حبس تعزیری محکوم شده بود. "اعظم مطهری (اتحادی)" در روز سه شنبه ۱۴ مهر ماه سال گذشته جهت گذرانیدن دوره محکومیت، خود را به زندان یزد معرفی نمود.

وی به اتهام تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی به دوازده ماه حبس از سوی شعبه یک دادسرای انقلاب یزد محکوم شده بود. بیستم شهریور ماه خانم اعظم مطهری از زندان یزد آزاد شد. فرزند "اعظم مطهری" به نام "شمیم اتحادی"، پس از تحمل بیش از سه سال حبس در خرداد ماه سال جاری از زندان آزاد گردید.



### کیهان ، یک تیر و سه هدف : بهاییان ، شجریان و بی بی سی

به گزارش گلد نیوز کیهان بار دیگر حمله ی خود را به جامعه بهایی ، این بار همزمان با شجریان و بی بی سی ادامه داد .

کیهان در این خبر نوشت : بی‌اعتنایی مردم باعث شد که رفیق بهاییان بی‌بی‌سی به بهانه سرماخوردگی خود را در بیمارستانی بستری کند، با این گمان که شاید نظرها به سویش جلب شود! اینکه مقصود اصلی از درج این خبر حمله به کدامیک از سه مورد می باشد مشخص نیست ولی آنچه مسلم است با این خبر کیهان سعی داشته است که همزمان ارتباط بهاییان ، بی بی سی و شجریان را با یکدیگر به اذهان القا نماید.

آنچه مسلم است استاد شجریان بین هنر دوستان و هنر پروران بهایی علاقمندان زیادی دارند ، اما این دلیل بر ارتباط ایشان با جامعه بهاییان نمی باشد.

در همین حال، علی‌عالی در «نظر» نوشت: «استاد شجریان»، خسرو آواز ایران باشی، روی تخت بیمارستان بستری باشی و کیهان برایت بنویسد: «شجریان خود را به سرماخوردگی زد تا خودش را مطرح کند»؛ «استاد» در دل مردم نشست است، نسل‌های پیاپی یک ملت از او هویت می‌گیرد و کیهان خودخواسته چشم بر این اقبال بلند می‌بندد و می‌نویسد: «رفیق بهائیان بی‌بی‌سی»؛ درد ریه «استاد» را ممنوع‌الملاقات کرده، چشمان جماعتی بزرگ را نگران کرده و بعد کیهان می‌نویسند: «خواننده کاباره و ارادتمند گوگوش».

کیهان شبیه گرامافون‌های قدیمی‌ست که یکی دو صفحه بیشتر ندارد، همان یکی دو صفحه را هم همیشه می‌خواند؛ این وسط فقط نام‌ها است که عوض می‌شود آن هم برای نوشته‌های کم‌مخاطب آن‌ها. و درمقابل «استاد» هر روز برای ما ندای تازه‌ای، نوای جدیدی، صدای تکان‌دهنده‌ای و پیام تازه‌ای دارد، حتی اگر روی تخت بیمارستان مجبور به سکوت شده باشد. اقبال بلند «استاد» ما نگران‌شان می‌کند، همین است که حمله می‌کنند، با غیظ می‌نویسند، آن هم درباره‌ی استاد هویت‌بخش یک ملت که حالا روی تخت بیمارستان کسری، در سکوت روزهای استراحت مطلقاش را می‌گذرانند. و این بیرون، ما، همه ما نگران و مضطرب، چشم بر همه تنگ‌نظری‌ها می‌بندیم و برای سلامتی صدای رسای هویت‌مان دعا می‌کنیم.



### دستگیری‌های اخیر بهائیان یمن

به گزارش بازداشت به نقل از اخبار بشارت در پی دستگیری‌های اخیر بهائیان یمن، موج عظیمی از پشتیبانی توسط افراد و سازمانها، بارقه امید را در دل بهائیان آن کشور بر افروخته است. این همبستگی همچنین نشان می‌دهد که هدف بهائیان برای تأسیس اتحاد و یگانگی، تا چه اندازه با خواسته‌های مردم آن کشور و سراسر منطقه همخوانی دارد. یکی از بیانیه‌های حمایتی با این اعلان پر



شور همبستگی آغاز می‌شود: "ما همه بهائی هستیم".



در روز ۲۰ مرداد (۱۰ اوت)، سربازان مسلح و نقاب‌دار به یک تجمع آموزشی یورش بردند که به طور مشترک توسط "بنیاد رشد و توسعه ندا (Nida Foundation for Development)" و جامعه بهائی یَمَن با موضوع خدمت و توانمندسازی اخلاقی تشکیل شده بود. در این یورش، بیش از شصت تن از شرکت‌کنندگان از جمله جوانان و کودکان دستگیر شدند. نیمی از حاضرین بهائی بودند و در حال حاضر باور بر این است که حدود چهارده تن از جمله چند مادر جوان هنوز در زندان باقی مانده‌اند.

اما این حمله، واکنش بی‌سابقه‌ای را از طرف شهروندان و جامعه مدنی برانگیخته است. پوشش گسترده رسانه‌های جمعی - تلویزیون، اینترنت و روزنامه‌ها - تلاش سازنده جامعه بهائی، و بی‌اساسی و غیرمنطقی بودن دستگیری‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.

اخبار این حادثه از سوی دو روزنامه معروف عرب زبان - القدس (Al Quds) و العرب (Al-Arab) تحت پوشش گسترده‌ای قرار گرفت. در میان دیگر منابع خبری بی‌شماری که اخبار مرتبط را منتشر کرده‌اند می‌توان به المراسل (Al Morasel)، المَدُن (Al Modon)، اخبار الخلیج (Akhbar Al Khaleej)، عیون الخلیج (Gulf Eyes)، المصدر (Al Masdar)، مُسند للأنباء (Mosnad News)، صدی عدن (Sadaa Adan) و یمن شباب (Yemen Shabab) اشاره کرد.

صدیق القاضی، نویسنده المراسل (Al Morasel) در مقاله‌ای با عنوان "به خاطر دین، ملت و انسانیت، بهائیان را رها کنید" می‌نویسد: "چرا گروهی از بهائیان صلح طلب دستگیر می‌شوند در حالیکه کشور مان پُر از دلّالهای اسلحه، اشرار، فتنه‌گران، خرابکاران، جاسوسان و کمپینگ تروریست‌ها شده است؟ چه شجاعتی در دستگیری گروهی از کودکان و جوانان بی‌دفاع است در حالیکه یَمَن مملو از هزاران جنایتکار، سارق، اشرار و شبه نظامیان مسلح مذهبی است؟"

وی در ادامه می‌نویسد: "چگونه آزار و اذیت یک گروه که به اطاعت از قوانین کشور معتقدند می‌تواند برای کشور منفعتی داشته باشد؟ چه سودی در دستگیری افرادی وجود دارد که کار را عبادت می‌دانند و همواره می‌کوشند تا به جامعه خود خدمت کنند؟"

بنیاد ندا و جامعه بهائی یَمَن، برنامه‌هایی برای توانمند سازی جوانان ارائه کرده‌اند تا بتوانند با توسعه اجتماعی، اخلاقی و فکری جامعه به طور عملی آشنا شوند. همچنین ترفیع مقام زنان و ترویج مفهوم برابری زن و مرد و به ویژه آموزش و پرورش دختران خانواده مورد توجه بوده است و همین‌طور به برگزاری جلسات بحث و گفتگو با رهبران قبیله‌ای در مورد مفاهیم عمیق صلح، آشتی و همزیستی در آن جامعه جنگ‌زده پرداخته‌اند.



حمایت از جامعه بهائی همچنین از طرف رهبران قبیله‌ای و شهروندانی با پیشینه‌های مختلف انجام گرفته است. به عنوان مثال در وب سایت "اهل القران" - یک گروه مذهبی مسلمان که همچنین "قرآنیون" خوانده می‌شود و در مناطق عرب چند میلیون پیرو دارد- ماهیت صلح آمیز این تجمع آموزشی مورد توجه قرار گرفته است. در این سایت آمده است که این رویداد "در فضایی آکنده از عشق و وفاداری به یمن برگزار گردید؛ برنامه‌ای پر از شور و شوق، اراده راسخ و از خود گذشتگی در خدمت به اهدافی چون صلح، همزیستی، جامعه‌سازی و ایجاد حس وحدت در میان کودکان کشورشان".

این بیانیه با این جمله آغاز می‌شود: "ما همه بهائی هستیم!"

بیانیه ادامه می‌دهد: "اگر می‌خواهید یک عقیده گسترش پیدا کند آن را سرکوب کنید! این چکیده تجربه بشری در مقابله با هر شیوه جدید فکری است".

دفتر منطقه‌ای سازمان عفو بین‌الملل با صدور بیانیه‌ای این اقدام دولت را محکوم کرد. مگدالنا مَغْرابی (Magdalena Mughrabi)، معاون این سازمان در بخش خاور میانه و شمال آفریقا گفت: "بازداشت‌های خودسرانه بهائیان در حالیکه کاری بیشتر از حضور در یک جلسه اجتماعی صلح آمیز انجام نداده‌اند، کاملاً غیر قابل توجیه است. این فقط نمونه‌ای از آزار و اذیت اقلیت‌های دینی از طرف مقامات است".

رسانه‌های اجتماعی در فضای مجازی نیز با پیام‌های متعدد و پر شوری به میدان آمده‌اند و بدین منظور تعداد زیادی هشتگ به عربی و یا انگلیسی راه اندازی شده است (Free\_Bahais). آزادی بهائیان؛ (Free\_Bahai\_Mothers) آزادی مادران بهائی؛ (Freedom\_For\_Bahais) آزادی برای بهائیان و هشتگ‌های مشابه بی‌شماری با تأکید بر شخصیت و هدف والای بهائیان، توجه اذهان عمومی را به این دستگیری‌ها جلب کرده‌اند.

بسیاری از بیانیه‌های پشتیبانی، موضوعات مشابهی را منعکس کرده‌اند، یعنی اهمیت فعالیت‌های بهائیان برای بهبود یمن در زمانی که بیشترین نیاز برای تلاشی سازنده وجود دارد. واکنش بسیار گسترده و قریب به اتفاق جامعه یمن در حمایت از بازداشت شدگان، این پرسش را مطرح کرده که محرک واقعی این حادثه چه کسی است.

دفتر جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد در نیویورک نیز با ارائه جزئیات دستگیری، بیانیه‌ای صادر کرد.

شاید یکی از محکم‌ترین دفاعیاتی که تا امروز صورت گرفته توسط خانم اُروی عثمان (Arwa Othman) بوده است. وی تا همین اواخر در دولت یَمَن وزیر بوده و در حال حاضر یک فعال حقوق بشر است. خانم عثمان نوشته است: "امنیت ملی: امروز شما چه وظیفه‌ای بر عهده دارید؟ کشور در آتش جنگ شعله‌ور است و شما با فراموش کردن وظایف خود به تجمع آموزشی جوانانی حمله کرده‌اید که همان اهدافی را دنبال می‌کنند که در متن کتاب‌های درسی گنجانده شده و فرزندان شما آنها را در مدارس تحصیل می‌کنند.

بیانیه ادامه می‌دهد: "کودکان، جوانان و زنانی که شما بازداشت کرده‌اید، دشمن نیستند که لازم باشد با اعلان جنگ به آنان دستگیرشان کنید و یا حقوق آنها به خصوص حقوق کودکانشان را نقض کنید. چه مدرکی در میان بریده‌های کاغذ و مداد رنگی‌ها پیدا کردید که نشان از ارتکاب جرم دارد؟

خانم عثمان با تأکید بر تضاد این اقدام با چالش‌های واقعی منطقه اظهار داشت: "چه تهدیدی باعث شده تا شما طوری به یک مکان عمومی وارد شوید که گوئی عده‌ای تروریست در آنجا حضور دارند که امنیت عمومی و حاکمیت کشور را تهدید می‌کنند. شما در ذهن و خاطر هر کودک، زن و نوجوان، چه اردوگاه نظامی را کشف کردید؟ در آن محیط آرام و با فرهنگ، کدام پناهگاه امن برای فتنه مذهبی و فرقه‌ای یافتید که برای منافع دشمنان یَمَن کار می‌کردند؟

وی در خاتمه با اشاره به بانوانی که دستگیر شده بودند نوشت: " شما را چه شده که آنها را دستگیر کرده‌اید؟ فرزندان آنها از دوری و محرومیت رنج می‌برند! بعضی از آنها نوزاد هستند. چه بر سر شما و عزت و غیرت شما آمده است، امنیت ملی؟"



هفدهم شهریور ماه سالگرد شهادت هفت تن از بهاییان یزد ( شهدای سبعة )



هفدهم شهریور ماه سالگرد شهادت هفت تن از بهاییان یزد ( شهدای سبعة ) می باشد.

در سحرگاه مورخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ ماموران سپاه پاسداران یزد هفت نفر از بهاییان را که مدتی زندانی بودند به باغ خان برده و تنها به جرم بهایی بودن تیرباران نموده و به شهادت رساندند.

اسامی شهدای سبعة یزد: جنابان فریدون فریدانی، عبدالوهاب کاظمی، علی مطهری، محمود حسن زاده، جلال مستقیم، نورالله اخترخاوری و جناب عزیزالله ذبیحیان.

عده ای از احبا پس از غسل آن پیکرهای پاک، ایشان را در گلستان جاوید (آرامگاه بهاییان) به خاک سپردند، اما افسوس که دولت بعدا آنجا را ویران نموده و بر روی آن بناهای دیگر احداث نمود برنامه ای که برای گلستان فعلی یزد نیز در نظر است

یزد در تاریخ خود، شاهدِ خاموش سه دوره قتل های سبعه (هفت نفره)، بوده است.

قتل بهائیان در یزد صرفاً محدود به کشتارهای بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نمی شود، در سال ۱۳۳۴ (سنه فلسفی) و در زمان حکومت پهلوی ۷ تن دیگر از بهائیان در هرمزک یزد، به همراهی طبل و شیپور به طرز فجیعی قطعه قطعه شدند.

یزد در تاریخ خود، شاهدِ خاموش سه دوره قتل های سبعه (هفت نفره)، بوده است. نه تنها حکومت اسلامی یا حکومت پهلوی، که حکومت قاجار نیز تاب ایمان راسخ بهائیان یزد را نداشت. در زمان قاجار، به دستور جلال الدوله (حاکم یزد- برادر زاده ی مظفرالدین شاه) هفت تن از بهائیان یزد را به طرق وحشیانه ای اعدام و اجساد قطعه قطعه شده آنها را به زنان و کودکانشان نشان دادند.

بهائیان ایران ...

از "شکرنسا" از اهالی دهکده گمنام "نوک" گرفته تا "علی مراد داودی"، استاد فلسفه دانشگاه تهران ...

از "مونا" دخترک هفده ساله شیراز تا "عبدالوهاب کاظمی منشادی" پیر نود و دو ساله در اطراف یزد ...

از شهدای اولیه دیانت بهائی تا شهید "عطاالله رضوانی" تاجر خوشنام بندرعباس ...

جمعیت یک دل و یک زبان در برابر سیل خروشان امتحان مقاومت کردند و میراث مرغوب "لا عدل له" الهی را به همان پاکی و عظمت دیرین تسلیم نسل های آینده نمودند.

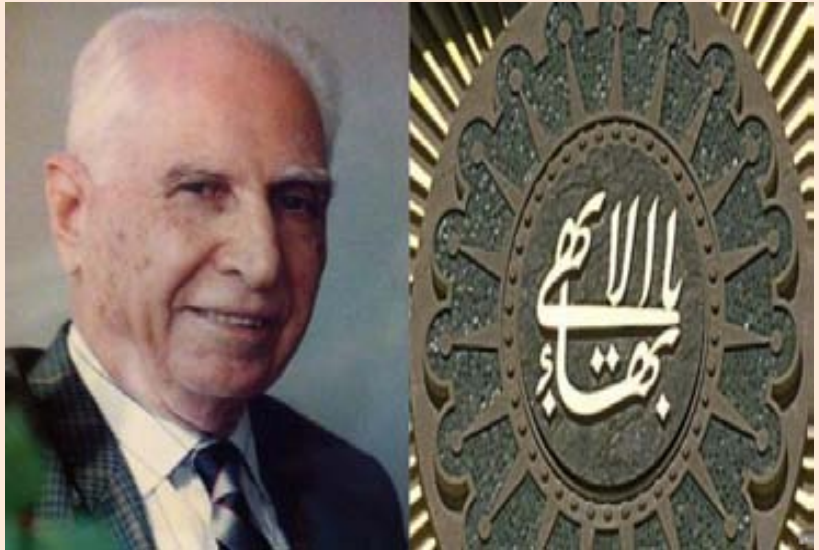
جناب فریدون فریدانی فقط بخاطر بهائی بودن و خدمت خالصانه به نوع بشر مورد تعرض ظالمین قرار گرفته و جان در راه دوست تقدیم نمودند



**تصادف مرموز جناب حسن محبوبی عضو سابق یاران ایران**

**( مسئولین انجام امور اداری جامعه بهایان )**

جناب حسن محبوبی از اعضای سابق یاران ایران که در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۷۱ چهار ماه پس از شهادت دامادشان جناب بهمن سمندری زمانی که برای حضور در جلسه ای منزل را ترک نمودند مرموزانه هدف تصادف قرار گرفتند و تا همکار گرامی و یار قدیمشان جناب جمال الدین خانجانی هیکل مضر و بیشان را به بیمارستان رساندند روح پاکش



بدیدار مولایش شتافت و بعالم ملکوت صعود نمود در پی خبر این واقعه ساحت رفیع معهد جلیل طی پیامی خبر شهادت جناب حسن محبوبی را تسلیت گفته سالها خدمات ایشان را ارج نهادند.

"طهران فرشته محبوبی توسط خادم :

"حسن محبوبی را به ادعیه ام اطمینان دهید". "شوقی"

این متن پیام شفا بخش مولای حنون خطاب به یکی از خادمین درگاهش بود که روحی تازه در کالبد مریض و رنجور او بدمید و بیماری لاعلاجش را آنگونه شفا بخشید که پس از آن قریب به چهل سال به خدمت آستان الهی پرداخت و هرگز از پای ننشست."

جناب حسن محبوبی در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۲۹۲ شمسی در اصفهان متولد شد پدرش آقا میرزا محمد صادق سلیل جلیل جناب محبوب الشهداء و یکی از تجار اصفهان بود مادرش امه الله طوبی خانم صبیبه آقا محمد جواد نقاش اصفهانی و نوه دختری جناب مشکین قلم بود جناب حسن محبوبی فرزند هشتم این خانواده جلیل بود. در سن چهار سالگی پدر خویش را از دست داد و بنا بوصیت پدر تحت تکفل خالوی خود جناب عبدالحسین

مشکین در آمد حضرت عبدالبهاء در لوحی بعد از صعود جناب حاج میرزا محمد صادق ( والد جناب محبوبی ) خطاب به بازماندگان آن نفس نفیس نازل گردیده میفرماید :

... " شما منتسبین این دو نفس مبارک و مقدسید و در نزد عبدالبهاء بسیار عزیز لهذا تضرع باستان مبارک مینمایم که در ظل عنایت و در صون حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید و سراج منیر آن دو بزرگوار را روشن و تابان نمائید اقتدا به آنان کنید و اخلاف موافق آن اسلاف بزرگوار شوید فردوسی در شهنامه در حق کیخسرو میگوید :

نشان از دو شه دارد این نیک پی

ز افراسیاب وز کاووس کی

و علیکم البهاء الابهی ، عبدالبهاء عباس "

جناب محبوبی در سن ۱۲ سالگی مادر خود را از دست داد و خاله ایشان عطیه خانم همسر میرزا جعفر هادی اف که بانی مسافر خاته ایرانیان در حیفا بودایشان مثل پنج فرزند خود سرپرستی نمود جناب محبوبی در اوان صباوت دو دانگ از منزل سلطان الشهداء را که بعنوان ارثیه بمشارالیه رسیده بود به محفل تقدیم نمود (...)

در سن ۱۸ سالگی بخاطر ضعف ریه از خدمت سربازی معاف گردید و در سال ۱۳۱۸ شمسی در بانک ملی استخدام شد و لکن بخاطر انتساب به امر مبارک از بانک ملی اخراج گشت . در ۸ شهریور ۱۳۱۸ با خانم جلیله تسلیمی معروف به فرشته صبیبه ارجمند جناب محمد تسلیمی ازدواج نمود حاصل این اقتران چهار فرزند بنامهای سروش، ژنا، شیوا و ژزا میباشد در سوم دی ماه ۱۳۳۱ برابر با اول ژانویه ۱۹۵۳ باتفاق همسرشان فرشته خانم و همشیره شان روحاء خانم بزیارت اعتاب مقدسه و طلعت انور حضرت ولی عزیز امرالله مشرف و مفتخر شدند و مدت ۹ روز از محضر مبارک فیض بردند و چند قطعه گرانها از گنجینه پدرشان از عنایتی حضرت عبدالبهاء تقدیم هیکل مبارک نمودند در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ حسب الامر ولی محبوب امرالله به عدن مهاجرت نمودند پس از ورود اولین جمعیت بهائی را باتفاق جنابان محمد مهدی مولوی اول مهاجر عدن ، عبدالرزاق موجی ، منیر وکیل رئیس محفل ملی عراق ، عبدالرزاق عباس و ادیب رضی بغدادی تشکیل دادند و در نامه مورخه ۱۹ شهرالقدره ۱۱۰ بدیع جناب لطف الله حکیم از جانب هیکل مبارک مرقوم داشتند ( فرمودند ) : بنویس به آقای حسن محبوبی و بگو از مهاجرت ایشان خیلی مسرور شدم و بهر کجا که مهاجرت نموده اید دعای محبت آمیز مبارک همراه شما میباشد .



در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۷۰ شمسی صهر ارجمندشان ( دامادشان) جناب بهمن سمندری ( والد مسجون فی سبیل الله جناب عزیز سمندری ) در طهران بشهادت رسیدند

چهار ماه پس از این واقعه در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۷۱ در حالی که بمنظور شرکت در جلسه ای از منزل خارج گشته بود در شعاع ۵۰۰ متری از منزل خود بطرز مرموزی تصادف نمود وبا سعی وتلاش همکارشان جناب جمال الدین خانجانی که ایشان را دربین راه دیده بود وبه بیمارستان رسانده بود روح پاکش بعالم ملکوت پرواز نمود

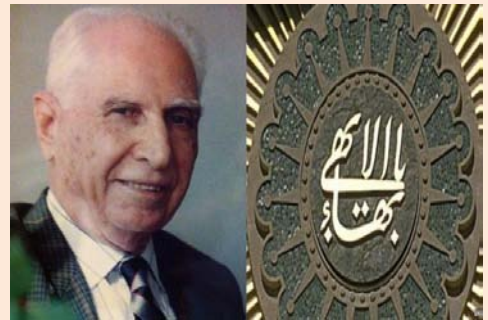
متجاوز از چهل اثر ، ترجمه و تألیف از ایشان بجا مانده است

ساحت رفیع معهد اعلی طی پیامی فرمودند : جناب حسن محبوبی برتبه شهادت فائز شدند قسمتی از پیام :

"جناب محبوبی که مادام الحیات بامر مبارک و مولای محبوب و توانا حضرت ولی امرالله عشق میورزیده وبا خدمات صادقانه در میادین مختلفه عبودیت خویش را باستان مبارکش تقدیم میداشت نهایتاً "اکلیل جلیل شهادت نصیبش گشت و به آرزوی قلبی خود فائز و نائل گردید " .

از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

جناب حسن محبوبی در دیماه ۱۳۶۰ پس از محفل ملی ثانی بعضویت محفل ملی ثالث انتخاب میشوندو بعد از تعطیلی تشکیلات اداری سالها در مقام هیئت سه نفره یاران ایران همچون گذشته قائم بخدمت بودند تا روح پر فتوحش بسوی محبوب پرواز نمود





اخراج یک دانش آموز بهائی

مرزبان راد

[ آرم ج. ا. ا.]  
شماره ۲۶۳۸  
تاریخ ۶۱ / ۵ / ۱۱  
پیوست.....  
جمهوری اسلامی ایران  
وزارت آموزش و پرورش  
اداره کل آموزش و پرورش استان فارس  
اداره آموزش و پرورش ناحیه دو شیراز  
مجتمع آموزشی توحید  
بسمه تعالی

گواهی میشود:

آقای جمال ثابت سروستانی دارنده شناسنامه شماره ۸۳  
صادره از شیراز متولد ۱۳۴۴ در سال تحصیلی ۱۳۶۰  
در کلاس سوم تجربی دبیرستان پسرانه به تحصیل اشتغال داشته و در خرداد ماه ۱۳۶۱ با معدل ۸۰/۱۵ (پانزده  
و هشتاد صدم) قبول شده است.

این گواهی طبق درخواست نامبرده جهت ثبت نام در مدارس صادر و هیچگونه ارزش دیگری ندارد.

از طرف سرپرست مجتمع آموزشی توحید

مرزبان راد

[ امضا - مهر ]

بسمه تعالی

بدینوسیله تأیید می‌گردد که از نظر اخلاقی

ثبت نام دانش آموز جمال ثابت سروستانی

در مدارس دیگر بلامانع است. در ضمن نامبرده وابستگی به گروهکهای سیاسی نبوده و معتقد به فرقه بهائیت  
می‌باشد. و به علت اعتراف و اعتقاد به این فرقه از این مدرسه از طرف سرپرست دبیرستان اخراج

گردیده‌اند. [ امضا - مهر ]

[مأخذ: کتاب سرکوب و کشتار دگراندیشان مذهبی در ایران (جلد دوم)، صفحه‌ی ۱۳۴ سند شماره‌ی ۲۸]



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره کل آموزش و پرورش استان تهران  
اداره آموزش و پرورش ناحیه ده شوش

بسته آموزشی

کتابخانه

۷۸۰/۵۰

کتاب: **جمال نامت** / نویسنده: **جمال نامت** / ناشر: **کتابخانه**

موضوع: **شیرازی** / شماره: **۳۳۳** / دولت: **دولت**

در کتاب: **سوم** / نویسنده: **جمال نامت** / ناشر: **کتابخانه**

و در عهد: **۱۳۰۵** / شماره: **۱۳۱** / ناشر: **کتابخانه** (بازگشت)

تولید: **کتابخانه** / شماره: **کتابخانه** / شماره: **کتابخانه**

این کتاب طبق درخواست نامبرده جهت ثبت نام در کتابخانه

و به گونه ارزش دیگری در کتابخانه

توجه: در صورت بخت آموزش و پرورش

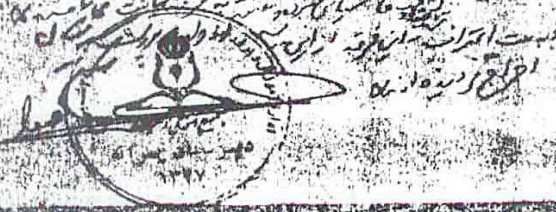


بسته کتابی

کتاب: **جمال نامت** / نویسنده: **جمال نامت** / ناشر: **کتابخانه**

موضوع: **شیرازی** / شماره: **۳۳۳** / دولت: **دولت**

در کتاب: **سوم** / نویسنده: **جمال نامت** / ناشر: **کتابخانه**





## جلوگیری از رشد و پیشرفت اقتصادی بهائیان

طبق این سند، در ۲۵ اسفند ۱۳۸۷، پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فرماندهی انتظامی استان کرمان (اداره نظارت بر اماکن عمومی) به فرماندهی انتظامی شهرستان رفسنجان به طور محرمانه ابلاغ کرده است که به منظور جلوگیری از گسترش حضور شهروندان بهائی در صنوف و سازمان‌های صنفی، از فعالیت ایشان در مشاغل با درآمدزایی بالا، ممانعت و فقط با اشتغال ایشان در مشاغل با درآمد متعارف موافقت شود. همچنین از تسلط و پیشرفت بهائیان در شغلی خاص جلوگیری کرده تا توان رقابت اقتصادی از مسلمانان گرفته نشود. برای پیشبرد این هدف می‌توان از کمک امت حزب الله، نیروهای بسیج، سازمان تبلیغات اسلامی و سایر دستگاه‌ها بهره گرفت.

طبقه بندی: محرمانه

آرم نیروی انتظامی

شماره: ۲۹۱۴/ ۴/ ۴۵

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

تاریخ: ۸۷/ ۱۲/ ۲۵

پیوست:

از: پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ف. ا. استان کرمان (اداره نظارت بر اماکن عمومی)

تأییدیه دورنگار (دست‌نویس)

به: فرماندهی محترم انتظامی شهرستان رفسنجان - پاوا

موضوع: بهائیت


سلام علیکم

با صلوات بر محمد و آل محمد و با احترام، در پاسخ به شماره ۷۰۳۸/۳/۱۴/۲۹۵۴ مورخه ۸/۷/۸۷ همانطور

که طی دستورالعملهای متعدد اعلام گردیده، به منظور جلوگیری از حضور وسیع وابستگان فرقه ضاله بهائیت در سطح صنوف و سازمانهای صنفی، از فعالیت آنان در مشاغل با درآمد زایی بالا جلوگیری و صرفاً در رسته های شغلی که بتوانند در حد متعارف امرار معاش نمایند موافقت و توجه شود که تسلط و برتری در هر شغلی را پیدا نمایند؛ تا عملاً "توان رقابت از سایر افراد مسلمان

گرفته نشده و تصمیم سازیک شغل نشوند و تجمع تعدادی از وابستگان این فرقه ضاله در یک محل تبعاتی را برای جامعه اصناف در پی دارد لذا به رؤسای اتحادیه ها و سازمانهای صنفی و مبادی ذیربط اطلاع رسانی کافی انجام تا از خرید املاک و مستغلات در یک مکان نزدیک به هم توسط آنان جلوگیری و از گسترش اعضای این فرقه در یک صنف و شغل و بازارچه ممانعت و در این راستا رؤسای اتحادیه ها توجیه و از مساعدت امت حزب ا. و بسیج و سازمان تبلیغات اسلامی و سایر دستگاهها نیز استفاده گردد.

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ف.ا. استان کرمان  
سرهنگ پاسدار از طرف  
سرهنگ ۲ حمید سلطانی (امضا)  
دانی

بسمه تعالی		طبقه بندی: محرمانه شماره: ۲۹۱۴، ۶، ۴۵ تاریخ: ۱۷ - ۱۲ - ۵۵ پیوست:
------------	---	---

سازمان در دسترس

از: پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ف.ا. استان کرمان ( اداره نظارت بر اماکن عمومی )  
به: فرماندهی محترم انتظامی شهرستان رفسنجان - پاوا  
موضوع: بهائیت  
سلام علیکم

با صلوات بر محمد و آل محمد و با احترام ، در پاسخ به شماره ۲۹۵۴/۱۴/۳۷۰۳۸ مورخه ۸۷/۷/۸ همانطور که طی دستورالعملهای متعدد اعلام گردیده به منظور جلوگیری از حضور وسیع وابستگان فرقه ضاله بهائیت در سطح صنوف و سازمانهای صنفی، از فعالیت آنان در مشاغل با درآمد زایی بالا جلوگیری و صرفاً در رسته های شغلی که بتوانند در حد متعارف امرار معاش نمایند موافقت و توجه شود که تسلط و برتری در هر شغلی را پیدا ننمایند تا عملاً " توان رقابت از سایر افراد مسلمان گرفته نشده و تصمیم سازیک شغل نشوند و تجمع تعدادی از وابستگان این فرقه ضاله در یک محل تبعاتی را برای جامعه اصناف در پی دارد لذا به رؤسای اتحادیه ها و سازمانهای صنفی و مبادی ذیربط اطلاع رسانی کافی انجام تا از خرید املاک و مستغلات در یک مکان نزدیک به هم توسط آنان جلوگیری و از گسترش اعضای این فرقه در یک صنف و شغل و بازارچ مناعت و در این راستا رؤسای اتحادیه ها توجهی و از مساعدت امت حزب ا. و بسیج و سازمان تبلیغات اسلامی و سایر دستگاهها نیز استفاده گردد.

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ف.ا. استان کرمان  
سرهنگ پاسدار از طرف  
دانی  
حمید سلطانی

### دلنویشته مادر واحد خلوصی فعال حق تحصیل بهایی ، در سالروز بازداشت وی

به گزارش بازداشت مادر واحد خلوصی فعال حق تحصیل بهایی، در سالروز بازداشت وی دلنویشته ای نگاشته است که در زیر می خوانید :  
واحد بی گناهم،



امروز ۲۲ شهریور است و این یعنی "یک سال" است که تو پشت دیوار های بلند و سرد زندان بدون هیچ گناهی محبوسی. جان گرامی ما، کسی چه می داند که در این زمان بر تو و خانوادهات چه گذشت؟

وقت دیدن تو و دیگر بیگناهان، در انتظار دیدار خانوادهها، پشت دو ردیف شیشه فاصله دار و میلههایی از آهن، به فکر فرو می روم به کدامین گناه و جرم ناکرده این فاصلهها ایجاد شده؟ و جوابی که نمی یابم.

عزیزم، به وقت ملاقات، آن زمانی را دیده ام که پدرت گوشی را برداشته تا با تو صحبت کند اما بغض گلویش را می گیرد و اشک از چشم مرد جاری می شود و گوشی را به من یا خواهرت می دهد.

دیده اند و دیده ایم نگاه نگران و مظلومانه خواهرت را که در جستجوی تو بین کابینه است .

دیده ام که چگونه بی قراریم، آرام میگیرد وقتی با خنده ای دلگرم کننده پشت میله ها قرار میگیری، آن زمانی که خودم را فراموش می کنم و تمام حرفهایم از ذهن می رود .

سنگ صبورم، من صبوری را از تو آموختم و یاد گرفتم که صبورانه در انتظار زمان بمانم تا تو به آغوش خانواده بر گردی که برمی گردی. دلبندم، استقامتات ستودنی ست، مستقیم باش که هستی و با این جملات زیبای لوح مبارک احمد ایام را سپری نما.

"ان یا احمد لاتنس فضلی فی غیبتی ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی فی هذا السجن البعید و کن مستقیما فی حبی بحیث لن یحول قلبک ..." .

جان شیرین ما در امن و امان باش

فدایت - مادر

### آیا تصویر فریبا کمال آبادی زندانی بهایی، تصویر کسی است که هشت سال در زندان است

به گزارش بازداشت در پی مرخصی پنج روزه فریبا کمال آبادی پس از هشت سال، تصاویری از ایشان در رسانه های خبری منتشر شد که بازتابهای متفاوتی داشت. از جمله ی یکی از این واکنشها، اقدام افرادی مجازی و بدون هویت بود، مبنی بر اینکه با توجه به ظاهر فریبا کمال آبادی بعید است وی واقعا هشت سال را در زندان گذرانده باشد.



آنها چنین عنوان می کردند که وی از یک درب زندان وارد و از درب پشتی خارج می شود و چه ساده لوحند کسانی که باور می کنند چهره فریبا کمال آبادی هشت سال زندانی کشیده باشد.

پس از گذشت چند ماه مجددا این اقدامات از سر گرفته شده است.

آیدی های مجازی، آمار تعداد روزهای حبس فریبا کمال آبادی را می توانید از قوه قضاییه و سازمان زندانها استعلام کنید. زیرا در زندان حد اقل روزی دو مرتبه از زندانیان آمار می گیرند.

البته به هیچ عنوان نمی توان غم و اندوه درون فریبا کمال آبادی را با کلمات توصیف کرد، غم فراق خانواده و نزدیکان برای هر کس، غمیست طاقت فرسا. ولی فریبا کمال آبادی این غم را به جان و دل خریده چون میهمان خداوند است.

تحمل زندان برای فریبا کمال آبادی همچون دیگر زندانیان نیست زیرا زندان برای او نه تنها اسباب سرشکستگی نیست، بلکه باعث افتخار برای او و خانواده اش می باشد.

تحمل زندان امریست دشوار بخصوص با عذاب وجدان که به دلیل انجام امریست که سبب مجازات شده است؛ در صورتیکه فریبا کمال آبادی با وجدانی آسوده و با افتخار در حال گذراندن ایام حبس خود می باشد، چرا که وی تنها به دلیل اعتقادات مذهبی تحت فشارهای روحی و جسمی قرار گرفته است.

زندان انتخاب فریبا کمال آبادی بوده است. وی می توانست هشت سال پیش با تغییر عقیده خود را از زندان برهاند، او زندان را با تمام مشکلات با جان و دل پذیرفت. در تمام این مدت نیز برخلاف دیگر زندانیان هر

## روایات و حکایات

لحظه حاضر به تغییر عقیده شود از این موقعیت رهایی خواهد یافت، پس فریبا کمال آبادی به اراده خویش این مسیر را برگزیده است و ادامه می دهد و نه تنها با این راه بلکه با پایان آن نیز کاملاً آشناست. برای او هر لحظه ی زندان طعم موانست با معشوق (خداوند) دارد.

اگر تصویر هشت سال پیش فریبا کمال آبادی را با امروز مقایسه کنید مسلماً شاهد تفاوت آن دو با همدیگر خواهید شد.

اما این اختلاف مسلماً در مورد تمام زندانیان اینچنین نیست و این مختص زندانیانی است که بخاطر اعتقاد و ایمان خود تحمل حبس می نمایند و به خدا ایمان داشته توکل می کنند. زیرا که خداوند عالم در این لحظه خاص این مکان خاص را برای ایشان بهترین انتخاب دانسته است و چه افتخاری برتر از این که توسط خدا انتخاب شده باشید

اینکه چرا ظاهر فریبا کمال آبادی به اندازه هشت سال زندان شکسته نشده موضوعیست که از درک همگان خارج است و تنها کسانی قادر به فهم آنند که معنای ایمان را به جان و دل



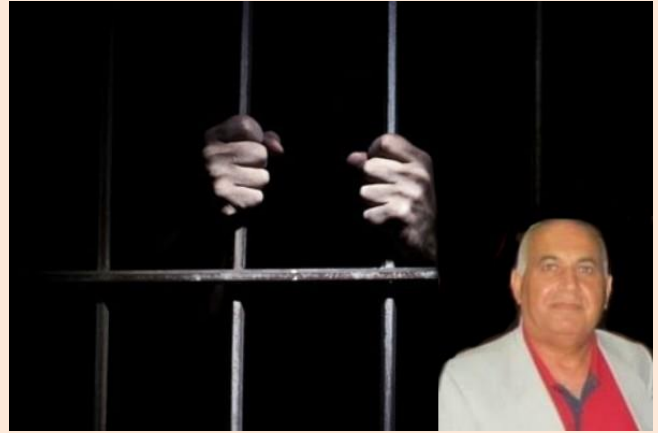
حس کرده اند.



### دومین سالگرد دستگیری فرهاد اقبالی زندانی بهایی

پنجم شهریور ماه مطابق است با دومین سالگرد دستگیری آقای فرهاد اقبالی شهروند زندانی بهایی در زندان رجایی شهر کرج.

فرهاد اقبالی متولد یکم فروردین سال ۱۳۳۷ است او در بندر گز، شهر کوچکی در استان گلستان بدنیا آمد و به دلیل اینکه پدرش در ارتش فعالیت داشت، تجربه ی زندگی در شهرهای بسیاری را دارد. او



کودکی و نوجوانی پرتلاطمی را سپری کرد.

فرهاد فرزند ارشد از خانواده ای هفت نفره است. او دانشجوی رادیولوژی دانشگاه پزشکی شیراز بود که متاسفانه در سال دوم تحصیل به دلیل اعتقاد به دیانت بهائی از دانشگاه اخراج شد. بعد از آن به طهران رفت و مشغول به کار شد.

وی در مهر ۱۳۶۱ با مهناز خلخی ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند (یک پسر و یک دختر) می باشد.

آنها پس از گذشت چند سال از ازدواجشان به گرگان نقل مکان کردند و او در یک مرغداری مشغول به کار شد ولی نهایتاً در مرداد ۱۳۸۳ تحت فشار اداره اطلاعات از کار اخراج گردید.

وی در تمام سالهای زندگی تلاش می کرد تا بتواند به هموطنان خود خدمت نموده و فرد موثری برای جامعه ی خویش باشد.

فرهاد سالهای زیادی از بیماری شدید قلبی رنج می برد و چندین بار دچار سکته قلبی شد بطوری که بارها در بیمارستان بستری گردید. سرانجام در مهر ماه سال ۱۳۸۹ مجبور به انجام عمل قلب باز شد. او حتی زمانی که از طرف اجرای احکام دادگاه شهید مقدس اوین، به پزشک قانونی معتمد آن سازمان معرفی شد، پزشک فوق تخصص به صراحت و قاطعانه اذعان داشت که تحمل حبس برای او مخاطره آمیز می باشد ولی متاسفانه علی رغم همه تلاش های خانواده در ارائه مدارک پزشکی، آزادی وی، مورد موافقت دادستانی قرار نگرفت. در حال حاضر نیز، او در زندان تحت مراقبت پزشک است و مرتباً به بیمارستان منتقل می شود.

## روایات و حکایات

فرهاد اقبالی در بیست و هشتم آبان ۱۳۹۱ به همراه چهار تن از دوستان بهائی خود از سوی اداره اطلاعات دستگیر شد ولی به علت وضع نامساعد جسمی اش به دستور پزشک اطلاعات در همان روز به قید وثیقه آزاد گردید و دو سال تحت نظر پزشک قرار گرفت و نهایتاً علی رغم نظر پزشکان متخصص در رابطه با شرایط خاص بیماری قلب و عدم تحمل حکم برای وی، پس از دریافت احضاریه، در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۹۳ به زندان مراجعه کرد.

فرهاد اقبالی، از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب طهران به ریاست قاضی مقیسه به اتهامات تبلیغ علیه نظام، عضویت در تشکیلات مخفی بهائی و همکاری با دول متخاصم به ۵ سال حبس محکوم شد.

فرهاد اقبالی که ساکن گرگان و از دستگیرشدگان بازداشت‌های گسترده بهاییان در مهر و آبان سال ۹۱ این منطقه بود، پس از تایید محکومیت در دادگاه تجدیدنظر روز ۵ شهریورماه جهت تحمل محکومیت صادره راهی زندان اوین شد.

بالاخره در تاریخ ۲۹ مهر ماه ۱۳۹۳ وی به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد و هنوز دوران محکومیت خویش را آنجا سپری می کند

### دلنوشته نوه عزت الله عاطفی شهروند بهایی به مناسبت سالگرد شهادت پدر بزرگش

نوه عزت الله عاطفی شهروند بهایی به مناسبت سالگرد شهادت پدر بزرگش می نویسد :



سه سال پیش، دل نوشته ای را نگاشتم که هیچگاه منتشر نشد. در شبی که قرار بود فردایش خانه ی مصادره شده ای که در آن ساکن بودیم را تقدیم برادران بنیاد مستضعفان کنیم، دل نوشته ای را نگاشتم که اکنون در سالگرد شهادت پدر بزرگم عزت الله عاطفی و برادرش بهمن

عاطفی آن را بازنویسی می کنم. هر دوی این عزیزانم به همراه سه تن دیگر از هم شهری هایشان در تاریخ ۱۹ شهریور سال ۱۳۶۰ و در بحبوحه ی رقابت برای پاسداری از انقلاب و آرمان هایش توسط مردان خداجوی اسلحه به دست به شهادت رسیدند.

سه سال قبل، در چنین روزی، مادرم گفت که فردا سقف این خانه که شب ها میترسیدیم زیر ترک هایش بخوابیم فرو میریزد. آن هم با تیشه ی تیز نمایندگان مستضعفان بر روی زمین که حتما برای نجاست حاصل از سکونت چند بهائی در آن، فکری اندیشیده اند و به آن نیاز دارند!

به مادرم گفتم این هم مثل همان آوارهایی که سی سال پیش بر سرتان ریختند فرو میریزد. از سال "۸۸" به این طرف ترک هایش ضخیم تر و شکاف هایش بازتر شده بود. سی سال پیش هم تنها با شناسنامه ای در دست از خانه و کاشانه تان به زور راهی شهر شدید و هر آنچه سال ها پیش کاشته و داشته بودید، یک شبه آن ها برداشتند.

مادرم به چه دل خوش کنیم؟ به صدای رگباری که بر تن برهنه ی پدر بزرگ و برادرش نشست و قریه ای را لرزاند؟ یا به تفنگی که بر شقیقه ات نشست و تهدیدتان کرد که صدای گریه و شیونتان در نیاید؟

به آقا عزت و بهمن گفته بودند که شما آزادید. ولی هر دوی آن ها می دانتستند که از اسارت تن آزادند نه از بند آنان.

در کدام ناکجا آباد تن های دو زندانی را لخت مادرزاد می کنند و به آن ها میگویند آزادید و آن ها را از پشت به رگبار می بندند؟!

## روایات و حکایات

همان هایی که ترسیدند جنازه ی آن دو که روح و منششان آزاد ولی پوست و گوشت و استخوانشان در هم گره خورده بود را تحویل بدهند، تمام بیمشان از این بود که این دو پیکر نورانی ولی بی جان اسرائیل را مقدس کند؟!

اگر این دو بهائی جاسوس اسرائیل بودند پس این همه سال در ده و زمین کشاورزی چه میکردند؟! شنیدم که دایی برای به خاک سپردن پدر و عمویش در جایی که آن ها دستور داده بودند خاکشان کنند دقایقی سکوت کرده بود و سرباز به تحقیر گفته بود زودتر در پارچه بیچشان و خاکشان کن و باید عزیزانش را دفن می کرد در قبری که عمق اش کم بود اما دست تیرخورده برادر پدربزرگم که خشک شده بود مانع می شد که جنازه متلاشی شده کاملا در جایگاه قرار بگیرد و آن مردان خداجو برای رفع این مشکل با لگد، دست خشک شده ی وی را شکستند و به زود در قبر جا دادند.

این را در مرام کدام انقلابی و در منش کدام سرزمین می توان یافت؟

به چه باید دل خوش کرد؟

به آنچه بر سر این مردم آمده است؟

به اظهار شرمساری بازجویی که جریان قتل پدربزرگم را برایش تعریف کردم و او سرش را مثلا از روی خجالت و احساس مسئولیت به زیر انداخته بود دل خوش کنم؟ همان مردی که ۱۲ سال حکم برای یکی از عزیزترین رفقایم گرفت و ۱۵ سال برای دیگری.

از ریتم درد و خون پوتین های سربازان انقلابی بر سر و دنده های دیگر پدربزرگم بگویم که پیکر بی جانش فریشان داده بود که رهایش کنند؟!!

نمیخوام آیه یأس و ناامیدی سر دهم..

اما اینجا هنوز مادر و نوزادش با هم به زندان می روند..

اینجا هنوز شهروندان با اسلحه و گلوله ترور می شوند..

اینجا هنوز عده ای به جرم ها و گناهان ناکرده، محکوم و راهی زندان می شوند..

## روایات و حکایات

اینجا هنوز معلم بر حلقه ی دار بوسه می زند...

اینجا هنوز ظلم پا برجاست

و ما هنوز ایستاده ایم، امیدواریم و نفس می کشیم، با دشنه ی تلخی در گرده هایمان.

پدر بزرگ نادیده ام، از خود شرمسارم و ستایشگر روح وسیع، ایمان، ایقان و پایداریت .

دروود بر روح پاک تو و آن هائی که از صد هزار جان در گذشتند و به کوی جانان شتافتند

### دلنوشته ای از طرف دوستان یاشار رضوانی شهروند بهایی

دوستان یاشار رضوانی زندانی بهایی در رابطه با دستگیری وی مطلبی نگاشته اند که در زیر می خوانید :

مطمئنیم وقتی این رو داریم مینویسیم تو به فکر ما هستی، بسه ! از وقتی دیدیمت به فکر هر کسی بودی جز خودت. مهم نیست که سما، مادر دلسوزت، پدر عزیزت ، دو خواهر بیتابت ، دوستانمون و یا حتی ما ناراحتیم، این مهمه که این اتفاق هیچ تاثیری روی زندگی تو نمی تونه بزاره، بلکه حتی تو مطمئن تر میشی .



یادمون هست، وقتی روزای آخر باهم صحبت می کردیم، تو هیچ تاسفی از گذشته ، هر چقدر هم که مواقعی ناگوار بود ، و هیچ ترسی از آینده نداشتی؛ تو این زمان کم که توی پلک زدن رقم خورد، به طور وصف نشدنی ای، دوستی قوی ای بنا کردیم که مثل آسمون بی انتهاست و جالبیش اینه که این دوستی انحصاری نیست و تو سعی کردی قلبت نسبت به تمام افراد مملو از محبت باشه و شاید به خاطر همین محبت و عشقت به آدما و معشوقه الان ما پیشت نیستیم .

میدونیم که " جگر شیر " داشتی که به " سفر عشق " رفتی .

آهای عاشق !

بیا که منتظریم!

یاشار رضوانی شهروند بهایی که از سیزدهم مردادماه در منزل شخصی اش بازداشت شده بود، هم‌چنان در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری می‌شود. پرونده این شهروند بهایی به شعبه ۳ دادرسی «شهید مقدس» اوین ارجاع داده شده است و خانواده وی از اتهامات احتمالی او اطلاعی در دست ندارند.

یاشار رضوانی شهروند بهایی ساکن آرایشگر تهران از روز چهارشنبه ۱۳ مردادماه ساعت ۱۰:۴۵ صبح در منزلش توسط ماموران وزارت اطلاعات بازداشت شده است.



## ۲۸ شهریور محاکمه مجدد ۲۴ شهروند بهایی ساکن استان گلستان

یکی از شهروندان بهایی در رابطه با محاکمه مجدد ۲۴ شهروند بهایی ساکن استان گلستان دلنوشته ای نگاشته است که در زیر می خوانید :

باشد که راه عشاق به وصال ختم شود .  
این دل نوشته از دل بر آمده تا گواه عشق باشد .

میترا نوری خواهرم و شیوا روحانی دختر خواهر

و تینا موهبتی نوه خواهر گلم و پروانگان دیگری که در سفر عشق با شما هستند ، بدانید دعای ما بدرقه راهتان خواهد بود .

خیمه گاه عشق



سیل اشک شمع را ، بینی میان لاله زار  
گریه اش از سوزش عشقتست یا وصل نگار

نیست سودایی به جز دلدادگی پروانه را  
در کنار شمع می سوزد پرش دیوانه وار

سوزش پروانه را باید ز چشم شمع دید  
رقص زیبایی که جان را افکند در پای یار

در دیار عاشقی ، باید بسوزی از درون  
تا که از خاکسترت بر پا شود سنگ مزار

در ره معشوق باید ، دیده را بر خاک کرد  
تا که بر چشمت نشیند زین میانه تیغ و خار

## روایات و حکایات

جمله عالم بداند عشق ما افسانه نیست  
امرحق دارد بخود مجنون و عاشق بیشمار  
شوق دیدار بها باشد به یارانش نهایت آرزو  
خود شتابان میدود آسیمه سر بر روی دار  
نوریا آن کس که شد ثابت قدم بیند وصال  
خود بچشم خود ببین این قدرت زهد و وقار

مهرداد نوری



### قسمتی از ۹ سال اسارت من، بقلم ذکراالله فانی

فرزند ذکور جناب ذکراالله فانی نقل می کند:

چهاردهم امرداد ماه سال ۱۳۶۰ پاسداران انقلاب اسلامی تبریز پدرم را در خانه مسکونی خود در سیستان بازداشت کرده و بیدادگاه انقلاب اسلامی تبریز او را بجرم بهائی بودن به ده سال زندان محکوم کرد. چندی پس از بازداشتش خانه و کاشانه او، و دیگر بهائیان سیستان بدستور امام جمعه تبریز(آیت الله ملکوتی) و فرماندهی امام



جمعه بستان آباد (آیت الله باقر مدرس) توسط پاسداران انقلاب مورد هجوم و تاراج قرار گرفت و تمامی بهائیان پس از آزار و شکنجه از سیستان رانده شدند.

این رنج و درد دل او را به آتش کشید و اشعاری در وصف زادگاهش سرود.

قسمتی از ۹ سال اسارت من، بقلم ذکراالله فانی.

.....در همان روز (۱۴ / ۵ / ۶۰) پس از مراجعت از تبریز حدود ساعت ۵ الی شش عصر بوده که در مدخل باغ و خانه مسکونی مشغول رفع نواقص ماشین بودم و عندلیب بابائیان و گلشن سلطانی هم با من بودند و به من کمک می کردند. بغتاً یک دستگاه پیکان سفید رنگ سواری وارد راه خانه ما شد و در نزدیکی ما توقف کرد چهار نفر از پیکان پیاده شدند سه نفر ناشناس و در لباس پاسداری و یوسف عبدالصمدی سیسان. چون یوسف بناحق با ضرغام اختلاف به وجود آورده و بر سر زمین شرارت می کرد خیال کردم که آنان آمده اند از من تحقیق بکنند غافل از اینکه آنان ماموریت دارند که مرا جلب و به زندان ببرند. آنان با ارائه برگ کاغذی که صدر آن با عنوان دادگاه انقلاب تبریز کلیشه شده بود و در متن نوشته شده بود ( ذکراالله فانی جهت تحقیق به دادگاه انقلاب معرفی شود) وقتی که آن را خواندم که برگ کوچکی بود و در ضمیمه اش ورق بزرگی داشت و به طوری که از کناره هایش دیده و معلوم می شد دارای امضاهائی بود. خواستم ورق را برگردانده و آن را هم بینم و بخوانم یکی از پاسداران که با من طرف صحبت بود اظهار داشت حق نداری آن را بخونی و در مقابل دستور کتبی دادگاه انقلاب اعلام آمادگی کردم که بروم چون با پیژاما بودم پاسدار گفتکه آیا شلوار می پوشی یا

همینطوری میروی؟ گفتم البته که شلوار می پوشم. پس گفت این ماشین را هم ممکن است ببریم بعد گفت خانه را هم بازرسی می کنیم بدینسان خانه را هم بازرسی کردند و هر آنچه به زعم خود لازم می دیدند بر می داشتند. در طبقه بالای عمارت دو کمد دیواری بزرگ که کلیدهاشان در دسترس نبودند گفتم می خواهید بشکنید و یا مهر موم کنید و بعداً کلید ساز بیاورید و باز کنید. پاسدار بازرسی کننده در بیرون به پاسداری که معلوم بود سمت ارشدیت بر آنان داشت گفته مرا بازگو نمود. قبل از اینکه او نظر بدهد یوسف عبدالصمدی گفت بشکنید ولی او گفت چرا بشکنیم لازم نیست. وقتی که خواستیم برویم در زیر نهر بچه و کنار پلی که خودم بر روی نهر زده بودم آن پاسدار مرا به کناری کشیده و خم شده سنگ کوچکی از زمین برداشته و گفت نگران مباش گزارش کرده بودند. که در خانه شما مثلاً این سنگ هست ولی ما چیزی پیدا نکردیم. و اما من به حق الیقین می دانستم که دیگر رهائی بر من غیر ممکن خواهد بود و با خود می گفتم که هیئات که من سیسان را بینم و اما با توجه به مسائل روانی و روانشناسی صحیح نمی دانستم که با کسی اعم از خودی و غیره خداحافظی کنم و مثل این وانمود می کردم که می روم و بر می گردم. مسلم بود که مرا با همان ماشین خودشان خواهند برد و چون ماشین ما عیب فنی داشت از بردن آن گذشتند. به یوسف عبدالصمدی هر چه زور زدند که در آنجا بماند و آنان با من خودمانی باشند قبول نکرد دو نفر از پاسداران یکی راننده و دیگری در بغل دست نشستند و من و یوسف و یکی دیگر از پاسداران در ردیف عقب نشستیم پس از آنکه به راه افتادیم یکی از پاسداران گفت گمان می کنم برای عمارت بیش از دو میلیون خرج شده است یوسف گفت نه دو میلیون و بلکه بیش از چهار میلیون باز هم یکی از پاسداران گفت بهائیان دشمن امام زمانند. بعد یکی از پاسداران مرا مخاطب قرار داده گفت فرق بهائی با مسلمان چیست قبل از اینکه من جوابی بدهم آن پاسدار راننده که سمت ارشدیت هم داشته گفت بگذار جواب این آقا را من بدهم گفتم بفرمائید گفت بهائیان می گویند که امام زمان ظهور کرده و ما آن را شناخته ایم ولی ما می گوئیم هنوز ظهور نکرده است و در انتظار ظهورش هستیم در همین لحظات بود که ماشین به جاده رسیده و به طرف تبریز پیچید بعد از آن کار و صحبتی با من نداشتند خودشان از هر دری حرف می زدند و لفاظی می کردند تا آنکه از دروازه شهر وارد شدیم آفتاب غروب کرده بود و هوا منقلب شده و نم نم می بارید که وارد حیاط دادگاه انقلاب شدیم که همگی از ماشین پیاده شدیم همه دفترهای دادسرا و دادگاه انقلاب تعطیل کرده و رفته بودند هر چه تلاش کردند که کسی را بیابند و صلاحیت داشته باشد که مرا رسماً بازداشت نماید ممکن نشد یوسف هم با آنان هم آواز شده و این طرف و آن طرف می رفت.

در این لحظات بود که پاسدار سن بالائی سر رسید و مثل اینکه خیلی هارت و پورت می کرد. گفت آنکه می گفتید این است که آوردید؟ یوسف بلافاصله گفت حاجی اگر این را بکشید کسی نمی تواند در آنجا بماند. او

هم وقیحتر از یوسف گفت باران باریده از سگ هم نجس تر شده است بیریدش تو (یعنی زندان) لذا مرا به زندان بردند که با دادگاه انقلاب چسبیده به هم هستند چون رسماً بازداشت نبودم در محوطه زندان به محلی بردند که در آن وقتها بدانجا تحت نظر می گفتند و کسانی که در آنجا نگهداری می کردند که رسماً بازداشت و زندانی نبودند (بعدها که آن پاسدار را شناختم به گن جعفر مشهور بود و یکی از اعضای کمیته مستقر در زندان و نمی خواهم فلسفه گن بودنش را بنویسم گن به زبان ترکی آذری به معنی گشاد است) عند الورد به دفتر همان محل (تحت نظر) که چند نفر در آنجا بودند از اتهام پرسیدند گفتم بهائی هستم. وقتی بازرسی بدنی می کردند کمر بندم را گرفتند و هرگز پس ندادند. تقویم کوچکی داشتم که در آن عکس حضرت علی بود. یکی گفت ببین در جیب بهائی عکس علی هست. به یکی از اطاقها مرا فرستادند چند نفر از اهالی اطاق گفتند در اینجا محل خالی نیست. پس از مراجعه به دفتر گفتند بیخود می گویند که مجدداً مراجعه و در آنجا دم در نشستیم. پرسیدند اتهام چیست گفتم بهائی هستم. گفتند اگر اینطور باشد که می کشند. گفتم هر چه دلشان می خواهد بکنند من بهائی هستم. یک نفر به نام حسن آذرنیا گفت آفرین. به این می گویند عقیده و ایمان. بعد پرسیدند آیا شام خورده ای؟ گفتم نخورده ام. شام تهیه کردند و منم قدری خوردم. پسر جوانی در صدر اطاق پیش آن حسن آذرنیا نشسته بود و به او سید می گفتند فارس زبان هم بود و خیلی به او احترام هم می کردند. به گفت و شنودها دقت می کرد ولی دخالت و اظهار نظر نمی کرد. بعد از ساعتی که به دستشوئی رفتم او هم آمده و درسالن دستشوئی خودش را معرفی کرد که منم بهائی هستم و اما تا به حال نمی دانند که بهائی هستم (بهنام موسوی بود) از علت گرفتاریش پرسیدم گفت آن نه نفری که اخیراً در تبریز شهید شدند یکی از آنها (مهدی باهری) دانی خانم من بوده به سر خاک آمدیم و از قبور شهدا عکس برداشتم و خواستم از جلو دادگاه انقلاب هم عکس بر دارم که در ضمن عکس برداری به من مظنون شده و دستگیرم کردند. (نه نفر که چند روز پیش هفتم مرداد ماه به شهادت رسیده بودند عبارتند از دکتر اسماعیل زهتاب ، حسین اسدالله زاده ، عبدالعلی اسد یاری ، دکتر پرویز فیروزی ، دکتر مسرور دخیلی ، الله ویردی میثاقی ، منوچهر خاضعی ، حبیب تحقیقی و مهدی باهری ...



جمعی از احبای عزیز سیسان که پس از واقعه شهادت جناب یدالله کریمی به ناحق متحمل حبس شدند ایستاده از راست منصور احمدیان گلشن کاظمی متصاعد الی الله عظیم آقا نجفی اقدم. متصاعد الی الله شهسوار جلیل پور. متصاعد الی الله ذکر الله بابایان. سمندر مهدوی نشسته از راست بایرام سلمانزاده. متصاعد الی الله بهروز صادق پور. متصاعد الی الله ذکر الله فانی. متصاعد الی الله میرزا آقا جلیل پور صابر مشفق



برهان لامع  
ابوالفضائل گلپایگانی

کتاب برهان لامع - تالیف : جناب ابوالفضائل گلپایگانی -  
در پاسخ سب و لعن و افتراء مبشر پروتستان.

نگاهی فهرست وار، به منتخبی از کتاب برهان لامع -  
تالیف : جناب ابوالفضائل گلپایگانی.

... ( و اما مقام رابع )

که اهم مقامات است این است که میگوید: ( در دیانت  
بهائیه چه حکم تازه ای هست که در دین مسیحی نیست )

اگرچه این مساله از دقایق مسائل است  
( اول ) حکمی که خاصه دیانت بهائیه است و در سایر ادیان  
نیست ( عدم اعتبار احادیث لفظیه غیر مکتوبه است ) ...

( ثانی ) از شرایع و احکام خاصه دیانت بهائیه حکم ( نهی از

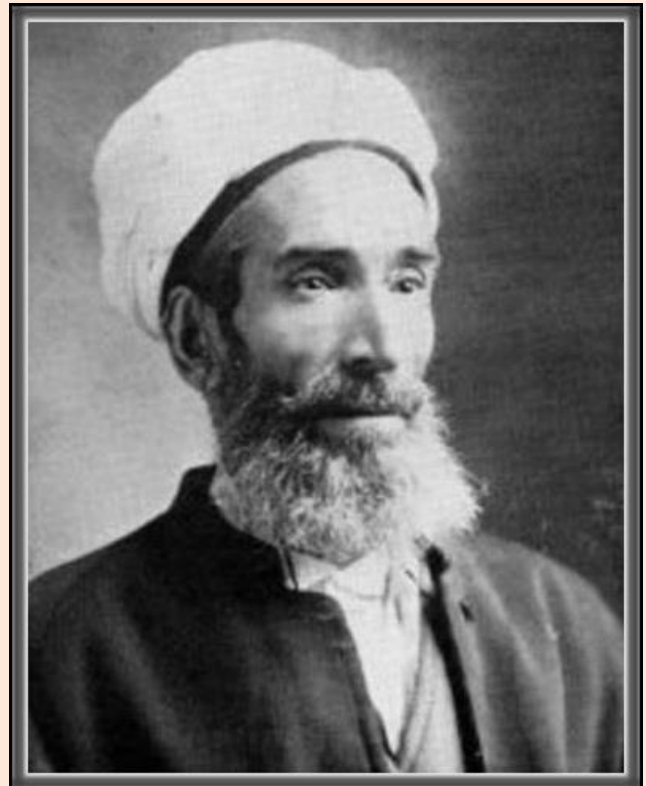
تاویل کلمات الهیه است ) ...

( ثالث ) از احکام خاصه این ظهور اعظم ( حکم به بطلان طرفین از اهل اختلاف است ) ...

( رابع ) از احکام خاصه ( نهی از بیع انسان است ) که در امر بهاءالله منصوص است و در سائر ادیان ذکری از آن نیست

( خامس ) از احکام و شرایعی که خاصه این امر اعظم است ( حکم به وجوب اکتساب معاش است به حرف جائزه و قبول آن  
به منزله عبادت ) ..

( سادس ) مساله ( وجوب تعلیم اولاد است ذکورا و اناثا ) که این حکم، نیز در این امر اعظم، در احکام و اوامر منصوص است و  
در سائر ادیان ذکری از آن و نصی در آن وارد نشده است



(سابع) مساله نهی از لعن و سب و وجوب اجتناب از تَفَوُّه بکل ما یکرهه الانسان است)...

(ثامن) مساله ( نهی از حمل آلات حرب است یعنی سلاح الا حین الضرورت) و این حکم در سایر ادیان موجود نیست لکن در دیانت بهائیه از احکام منصوصه حتمیه محسوب است...

(تاسع) مساله ( وجوب انشاء بیت العدل و تاسیس مجالس شوریه و حکومت دستوریه است) که از احکام خاص این دین مبین است و در سائر ادیان مذکور نیست...

ومساله ( منع از احتکار ثروت) که یکی از مسائل معطله فلسفه اجتماعیه است

...در خاتمه قول از خداوند تبارک و تعالی مسالت مینمائیم که برحمت واسعه خود، نور بصارت و معرفتی به مستر ایستن و سایر معترضین عطا فرماید تا در آنچه عرض شد به انصاف و بی غرضی تفکر نمایند شاید به حقیقت امر الهی مطلع گردند و بآنچه سبب رستگاری و حیاة و عزت و فلاح است هدایت یابند و لیس ذالک من فضل الله بعزیز.

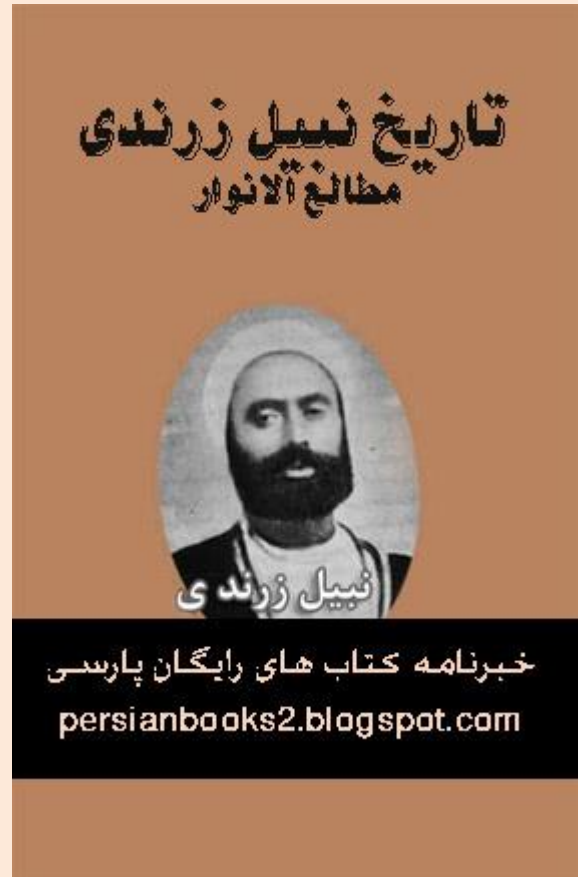
در یوم ۷ محرم ۱۳۳۵ هجریه موافق ۲۸ دسامبر سنه ۱۹۱۱ میلادیه در سوریه بقلم ابوالفضل گلپایگانی تحریر یافت.

دانلود کتاب برهان لامع :

<http://www.mediafire.com/view/?56m8dw6j08td36l>

«تاریخ نبیل زرنندی» یا «مطالع الانوار»  
ملا محمد زرنندی، مشهور به نبیل اعظم

ملا محمد زرنندی، مشهور به نبیل زرنندی یا نبیل اعظم، مورخ بهائی در دوران بهاءالله است. وی یکی از ۱۹ حواری اولیه بهاءالله به حساب می‌آید. نبیل به معنای شریف و نجیب، با فضل و کمال بوده و به حساب ابجد برابر ۹۲ و محمد نام وی است. او در جوانی چوپان بود، در زمان سید علی محمد باب، به او ایمان آورد و در طول دوران بهاءالله از پیروان او شد و در راه او بلایای بسیاری را تحمل کرد. تاریخ مطالع الانوار را او به رشته تحریر درآورده است که به ملاحظه بهاءالله و ترجمه شوقی افندی، ولی امرالله رسیده است. همچنین اشعار عاشقانه و عارفانه‌ای از جمله مثنوی از او باقیست. الواح مهمی از جمله سورة الصبر و سورة الحج به افتخار او از سوی بهاءالله نگاشته شد. شرحی از احوال او در

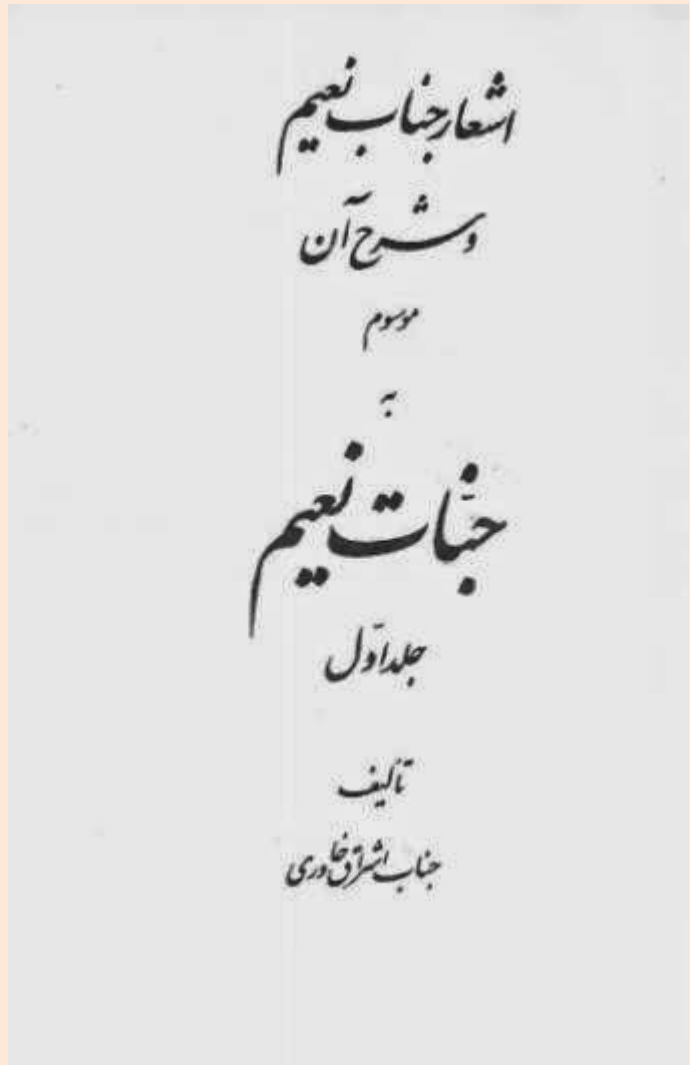


تذکره‌الوفا و در تاریخ مطالع الانوار وجود دارد.

«تاریخ نبیل زرنندی» یا «مطالع الانوار» کتابی است در شرح بسیاری از وقایع ۱۵۰ سال پیش و از جمله سرکوب دگراندیشان - گرچه در آن زمان هنوز با این واژه توصیف نمی‌شدند - که در کشور ما رخ داده است. نگاهی به این کتاب، نبود اسم انتشاراتی، و نایاب بودن آن ... همه و همه نشان از پنهان بودن این کتاب و گسست حافظه تاریخی ما از وقایعی است که در آن آمده است.

## جنات نعیم اشعار جناب نعیم و شرح آن تالیف جناب اشراق خاوری

کتاب جنات نعیم شامل استدلالیه منظوم اثر قریحه سیال و استثنایی شاعر معروف بهائی جناب محمد نعیم همراه با شرح مفصل آن توسط فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری است. این کتاب ارزشمند علاوه بر دلائل عقلی و نقلی دارای مسائل عالیه اخلاقی و اجتماعی و شامل حقایق سامیه روحانی و فلسفی نیز هست که شاعر چیره دست همه آن مضامین عمیق را به شکل منظوم تألیف و انشاء فرموده است. (برای شرح حال جناب نعیم رجوع شود به جلد سوم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی)



کتاب حاضر جلد اول این اثر است. چون در نسخه منتشره مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران به تاریخ ۱۳۰ بدیع بعضی اغلاط تایپی و پاره ای اختلافات در نقل قول از بعضی منابع مشاهده شد، تا آنجا که امکان داشت سعی شد اغلاط مزبور تصحیح و نقل قول ها با بعضی منابع در

دسترس مقابله گردد و موارد اصلاحی بدون دخل و تصرف در متن اصلی، داخل کروشه [ ] آورده شود. در معدود مواردی هم به علت عدم دسترسی به منابع کافی این مقابله میسر نگردید. همچنین مواردی از کلمات و نقل قول ها از جمله نصوص مبارکه امر بابی و بهائی و نیز آیات و احادیث کتب ادیان قبل که بعضاً بدون اعراب نوشته شده بود، اعراب گذاری تکمیلی شد. بدیهی است نسخه حاضر نیز خالی از نقص نخواهد بود و ان شاء الله در آینده به کمک عزیزان صاحب نظر نقائص احتمالی برطرف خواهد شد.

## بهاءالله در قرآن - آقای هوشیدر مطلق

نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب می نویسد: «این کتاب هدیه ای است به دوستان راه راستی، به کسانی که قرآن را گفتار یزدان می دانند و علم و حکمت پروردگار را در سراسر این کتاب آسمانی آشکار می بینند. مسلمانانی که مایلند از محدوده افکار و تصورات نیاکان گامی چند برون نهند، به گوش خود بشنوند، به چشم خود ببینند، و به فکر خود آئین جدید را بسنجند... هدف این کتاب آگاه نمودن است، نه تغییر عقائد و آئین شما. زیرا تنها پروردگار قادر به تغییر دلهاست... این کتاب که نگاشتن آن نزدیک به نیم قرن ادامه یافته، تصویری از «بزرگ ترین خبر» را در تاریخ بشر به شما می نماید، و شما را برای سفری شگفت انگیز و شادی بخش به کشوری تازه آماده می سازد. «بهاءالله در قرآن» شامل یازده بخش و به قول عرفا، یازده وادی است. از هر وادی که می گذرید، اطمینان شما نسبت به



لزوم و اهمیت این سفر بیشتر می شود. برای رسیدن به شهر موعود، باید هریک از وادی ها را با صبر و تأمل طی نمائید. از یزدان مهربان خواستارم که این نوشته مقبول نظر شما افتد و سرانجام شما را به سرچشمه آگاهی و اطمینان برساند...»

تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد

(در عهد رسولی)

نگارش

مهندس عنایت‌خدا سفیدوش

بهار سال ۱۳۷۱ شمسی

مؤسسه معارف بهائی

دانداس، انتاریو، کانادا

۱۵۵ بدیع ۱۹۹۸ میلادی

شماره بین المللی کتاب ۳\_۲۹\_۱۹۶۱۹۳\_۱

تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی

نگارش مهندس عنایت‌خدا سفیدوش

مؤسسه معارف بهائی دانداس، انتاریو، کانادا

چاپ انتاریو کانادا

۱۵ بدیع، ۱۹۹۸ میلادی

موضوعاتی همچون

وضع پارسیان ایران قبل از ظهور دیانت بهائی

انتظار ظهور سیوشانس یا موعود آخرالزمان

ظهور دیانت مقدس بهائی

پیشگامان پارسی نژاد که در عهد اعلی و عهد



بی‌آلایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کلک گهربار تو را یاد نمود اگر پی به این بخشش بری خود

را پاینده ببینی.

حضرت بهاء‌الله

بنام خداوند بیهمتا

پیشگفتار



سپاس و ستایش خداوند آفرینش را سزاست که بندگان را بزیور دانش و بینش بیاراست تا از بحر موج فضل و مکرمتش قطره‌ای نوشیده و بدریای عرفان الهی راه یابند و از انوار مشرقه از سماء ملکوتش قلوب تیره خود را منور نموده و با قرب بساحت کبریائیش جان و دل پژمرده را روشن و تابناک نمایند.

در این دور مبارک که آفتاب جهانتاب نیر اعظم بر کلّ جوامع و ملل تابیده و جمیع اقوام و طوائف در ظلّ ظلیلش از صهبای ظهور سرمست گردیده و بشرف ایمان فائز شده‌اند و هر مقوله آن داستانهائی توأم با فداکاری و مملو از وقایع خطیره تاریخی است واجد کمال اهمیت است که تاریخچه نفوذ و پیشرفت امرالله در هر قوم و نژاد مورد تحقیق قرار گیرد و با ضبط در تاریخ برای آیندگان بیادگار باقی بماند.

خصوصاً در مورد اقلیتهای دینی موجود در مهد امرالله که به امر مبارک اقبال نموده‌اند تاکنون تحقیق دقیق بعمل نیامده و تاریخ مدونی موجود نیست، لهذا مساعی لازم بعمل آمد، تا نفوذ و پیشرفت امرالله را در جامعه پارسیان ایران در حد امکان تحقیق نموده و در این رساله بنظر خوانندگان عزیز برساند.

اهمیت اینگونه تحقیق‌ها مبتنی بر این است که آیات و الواح بیشماری از یراعه مقدّس جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه خطاب بقدمای این امر اعظم نازل گردیده و چون شأن نزول الواح و مطالب مندرج در آثار الهی و درک مفاهیم آن غالباً منوط بدانستن منظور و نیت سؤال کنندگان بوده و عدم اطلاع از آن درک بسیاری از مفاهیم الواح را مشکل بل ممتنع می‌نماید، لذا شایسته است که مورخین و فضلاهی امر بهائی در روشن نمودن زوایای ناشناخته تاریخ دیانت بهائی خصوصاً انطباق سؤالات سائیلین با جوابهای نازل شده از مصدر امر الهی و بالاخره شأن نزول الواح اهتمام لازم مبذول دارند تا این مهم که هرچه زمان بیشتر می‌گذرد و فاصله آن از صدر امرالله دورتر می‌گردد انجام آن مشکلتر و چه بسا غیرممکن می‌شود، بنابراین واجد اهمیت است که فی‌المثل مشخص گردد مانگچی صاحب سرپرست پارسیان ایران که در بغداد حضور حضرت بهاءالله مشرف گردیده و لوح غرائی از قلم جمال اقدس ابهی به افتخار وی نازل شده دارای چه مشرب و مرامی بوده است و اصولاً به دیانت بهائی ایمان آورده یا نه؟ و چه سؤالاتی از محضر مبارک نموده؟ و در چه تاریخی این وقایع بوقوع پیوسته است؟

## به سوی عدالت جهانی

پیام اخوان



در این مقاله نویسنده می‌خواهد پیشرفت تاریخی بشر در جهت نیل به عدالت جهانی را شرح دهد و به ویژه می‌خواهد مراحل را که به تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری منجر شد، و چالش‌هایی را که برای کارآمدتر کردن هر چه بیشتر آن پیش رو داریم، بررسی کند.<sup>[1]</sup>

دیوان بین‌المللی کیفری، مانند دیوان بین‌المللی دادگستری، در شهر لاهه، در هلند، مستقر است. این دو دادگاه مهم‌ترین مؤسسات قضایی در نظام حقوقی بین‌المللی هستند. اما قلمروی قضایی آنها اساساً متفاوت است. دیوان بین‌المللی دادگستری، که در سال ۱۹۴۵ تأسیس یافته، اختلافات میان دولت‌ها را حل و فصل می‌کند، اما وظیفه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری، که در سال ۱۹۹۸ تأسیس شد، تشخیص مسئولیت کیفری افراد است. این افراد ممکن است سران کشورها، رهبران سیاسی و نظامی، و دیگر مقامات رسمی دولتی باشند.

برای درک بهتر مفهوم عدالت جهانی، باید رابطه‌ی میان کشورها و افراد را خوب بفهمیم. قدرت کشورها، از جمله قدرتی که برای نقض حقوق بشر دارند، نهایتاً از طریق افراد اعمال می‌شود. رهبران سیاسی و نظامی، برای اجرای مقاصد غیرقانونی خود، از نهادهای دولتی استفاده می‌کنند. در واقع به کار گرفتن این نهادها است که به آنها امکان می‌دهد جنایات خود را در مقیاس گسترده و به صورت سیستماتیک انجام دهند. در تاریخ باستان نمونه‌های زیادی از کشتارهای دسته جمعی وجود داشته، اما حکومت‌های مدرن همین اعمال را با کارایی بیشتر و به صورت سازمان‌یافته‌تر انجام می‌دهند.

بر اساس قانون بین‌المللی، این وظیفه‌ی حکومت است که افراد را برای ارتکاب چنین جرایمی مجازات کند. اما وقتی رهبر یک حکومت، خود سیاست جنایت‌کارانه‌ای را در پیش می‌گیرد، دستگاه قضایی آن حکومت هم معمولاً قادر به اجرای عدالت نخواهد بود. در چنین شرایطی، دادگاه‌ها خود ابزاری برای زیر پا گذاشتن عدالت می‌شوند، به افراد گناهکار، مصونیت می‌دهند اما افراد بیگناه را مجازات می‌کنند. یعنی رهبران قدرتمند از سپر حکومت برای نپذیرفتن مسئولیت اعمالشان استفاده می‌کنند. و دقیقاً به همین دلیل است که وجود دادگاه‌های بین‌المللی برای تضمین اجرای عدالت ضروری است.

دادگاه نظامی بین‌المللی که در سال ۱۹۴۶ در شهر نورنبرگ آلمان برای محاکمه‌ی رهبران نازی تشکیل شد، نخستین دادگاه بین‌المللی بود که در جهت تعیین مسئولیت کیفری افراد، اقدام کرد. این دادگاه در توضیح این که هدف از مجازات این افراد چیست، این عبارات معروف را نوشت:

جنایات علیه قوانین بین‌المللی را افراد مرتکب می‌شوند، نه موجوداتی خیالی، و تنها با مجازات این افراد است که می‌توان مقررات تصریح شده در قوانین بین‌المللی را به اجرا درآورد.

**رهبران قدرتمند از سپر حکومت برای نپذیرفتن مسئولیت اعمالشان استفاده می‌کنند. و دقیقاً به همین دلیل است که وجود دادگاه‌های بین‌المللی برای تضمین اجرای عدالت ضروری است.**

برای این که بتوانیم سیر تکاملی عدالت جهانی را بهتر درک کنیم، لازم است بدانیم که در چه شرایط تاریخی‌ای این حرکت آغاز شد. شگفت‌آور است که تاریخ نظم جهانی در عصر جدید، ارتباط تنگاتنگی با خشونت‌های بی‌سابقه‌ی این عصر دارد. حکومت‌های امروزی کشتارهای دسته‌جمعی را کارا تر و سازمان‌یافته‌تر کرده‌اند. در نتیجه، در این موارد، واکنش مستقیم به شدیدترین درد و رنج‌های نوع بشر به یکی از بزرگترین آرمان‌های سازمان ملل متحد تبدیل شده است. به ویژه جنگ جهانی دوم نقطه‌ی عطفی در انسانی‌تر ساختن تدریجی حقوق بین‌الملل بود. امید به اجرای عدالت با وحشت از بی‌عدالتی‌ها گام به گام پیش می‌آمد.

در پیامی به تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۳۶، شوقی افندی، که در آن زمان رهبر جامعه‌ی جهانی بهائی بود، دوران تاریخ معاصر را این‌گونه تشریح کرده است:

اتحاد اهل عالم ما به الامتياز عصری است که حال جامعه‌ی انسانی به آن نزدیک می‌شود. مجاهدات در حصول اتحاد خانواده و قبیله و تأسیس حکومت شهری و وطنی یکی بعد از دیگری به محک تجربه آمده و با موفقیت تحقق یافته است. حال اتحاد جهانی هدفی است که بشر پریشان به سویش روان است. دوره‌ی تأسیس اوطان خاتمه یافته و هرج و مرجی که ملازم حاکمیت مطلقه‌ی حکومت ملی است، حال به اوج خود رسیده است و جهانی که به مرحله‌ی بلوغ وارد می‌گردد باید این طلسم را بشکند و به وحدت و یگانگی و جامعیت روابط انسانی اعتراف نماید و یکباره دستگاهی ابدی به وجود آورد که این اصل اساسی وحدت را در حیاتش تجسم بخشد.

شوقی افندی سپس توضیح می‌دهد که اتحاد نوع بشر مستلزم تأسیس یک جامعه‌ی مشترک‌المنافع جهانی است که در آن همه‌ی ملل، اقوام و پیروان تمام مذاهب و گروه‌ها با هم اتحادی صمیمانه و دائمی داشته باشند. چنین سازمانی یک قوه‌ی مقننه‌ی جهانی، یک قوه‌ی مجریه‌ی جهانی - که تحت حمایت یک نیروی بین‌المللی عمل کند - و یک دادگاه بین‌المللی خواهد داشت. او در توضیح این دادگاه بین‌المللی می‌گوید که این دیوان به تمام اختلافات، از هر نوع که بین عناصر متنوعه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی این ساختار جهانی بروز کند، رسیدگی و حکم لازم‌الاجرا و نهایی را در آن مورد صادر خواهد کرد. اینگونه اختلافات احتمالاً شامل قصور دولت‌ها در مجازات جنایات بین‌المللی هم خواهد شد. در نتیجه، این دیوان عدالت جهانی دارای هر دو صلاحیت قضایی مدنی و کیفری خواهد بود. دو دادگاهی که اکنون در لاهه وجود دارند، پایه‌های این ساختار عدالت جهانی در آینده خواهند بود. اما همانطور که توضیح خواهم داد، هیچ یک از این مؤسسات دارای صلاحیت قضایی الزامی، آنطور که شوقی افندی پیش‌بینی کرده، نیست. در حال حاضر پیش از آنکه هر یک از این دو مؤسسه بتوانند اعمال صلاحیت قضایی کنند، به رضایت کشورهای درگیر در آن پرونده نیاز دارند.

در سال ۱۹۳۶ یعنی زمانی که این پیام منتشر شد، جنگ داخلی اسپانیا آغاز شده بود. سال پیش از آن ایتالیا به اتیوپی حمله کرده بود. سال بعد ژاپن به چین حمله کرد. حمله‌ی آلمان به لهستان نیز کمی بعد واقع شد. تمام این ناکامی‌ها زمینه را برای فروپاشی جامعه‌ی ملل و نیز شروع جنگ جهانی دوم آماده کرده بود. با وجود این، در همین دوران شاهد ظهور نخستین طلیعه‌ی عدالت جهانی هستیم.

پس از پایان جنگ جهانی اول، معاهده‌ی ورسای در سال ۱۹۱۹ منعقد شد که خواستار محاکمه‌ی امپراطور آلمان، قیصر ویلهلم دوم، در یک دادگاه جنایی بین‌المللی موقت بود. اما این درخواست هرگز اجرا نشد. ویلهلم در سال

۱۹۱۸ به هلند گریخت. ملکه ویلهلمینای هلندی از تحویل دادن وی برای محاکمه امتناع کرد. عجیب آنکه ویلهلم روزهای آخر حیاتش را در هلند تحت اشغال نازی‌ها گذراند در حالی که ملکه ویلهلمینا هم به لندن تبعید شده بود. جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۲۰ یک دادگاه دائمی بین‌المللی را بنیان گذاشت. این دادگاه شکل اولیه‌ی دادگاه بین‌المللی فعلی است. قلمروی قضایی آن دادگاه به حل اختلافات میان دولت‌ها محدود می‌شد. همچنین پیشنهاد شد که یک دادگاه عالی بین‌المللی هم به موازات آن، برای رسیدگی به محاکمات جنایی تشکیل شود. اما این کار هم انجام نشد. جامعه‌ی بین‌المللی بیش از آن دچار تفرقه بود که اعضایش بتوانند بر سر اساسنامه‌ی چنین نهادی با یکدیگر به توافق برسند.

با ترور الکساندر اول، پادشاه یوگسلاوی در طی دیداری رسمی از فرانسه در ۹ اکتبر ۱۹۳۴، روزنه‌ای پیدا شد. در واکنش نسبت به این واقعه، معاهده‌ای در سال ۱۹۳۷ منعقد گردید که پیشنهاد می‌کرد یک دادگاه بین‌المللی برای مجازات تروریسم تشکیل شود. اما این پیشنهاد هم به اجرا درنیامد. با وقوع فجایع بی‌سابقه‌ی جنگ جهانی دوم، بار دیگر ایده‌ی تشکیل یک دادگاه جنایی بین‌المللی مطرح شد.



چرچیل، روزولت و استالین در سفارت روسیه در تهران - دسامبر ۱۹۴۳

در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳ با غلبه‌ی متفقین بر نیروهای آلمان نازی، ژوزف استالین، رهبر شوروی، میهمانی شامی به افتخار وینستون چرچیل، نخست وزیر بریتانیا، و فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، در تهران برگزار کرد. هنگام گفتگو درباره‌ی این که پس از جنگ چگونه باید با آلمان برخورد شود، استالین پیشنهاد کرد که پنجاه هزار افسر عالی‌رتبه‌ی ارتش آلمان را اعدام کنند. چرچیل در حالی که با چنین قتل‌عامی مخالف بود، می‌خواست آدلف هیتلر و گروه کوچک‌تری از سران ارتش آلمان بلافاصله پس از دستگیری اعدام شوند. اما تا سال ۱۹۴۵، هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا، توانسته بود متفقین را ترغیب کند تا رهبران نازی را در برابر یک دادگاه نظامی بین‌المللی در شهر نورنبرگ محاکمه کنند. در همان سال یک دادگاه نظامی بین‌المللی دیگر هم برای شوق دور در شهر توکیو تأسیس یافت تا رهبران عالی‌رتبه‌ی ژاپنی را محاکمه کند. البته معلوم است که این نوع دادرسی «اجرای عدالت فاتحان» و بر اساس قوانین طرف برنده در جنگ بود. در نتیجه، این دادگاه‌ها برای رسیدگی به جنایات نیروهای متفقین علیه آلمان و ژاپن، صلاحیت قضایی نداشتند. نابودی کامل شهرها، قتل‌عام صدها هزار تن با بمباران هوایی در برلین، درسدن، هامبورگ، توکیو، هیروشیما، و ناگازاکی، اینها همه و همه نادیده گرفته شد.

با وجود این، محاکمه کردن طرف‌های مغلوب در جنگ به جای اعدام شتابزده‌ی آنان، با توجه به معیارهای آن زمان، خود تحول بزرگی بود. رابرت جکسون، دادستان آمریکایی در نورنبرگ، می‌گوید:

اینکه چهار ملت بزرگ، در اوج پیروزی و آزوده از لطمات جنگ، دست از انتقام‌جویی برداشته و خود، داوطلبانه، آسرای دشمن را برای محاکمه به دست عدالت سپرده‌اند، یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های سرفروید آوردن قدرت در برابر منطبق است.

دادگاه نورنبرگ بخشی از سیاست «نازی ژدایی» بود که هدف آن بی‌اعتبار کردن ایدئولوژی نازیسم و در نتیجه ارتقا دموکراسی در آلمان پس از جنگ بود. در آن زمان آدلف هیتلر خودکشی کرده بود. اما دیگر رهبران نازی برای جنایات گوناگونی که انجام داده بودند، طبق قوانین بین‌المللی به محاکمه کشیده شدند. دادگاه نورنبرگ و احکام آن در سال ۱۹۴۶، به عنوان یک سابقه‌ی تاریخی مهم در مورد جنایات نازی‌ها به ثبت رسید. رابرت جکسون می‌گوید دادگاه نورنبرگ «وقایعی باور نکردنی را از طریق شواهدی معتبر» در تاریخ ثبت کرد. این گفته‌ی او به ویژه به سیاست نسل‌کشی میلیون‌ها یهودی در اروپا اشاره دارد که به «هولوکاست» یا قتل‌عام یهودیان معروف شد. ابعاد عظیم و بی‌سابقه‌ی این واقعه سبب شد که اصطلاح «نسل‌کشی» به معنای جنایت نابودسازی تعمّدی گروهی از انسان‌ها به دلیل هویتشان، برای نخستین بار وارد قوانین بین‌المللی شود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشست خود در پاریس در روز ۹ دسامبر ۱۹۴۸، قطعنامه‌ای در مورد پیشگیری و مجازات نسل‌کشی صادر کرد و از کمیسیون حقوق بین‌الملل خواست تا ضرورت و امکان تشکیل یک نهاد



قضایی بین‌المللی را برای محاکمه‌ی افرادی که به نسل‌کشی متهم شده‌اند بررسی کند. پیش‌نویس چنین قانونی در سال ۱۹۵۱ آماده شد. اما از آن مرحله به بعد پیشرفت چندانی صورت نگرفت. تفرقه‌ی ناشی از جنگ سرد، بر موضوع عدالت جهانی چیره شد. آمریکا و شوروی نفع کوتاه‌مدت خود را در این می‌دیدند که از رژیم‌های ظالمی که مرتکب کشتارهای جمعی می‌شدند، حمایت کنند. ایدی امین در اوگاندا، منگیستو هایله ماریام در اتیوپی، پل پوت در کامبوج، هیچ‌یک از این رهبران ظالم هرگز به محاکمه کشیده نشدند. مجازات نسل‌کشی کماکان به صورت یک رویای دست‌نیافتنی باقی ماند.

هنگامی که دانشجوی دانشگاه بودم و نخستین بار به مطالعه درباره‌ی مجازات نسل‌کشی علاقه‌مند شدم، عقیده به تشکیل دادگاه جنایی بین‌المللی یک رویای آرمانی بود. من که در یک خانواده‌ی بهائی تربیت یافته بودم، بسیار آرمانی فکر می‌کردم و آرزوی یک دیوان عدل جهانی را در سر داشتم. و البته از آزار و خشونت‌ی که بر اقلیت بهائی در ایران وارد می‌شد بسیار متأثر بودم. اعدام مونا محمود نژاد ۱۷ ساله در سال ۱۹۸۳ مرا عمیقاً تکان داد و از این که برای نجات جان او کاری از دستم بر نمی‌آمد، سخت آزرده و پر از خشم بودم. احساس می‌کردم در برابر این بی‌عدالتی‌های بزرگ، ناتوان و درمانده‌ام.

**جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۲۰ یک دادگاه دائمی بین‌المللی را بنیان گذاشت. این دادگاه شکل اولیه‌ی دادگاه بین‌المللی فعلی است. قلمروی قضایی آن دادگاه به حل اختلافات میان دولت‌ها محدود می‌شد.**

در سال ۱۹۸۵، بنجامین ویتکر، گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل متحد، کشتار سیستماتیک حدود ۲۰۰ بهائی را «نسل‌کشی» توصیف کرد. این بخشی از اعدام‌های جمعی هولناکی بود که در دهه‌ی نخست انقلاب اسلامی واقع شد. حوادث هول‌انگیز جنگ ایران و عراق هم در جریان بود؛ سربازان خردسال، سلاح‌های شیمیایی، و بمباران شهرها. و سپس قتل عام مردم کرد عراق به دست صدام حسین؛ و فجایع شوروی در افغانستان. هر روز با شنیدن اخبار جهان، بیشتر مأیوس و افسرده می‌شدم. سعی می‌کردم این واقعیت‌های تلخ را با ایده‌ی متعالی تشکیل یک «دیوان عدالت جهانی» وفق دهم. برای پایان‌نامه‌ی دانشگاه رساله‌ای نوشتم پرشور درباره‌ی نیاز به عدالت جهانی. در رویای خود روزی را می‌دیدم که این موجودات شریر را در برابر یک دادگاه جنایی بین‌المللی به محاکمه بکشم. اما افسوس این فقط خواب و خیال بود؛ تجسم نور امید در جهانی تاریک.

در سال ۱۹۹۰، از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه هاروارد که فارغ‌التحصیل شدم یک وکیل بین‌المللی آرمان‌گرا، اما بیکار بودم! از خودم می‌پرسیدم آیا روزی خواهد رسید که من بتوانم از مهارت‌هایی که جدیداً کسب کرده‌ام استفاده کنم. با پرداختن به کارهایی در زمینه‌ی حقوق بشر درآمد مختصری داشتم، در حالی که دوستانم در وال استریت به

سرعت داشتند پولدار می شدند. احساس حماقت می کردم، مانند دون کیشوت در یک دنیای خیالی به جنگ آسیاب‌های بادی و نبرد با دشمنان تخیلی می رفتم. اما ناگهان همه چیز تغییر یافت.

روز اول اکتبر ۱۹۹۲ برای من روزی سرنوشت ساز بود. روزی که من برای نخستین بار به عنوان مشاور یک هیئت نمایندگی دیپلماتیک به کشوری وارد شدم: یوگسلاوی در حال تجزیه و فروپاشی. در حالی که اروپا پایان جنگ سرد را جشن گرفته بود، جنگ هولناک تنفر مذهبی در میان صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان اوج گرفته بود. بسیاری از مردم بی‌گناه صرفاً به دلیل هویت مذهبی‌شان، دچار مظلومی هولناک بودند. در آنجا شاهد صحنه‌های هولناک «پاکسازی قومی» بودم. برای گزارش این مظلوم به آنجا رفته بودم، تا شاید وجدان به خواب رفته‌ی دنیایی بی تفاوت را بیدار کنم. از مشاهده‌ی این که سازمان ملل به جای کمک به قربانیان، به دادن اعلامیه‌های توخالی و ژهدفروشانه بسنده می‌کرد، احساس انزجار می‌کردم. هنگامی که رهبران نظامی و سیاسی بدنام را در کنفرانس صلح ژنو دیدم، بسیار برآشفتم. می‌دانستم آنها چه کرده‌اند و نمی‌توانستم بفهمم چرا به جای مجازات این افراد، با آنها با خوشرویی دیپلماتیک برخورد می‌شود. اسلوبودان میلوسویچ، رئیس‌جمهور صربستان، رادوان کاراجیچ، رئیس‌جمهور صرب بوسنیایی، راتکو ملادیچ، ژنرال صرب بوسنیایی، همگی مسئول کشتار هزاران هزار مردم بی‌گناه بودند.

هیئت نمایندگی ما در گزارش خود، تأسیس یک دادگاه جنایی بین‌المللی برای محاکمه‌ی این رهبران را توصیه کرده بود. برخی از سیاستمداران، فکر می‌کردند ما دیوانه هستیم! چنین پیشنهادی در آن زمان کاملاً دور از واقعیت به نظر می‌رسید. اما این صرفاً به وجدان افراد بستگی داشت، و با گذشت زمان و به رغم تمام انتظارات، به واقعیت پیوست. با توجه به خشم عمومی از فجایع یوگسلاوی، شورای امنیت سازمان ملل در ۲۵ مه ۱۹۹۳ یک دیوان بین‌المللی کیفری ویژه برای یوگسلاوی سابق تأسیس کرد. این اقدام بر اساس منشور سازمان ملل بود که نیازی به رضایت یوگسلاوی نداشت، اما بیشتر برای تسلی افکار عمومی بود تا اجرای قاطعانه‌ی عدالت.

در ۵ آوریل ۱۹۹۴ من وظایف خود را به عنوان نخستین مشاور حقوقی دادستان این دیوان در لاهه، از سر گرفتم. مثل این بود که رؤیایی در حال به واقعیت پیوستن بود! با خود فکر می‌کردم که این سرآغاز یک دیوان داوری بین‌المللی است که شوقی افندی پیش‌بینی کرده بود. تنها مشکل این بود که این دادگاه هنوز نه دادستانی داشت و نه کارمندی! ضمناً هیچ‌یک از متهمین هم نبودند و هیچ راهی هم برای دستگیری آنها وجود نداشت! من در یک ساختمان خالی می‌نشستم و نظرات حقوقی خودم را می‌نوشتم. با خودم فکر می‌کردم که این رؤیا تا کی ادامه خواهد یافت. این جریان برای من مثل این بود که محاکمات نورنبرگ را آغاز کنی اما هیتلر هنوز بر مسند قدرت باشد! این جریان، حداکثر یک عدالت نمادین بود، اما با خودم فکر کردم که بالاخره همین هم بهتر از آن است که اصلاً عدالتی در کار نباشد.

تنها پس از آنکه در ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ توافقنامه‌ی صلح دیتون برای بوسنی به امضاء رسید، کار دادگاه یوگسلاوی معنای واقعی گرفت. نیروهای حافظ صلح سازمان ملل که به محل رسیدند، ابتدا مایل به دستگیری مظنونانی که ما برایشان کیفرخواست صادر کرده بودیم نبودند. اما بعد حتی برای سیاستمداران واقع‌گرای هم که ایده‌آل‌های ما را مسخره می‌کردند، معلوم شد که بدون اجرای عدالت نمی‌توان به صلح دست یافت. اگر همان رهبرانی که از تنفر قومی و خشونت به عنوان ابزار سیاسی استفاده کرده بودند، بر سر قدرت باقی می‌ماندند، چگونه می‌توانستیم در بوسنی چندقومیتی به سازش و آشتی دست یابیم؟



رادوان کاراچیچ، رئیس‌جمهور صرب بوسنیایی در دیوان بین‌المللی کیفری به جرم جنایات جنگی محاکمه می‌شود.

با دستگیری و محاکمه‌ی تدریجی رهبرانی که زمانی دست‌نیافتنی و مصون به نظر می‌رسیدند، دادگاه یوگسلاوی به موفقیت مهمی رسید. در روز ۵ اکتبر ۲۰۰۰ هنگامی که پرزیدنت میلانویچ به عنوان متهم برای نخستین بار در دادگاه لاهه حاضر شد، برایم باور نکردنی بود. رادوان کاراچیچ که چندین سال کاملاً ناپدید بود، در ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۸، در بلگراد دستگیر شد. او که تخصص روانشناسی داشت به مدت ۱۲ سال تغییر قیافه داده بود و طبابت می‌کرد. او حتی در برنامه‌ی تلویزیون هم ظاهر شده بود اما هیچ‌کس او را نشناخته بود! مردم سارایوو که مدت‌های طولانی در انتظار اجرای عدالت بودند، دستگیری او را جشن گرفتند. ژنرال راتکو ملادیچ هم پس از پانزده سال زندگی پنهانی در میان پشتیبانان وفادارش، بالاخره در ۲۶ مه ۲۰۱۱ دستگیر شد. او آخرین کاری که قبل از

استردادش به لاهه کرد، دیدار از مزار دخترش آنا بود. در دوره‌ی جنگ، آنا که در آن موقع ۲۳ سال داشت، دلباخته‌ی جوان خوش‌قیافه‌ای به نام گوران شد. گوران، که خانواده‌اش فعالان حقوق بشر بودند، از تمام فجایعی که پدر آنا در بوسنی مرتکب شده بود خبر داشتند و برای آنا هم تعریف کرده بودند. آنا که متوجه شده بود پدرش چه کرده، با اسلحه‌ی پدرش خود را کشته بود. ملادیچ با ذلت و سرافکنندگی به لاهه رسید.

یک لحظه‌ی خاطره‌انگیز دیگر زمانی بود که ژنرال تی هومیر بلاسگیک به جرم کشتار حدود دویست مسلمان از جمله زنان و کودکان در دهکده‌ی امیسی در بوسنی، به محاکمه کشیده شد. من در زمان جنگ درباره‌ی این قتل‌عام تحقیق کرده بودم و سربازان بلاسگیک سعی کرده بودند من و همکارم را بکشند. رویارویی با او در دادگاه برایم بسیار رضایت‌بخش بود.

به رغم رضایتی که از اجرای عدالت داشتم، وقتی ابتدا به لاهه رسیدم با خودم فکر می‌کردم که سازمان ملل دادگاه یوگسلاوی را تشکیل داد چون قربانیان این فجایع اروپایی بودند. چرا هیچ عدالتی برای قربانیان وقایع دیگر در سراسر جهان وجود ندارد؟ در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین؟ اما در عین حال می‌دانستم که روند حقوقی مهمی پایه‌ریزی شده که می‌تواند روزی راهگشای عدالت برای تمام آن فجایع دیگر باشد. این هم زودتر از آنچه پیش‌بینی می‌کردم اتفاق افتاد. درست یک روز پس از آنکه کار من در دادگاه یوگسلاوی شروع شده بود، یعنی در ۶ آوریل ۱۹۹۴ خشونت‌هایی در رواندا شروع شد که در سه ماه حدود یک میلیون نفر کشته به جا گذاشت. باز هم جهان نظاره کرد و قدمی بر نداشت. اما حال که روندی قضایی بنیان گذاشته شده بود، مجازات نکردن مرتکبین این جنایت قابل قبول نبود. قربانیان آفریقا هم همان قدر مستحق دادرسی بودند که قربانیان اروپا. بنابراین در ۸ نوامبر ۱۹۹۴ دادگاه جنایی بین‌المللی ویژه‌ای برای فجایع رواندا تشکیل شد. اکثر رهبرانی که در جنگ مغلوب شده و در سراسر جهان پراکنده شده بودند، دستگیر و محاکمه شدند.

روند قضایی یوگسلاوی و رواندا فضای سیاسی جدیدی را خلق کرد. فرهنگ مصونیت از پاسخگویی دیگر بیش از این قابل قبول نبود. دادخواهی از مقامات، دیگر به یک واقعیت سیاسی جدید تبدیل شده بود. حتی در کشورهای دوردستی مانند سیرالیون، کامبوج، و تیمور شرقی، دادگاه‌های جدیدی در سطح بین‌المللی و ملی تشکیل شد تا عدالت را در حق قربانیان جنایات جمعی، اجرا کند. قوانین قدرت در حال تغییر است؛ اما هنوز هم راه درازی در پیش داریم تا از اجرای عدالت برای گروهی خاص، به اجرای عدالت برای همه‌ی مردم جهان دست یابیم. اما به هر حال این چرخ به گردش درآمده و نهایتاً به یک نقطه‌ی عطف تاریخی دیگر خواهد رسید.

در روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸، کنفرانسی دیپلماتیک در شهر رم، اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری را تصویب کرد. با توجه به تجارب حاصله از دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا، این اساسنامه برای نخستین بار یک نظام و شیوه‌ی

عمومی را برای اجرای عدالت در سراسر جهان بنیان گذاشت. این واقعاً لحظه‌ی پیروزی اخلاق انسانی و قدمی مهم برای رسیدن به آینده‌ای بهتر برای نوع بشر بود. اما مانند تمام ایده‌آل‌های بزرگ دیگر، قوانین این اساسنامه هم باید از نظریه به عمل در می‌آمد؛ و به واقعیت پیوستن یک آرمان همیشه دشوارتر از طراحی آن است!

### محاكمه‌ی جنایات بین‌المللی صرفاً مختصّ به دادگاه‌های بین‌المللی نیست، بلکه اجرای عدالت جهانی، یک مسئولیت مشترک است.

اساسنامه‌ی دادگاه از اول ژوئیه ۲۰۰۲ و پس از آنکه تعدادی کافی از کشورها معاهده را امضاء کردند، به اجرا گذاشته شد. این دادگاه دائمی برخلاف دادگاه‌های ویژه‌ی یوگسلاوی و رواندا، فقط دارای صلاحیت قضایی بر کشورهایی است که این معاهده را امضاء کرده‌اند. ملل قدرتمند جهان، مثل ایالات متحده، روسیه، چین، هند، و کشورهایی مانند ایران، سوریه و عربستان سعودی، که کارنامه‌ی سیاهی در حقوق بشر دارند، صلاحیت قضایی این دادگاه را نپذیرفته‌اند. من که مشتاق بودم نخستین پرونده را برای این دادگاه تازه تأسیس فراهم کنم، در نوامبر ۲۰۰۳ دولت اوگاندا را ترغیب کردم تا پرونده‌ی «ارتش مقاومت الهی» را به دادگاه لاهه ارائه دهد. رهبر این گروه خطرناک و بدنام، شخصی به نام ژوزف کُنی بود که هزاران کودک را از خانه‌هایشان ربوده و مجبور کرده بود به عنوان سرباز در ارتش وی بجنگند. سه تن از پنج رهبری که توسط این دادگاه تحت تعقیب قانونی قرار گرفته بودند، یا در نبردها کشته شدند و یا قربانی بدگمانی‌های ژوزف کُنی شدند. نفر چهارم، دومینیک آنگوئن، که خود زمانی یکی از سربازان خردسال بود، از این گروه فرار کرد و در ۳ ژانویه ۲۰۱۵ دستگیر شد. او اکنون در دادگاه لاهه مورد محاکمه است. ژوزف کُنی هنوز فراری است.

یکی از خصوصیات مهم این دادگاه این است که فقط در مواقعی وارد عمل می‌شود که دادگاه‌های کشوری مایل یا قادر به محاکمه‌ی افراد نباشند. این اصل بر پایه‌ی این باور است که لازمه‌ی عدالت جهانی مشارکت میان دادگاه‌های بین‌المللی و ملی است. در ارتباط با همین اصل، در سال ۲۰۱۲ دعوایی حقوقی پیش آمد که آیا پرونده‌ای علیه سیف قذافی، فرزند معمر قذافی، رهبر لیبی، و عبدالله السنوسی، رئیس اداره‌ی اطلاعات لیبی، در برابر دادگاه بین‌المللی قابل طرح است یا نه. و مسئولیت دفاع از لیبی در این دعوا به من واگذار شده بود. دادگاه تصمیم گرفت که حداقل یکی از این متهمان باید در دادگاهی لیبیایی محاکمه شوند و بر این نکته تأکید کرد که محاکمه‌ی جنایات بین‌المللی صرفاً مختصّ به دادگاه‌های بین‌المللی نیست، بلکه اجرای عدالت جهانی، یک مسئولیت مشترک است. نقش دیوان بین‌المللی کیفری تنها می‌تواند ترغیب دادگاه‌های ملی به اجرای وظایفشان باشد. عدالت در درجه‌ی اول به افرادی تعلق دارد که مستقیماً در نتیجه‌ی بی‌عدالتی آسیب دیده‌اند. دادگاه لاهه باید آخرین راه‌حل باشد.

به رغم پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ی دو دهه‌ی گذشته، دیوان بین‌المللی کیفری هنوز هم یک نهاد ضعیف باقی مانده است. این دادگاه از حمایتی که برای کارایی بیشتر نیاز دارد، برخوردار نیست. برای مثال حکم بازداشتی که در ۴ مارس ۲۰۰۹ برای عمر البشیر، رئیس‌جمهور سودان صادر شد، هنوز به اجرا درنیامده است. همچنین پیشنهادهایی که برای ارجاع وضعیت سوریه به این دادگاه ارائه شده، در شورای امنیت سازمان ملل وتو شده است. هنوز هم تا رسیدن به یک «دیوان عدالت جهانی» که دارای صلاحیت قضایی لازم‌الاجرا باشد، راه زیادی در پیش داریم. اما در عین حال باید توجه داشته باشیم که تا کنون چه راه درازی آمده‌ایم و کشمکش‌های تاریخی هم یک شبه به پیروزی نمی‌رسد.

همانطور که تجارب من نشان می‌دهد، آنچه امروز به نظر ما غیرممکن می‌نماید، فردا ممکن است کاملاً امکان‌پذیر بشود، و من اطمینان دارم که روزی در ایران هم عدالت اجرا خواهد شد.

---

[1] پیام اخوان استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه مک‌گیل در مونترئال کانادا است. این مقاله متن بخشی از سخنرانی او در گردهمایی سالانه‌ی انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی در شیکاگو در ۳ سپتامبر ۲۰۱۶ است.



## ویران سازی تاریخ جنایت جنگی محسوب می شود

لیلی کو



چهار سال پیش ۱۶ اثر تاریخی و بنای دینی با پیشینه‌ای چند صد ساله در مالی تخریب شد. حال احمد الفایق المهدی، یکی از عاملان این تخریب، به همین جرم در دیوان بین‌المللی کیفری در لاهه محاکمه می‌شود. اهمیت این دادگاه و علل موفقیت آن چیست؟ \*

در نخستین پرونده‌ای که دیوان بین‌المللی کیفری در لاهه بر اساس تخریب آثار باستانی تشکیل داده بود، جنگجویی اسلامگرا به جرم خود مبنی بر تخریب بخش‌هایی از تیمبوکتو، شهر بازرگانی افسانه‌ای در غرب آفریقا، اعتراف کرد. احمد الفایق المهدی امروز (۲۲ آگست) اعتراف کرد که در حمله‌ی بنیادگرایان اسلامگرا در سال ۲۰۱۲، ۱۴ آرامگاه این شهر و مسجدی متعلق به سال ۱۴۰۰ را ویران کرده است. در این دادگاه که در هلند جریان داشت، احمد از «آسیبی که اعمال او به بار آورده» ابراز ندامت کرد.

در ماه مارس، بنا بر اعلام دادگاه، احمد «به سبب حملات عامدانه به آثار تاریخی و بناهای دینی به جنایت جنگی» متهم شد. دادستان دیوان بین‌المللی کیفری، فاتو بن‌سودا، در جریان محاکمه‌ی امروز اعلام کرد که «حملات آگاهانه به اموال و بناهای فرهنگی در عمل به سلاحی جنگی تبدیل شده است».

تیمبوکتو، با سابقه‌ی تاریخی ۱۰۰۰ ساله در شرق مالی قرار دارد. این شهر در قرون ۱۵ و ۱۶، قطب تجاری و مرکز پژوهش‌های اسلامی بود. در آثار نویسندگان غربی، مانند دی. اچ. لارنس و آگاتا کریستی، از این شهر به عنوان سرزمین اسرار و ثروت یاد شده است. تیمبوکتو در دهه‌ی ۱۹۸۰، در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفت.

بنا بر اساسنامه‌ی ۱۹۹۸ رم، که مبنای تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری بود، ویران‌سازی میراث باستانی را می‌توان به عنوان جنایت جنگی تحت پیگرد قانونی قرار داد. اجرای این اساسنامه در جریان دادگاه اخیر می‌تواند برای موارد مشابه، مانند تخریب شهر باستانی پالمیرا (تدمر) توسط داعش در سال گذشته، سابقه‌ی قضایی محسوب شود. (از آنجا که سوریه این اساسنامه را امضاء نکرده، دیوان بین‌المللی کیفری تنها به درخواست سوریه یا شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌تواند تحقیقات خود را در این مورد آغاز کند.)

از دیگر ویژگی‌های این پرونده این که نخستین بار است که یکی از متهمان دیوان بین‌المللی کیفری جرم خود را می‌پذیرد. این محاکمه، که به سبب اعتراف احمد به جرم خود احتمالاً ظرف یک هفته به اتمام خواهد رسید، به یکی از معدود موارد پیروزی دادستان‌های دیوان بین‌المللی کیفری تبدیل خواهد شد.

از بیش از ۳۰ کیفرخواستی که در دیوان بین‌المللی کیفری مطرح شده، تنها سه تن از متهمان مجرم شناخته شده‌اند - توماس لوبانگا داییلو، جرمین کاتانگا، و ژان-پیر بمبا گمبو، سه سیاستمدار پیشین و رهبران شورشی در جمهوری دموکراتیک کنگو. این سابقه‌ی نه چندان درخشان، دیوان بین‌المللی کیفری را با این اتهام مواجه ساخته که اقتدار محدود دادگاه باعث بی‌اثر بودن آن شده.

دیوان بین‌المللی کیفری در رسانه‌های اجتماعی عکس‌ها و ویدئوهایی از اعتراف احمد به جرم، منتشر کرده است. او با حکم تا حداکثر ۳۰ سال زندان مواجه است.

\* این مطلب برگردان مقاله‌ی زیر است:

Lily Kuo, '[Destroying History Is Now Being Charged As A War Crime](#),' WORLDPOST, 22 August 2016

در ارتباط با این دادگاه گزارشگر شبکه‌ی پی.بی.اس. با پتی گرسنبلیس، استاد حقوق دانشگاه دوپال و رئیس مرکز حقوق هنر، موزه، و میراث فرهنگی این دانشگاه، گفت‌وگو کرده است. متن زیر برگردان گزیده‌ای از این گفت‌وگو است.

جفری براون: پرسش اول من این است که این پرونده از نظر پیگرد قانونی جنایت جنگی تا چه اندازه اهمیت دارد؟

پتی گرسنبلیس: بله، اهمیت زیادی دارد. این اولین موردی است که در سطح بین‌المللی فردی تنها به جرم تخریب میراث فرهنگی تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. ما نمونه‌های دیگری از پیگرد قانونی در دوران جنگ جهانی دوم و مناقشه‌ی بالکان داشتیم، اما در تمام این موارد متهمان مرتکب جنایت‌های جنگی مختلف و جنایت علیه بشریت شده بودند، یعنی کارهایی مانند کشتار جمعی غیرنظامیان و تجاوز.

پس این اولین موردی است که در آن تنها اتهام، تخریب میراث فرهنگی است. و به نظرم این خیلی مهم است زیرا پیغامی که ارسال می‌کند این است که جامعه‌ی بین‌المللی این نوع جرایم، این نوع ویران‌گری‌ها را جدی می‌گیرد.

چرا این نوع اعلام جرم اینقدر طول می‌کشد یا چرا این اندازه دشوار است؟ آیا دلیل آن فقدان قانون است یا فقدان اراده؟

باید بگویم دلایل مختلفی دارد. تا کنون، قوانین یا پیگردهای قانونی مبتنی بر محاکم جنایی خاصی بوده که پیش از این تشکیل شده‌اند، مانند محکمه‌ی نورنبرگ و دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق پس از مناقشه‌ی بالکان. و همانطور که گفتم، در این موارد اتفاق‌های وحشتناک خیلی زیادی روی داده بود و تخریب میراث فرهنگی تنها یکی از آنها بود. متأسفانه، اینطور نبوده که جامعه‌ی بین‌المللی تخریب میراث فرهنگی را همواره به عنوان یکی از مهمترین جنایات در نظر بگیرد. ما اکنون ساختار دیوان بین‌المللی کیفری را داریم که مبتنی بر اساسنامه‌ی رم تأسیس شده و پیگرد قانونی تخریب میراث فرهنگی در این ساختار صورت گرفته است. مشکل همیشگی این است که کشورهای مختلف، قوانین بین‌المللی مختلفی را پذیرفته و تصویب می‌کنند. و پیگرد قانونی تنها زمانی امکان دارد که آن کشور قوانین مناسب برای این کار را تصویب کرده باشد. در رابطه با پرونده‌ی اخیر، کشور مالی از اعضای دیوان بین‌المللی کیفری است. مالی اساسنامه‌ی رم را پذیرفته و در نتیجه پیگرد قانونی تخریب آثار فرهنگی در این کشور ممکن است. علت این که تخریب آثار فرهنگی به عنوان تنها جرم احمد الفائق المهدی مطرح شده، وقایعی

است که اکنون جریان دارد، به طور خاص در خاورمیانه که دولت اسلامی در آنجا در سطحی وسیع به تخریب آثار فرهنگی و سیاسی مشغول است. چنین چیزی، در این سطح و با این درجه از تبلیغات امر جدیدی است. جهان هم فقط نظاره‌گر این وقایع بوده است. و اکنون عاقبت توانسته‌ایم این پیغام را بدهیم که دیوان بین‌المللی کیفری با این نوع تخریب‌ها خیلی جدی برخورد می‌کند.

آیا می‌توانید بگویید چرا پرونده‌ی تیمبوکتو موفقیت‌آمیز بوده است؟ آیا دلایل خاصی دارد؟ پیش از این که بخواهیم از دستاورد این پرونده در سایر موارد استفاده کنیم، آیا می‌توانید بگویید در این قضیه چه اتفاقی افتاد؟

خب، فکر می‌کنم یکی از مهمترین عوامل موفقیت این پرونده، در درجه‌ی اول وجود قوانین بین‌المللی بود. و عامل دیگر این بود که المهدی در کشور دیگری دستگیر شد اما بعد به دیوان بین‌المللی کیفری واگذار شد.

اما فکر می‌کنم مهمترین عامل از نظر ادله و مدارک این است که فیلم‌ها و ویدئوهایی از او در حال تخریب و هدایت تخریب وجود داشت و در واقع او در این صحنه‌ها با افتخار از تخریب این آثار حرف می‌زند. به یاد داشته باشید که در بسیاری از موارد وقتی سال‌ها پس از واقعه‌ای، پرونده‌ای تشکیل می‌شود اثبات دقیق این که چه کسی چه کاری کرده دشوار است. در نتیجه ممکن است فیلمی از تخریب آثار فرهنگی داشته باشیم و بعد بگوییم بله این از موارد نقض حقوق بین‌المللی است، اما اثبات این که چه کسی و در چه شرایطی، با چه قصدی و با چه هویتی این کار را کرده، بسیار دشوار است. برای مثال، در مورد بالکان، مواردی از تخریب آثار فرهنگی در بوسنی و کرواسی وجود داشت اما اغلب تشخیص این که واقعاً چه کسی مسئول بوده، چه کسی دستور داده، و چه کسی دستور را اجرا کرده دشوار بود. و پرسش دیگر این که، آیا این کار عمدی بوده؟

عامل مهم دیگر این است که زمانی که معابد در تیمبوکتو ویران می‌شدند، هیچ درگیری مسلحانه‌ای در جریان نبود. در بسیاری از موارد، تخریب میراث فرهنگی به عنوان ضرورت جنگ توجیه‌پذیر است. اما در تیمبوکتو ضرورت جنگی وجود نداشت.

شما به مواردی از تخریب آثار فرهنگی در سوریه و عراق و گسترگی آن اشاره کردید. آیا فکر می‌کنید مورد تیمبوکتو می‌تواند به سابقه‌ای قضایی برای سایر موارد تبدیل شده و تأثیرگذار شود؟

فکر می‌کنم قطعاً سابقه‌ای قضایی است، سابقه‌ای بسیار خوب. اما بسیار سخت است که درباره‌ی تأثیرگذاری آن چیزی بگوییم زیرا اعضای دولت اسلامی که در حال انجام بیشترین تخریب‌ها هستند احتمالاً از این که ممکن است

روزی در برابر دادگاه کیفری قرار بگیرند، نگرانی ندارند. همچنین تشخیص این که دقیقاً چه کسی دستور تخریب را صادر کرده، دشوار خواهد بود.

فکر می‌کنم این مسئله پیامی هم برای سایر موارد تخریب آثار فرهنگی دارد. برای مثال، به طور خاص در سوریه و تخریب‌هایی که رژیم اسد- شاید غیر عمدی، شاید عامدانه، شاید بر اثر سهل‌انگاری- انجام می‌دهد.

بنابراین امیدوارم این پیام نه تنها به دولت اسلامی بلکه به سایر حکومت‌ها و افرادی هم برسد که یا در حال تخریب این میراث‌اند و یا مسئول آن بوده‌اند.

برگردان: هامون نیشابوری



## نژادپرستی در سرشت بشر نیست

راندا عبدالفتاح



آیا نژادپرستی «طبیعی» است؟ چگونه می‌توان نژادپرستی را از ذهن زدود؟ چه کسانی بیش از دیگران مسئولیت دارند که با نژادپرستی مبارزه کنند؟<sup>[1]</sup>

در جریان تحقیقات‌ام درباره‌ی اسلام‌هراسی، نژادپرستی، و تکثرگرایی فرهنگی، بارها آشکارا با میراث گران‌بار نژادپرستی و روایت‌های ریشه‌دار اسلام‌هراسی مواجه می‌شدم.

به عنوان بخشی از تحقیقات‌ام، با افراد اکثراً انگلیسی- استرالیایی بسیاری مصاحبه می‌کردم که از نظر سن و نسل، و موقعیت اجتماعی و اقتصادی طیف متنوعی را تشکیل می‌دادند. به این نکته پی بردم که تعبیر «بومی»، «مسلمان»، «پناهجو»، و «تیره و با ظاهر غیراسترالیایی» نشانه‌های نافذی دال بر وجود منظومه‌ای از افسانه‌ها و ادعاهای ایدئولوژیک اند: «ارزش‌ها»ی سطح پایین‌تر، زن‌ستیزی، بی‌خردی، لیبرالیسم‌ستیزی، تهدید، دیگربودگی، و امثال



این‌ها. این نشانه‌های دلالت‌گر چنان فراگیر و در همه‌جا حاضر بودند که حتی مصاحبه‌شوندگانی که هیچ ارتباطی با سازمان‌های نژادپرست نداشتند کاملاً به شکل طبیعی به آن‌ها اشاره می‌کردند.

شگفت‌آور برای من حالت معقول و متعارف بخش زیادی از سخنانی بود که با آن مواجه می‌شدم. در واقع، این سخنان با یکی از جنبه‌های آزارنده‌تر موفقیت پائولین هانسون در انتخابات سراسری همسویی داشت؛ حملات نژادپرستانه‌ای را که او به راه انداخته مفسران برجسته‌ای در جناح چپ سفیدپوست مشروعیت می‌بخشند، و ما را تشویق می‌کنند که به حرف‌های وی گوش فرا دهیم، و این امتیاز را به او می‌دهند که نژادپرستی‌اش را در ردیف «نبرد عقاید» به حساب آورند. نفرت‌پراکنی (درخواست برای ممنوع کردن مهاجرت مسلمانان، و تشبیه کردن مسلمانان به «سگ‌های خطرناکی که دیگر اجازه‌ی حضور در استرالیا ندارند») به واژگان سیاسی روزمره‌ی ما وارد شده است.

ادعای «معقول» مشخصی که در تحقیقات‌ام بارها با آن مواجه شده‌ام این است که نژادپرستی «جزئی از سرشت بشر» است. این حکم موجز و مکرری بود که افراد درگیر جنبش‌های نژادپرستانه‌ی راست افراطی و همچنین بسیاری از چپ‌های سفیدپوست به زبان می‌آوردند. به خاطر دارم که در جریان گپ‌وگفتی با مهمانان حاضر در برنامه‌ای مخصوص نویسندگان، نویسنده‌ی دیگری - یک مرد سفیدپوست متعلق به طبقه‌ی متوسط که کارنامه‌ی موفقی هم در کار رسانه‌ای داشت - به صرافت افتاد که برای من توضیح بدهد نژادپرستی صرفاً به «ترس آدم‌ها از چیزی که نمی‌شناسند» مربوط می‌شود. و حکم داد که «نژادپرستی عملاً در سرشت بشر است».

یکی از اشکالات این ادعای رایج این است که در نظر گرفتن نژادپرستی به عنوان امری ازلی و غریزی که ذاتی وضعیت بشری است، نژادپرستی را از محتوای سیاسی آن تهی کرده و سرگذشت استرالیا را ندیده می‌گیرد، و به منطق طرد نژادی، تفکر نژادی، و اظهار نظر نژادی تداوم می‌بخشد. یکی از موضوعات مورد علاقه‌ی من این است که چگونه این منطق نژادی و گرایش‌های استیلایی به روال‌های رایج اندیشیدن و سخن گفتن و مناسبات قدرت در زندگی روزمره راه می‌یابند.

اگر نژادپرستی در «سرشت بشر» نباشد، بلکه رفتاری اکتسابی و آموختنی و روال‌هایی نشئت‌گرفته از مناسبات قدرت نهادی، اجتماعی، حقوقی، و تاریخی، گرایش‌های سیاسی، برنامه‌های دولتی، و شیوه‌های نمایش رسانه‌ای باشد، آن‌گاه آیا نباید وقت بیشتری برای درک این نکته صرف کنیم که چنین رفتاری چگونه آموخته می‌شود و، مهم‌تر از این، برای ایستادگی در زیر بار سنگین ایدئولوژی نژادپرستی چه باید کرد؟

وقت آن است که این برداشت متعارف را بر هم بزنیم که نژادپرستی جزئی از سرشت، رفتار، و نگرش بشری است. برای این کار، می‌توانیم از درک این نکته آغاز کنیم که کسانی که از نژادپرستی نفع می‌برند بیشترین مسئولیت را هم برای مبارزه با آن بر عهده دارند.

این‌ها بعضی از پرسش‌هایی بودند که قصد داشتم در تازه‌ترین رمانی که برای نوجوانان نوشته‌ام، وقتی مایکل مینا را دید، به آن‌ها پردازم. ایده‌ی این رمان وقتی به ذهن‌ام آمد که در جریان تحقیقات میدانی‌ام در راه‌پیمایی ضدپناهجویان شرکت کرده بودم. شخصیتی در ذهن‌ام شکل گرفت. خب، در واقع دو شخصیت. یکی یک جوان پناهجوی افغان بود. یک «با قایق آمده»، از همان آدم‌هایی که سیاست‌مداران بی‌عاطفه و رسانه‌های بی‌رحم ما از آن‌ها بدگویی و آن‌ها را بدنام می‌کنند. روشن، راسخ، باشهامت، داغ‌دار، شخصیتی که از ذهن‌ام نمی‌رفت. اسم‌اش را مینا گذاشتم. به این فکر کردم که گریختن از افغانستان، در بازداشت ماندن، و بزرگ شدن در غرب سیدنی، برای این دختر جوان چه معنایی می‌توانسته داشته باشد، و آن وقت او را در مدرسه‌ای خصوصی در ساحل نزدیک شمال سیدنی تصور کردم.

شخصیت دیگری که در ذهن‌ام شکل گرفت پسری به اسم مایکل بود، که پدر و مادر متعلق به طبقه‌ی متوسط، لیبرال، و بسیار دوست‌داشتنی‌اش یک سازمان سیاسی ضد مهاجرت / اسلام / پناهجویان / تکثرگرایی فرهنگی به نام «ارزش‌های استرالیایی» تأسیس کرده‌اند.

وقتی از مردم درباره‌ی هراس‌شان از «غرق شدن در سیل قایق‌ها»، «اسلامی شدن استرالیا»، و به اصطلاح «برخورد تمدن‌ها» سؤال می‌کردم، کنجکاو بودم بدانم نوجوانی کردن در خانواده‌ای که درگیر چنین نژادپرستی و هراس بیمارگونه‌ای بوده چه حال و هوایی دارد. چگونه می‌توان نژادپرستی را از ذهن زدود؟ چگونه این شهامت را پیدا می‌کنید که عقاید پدر و مادرتان را زیر سؤال ببرید؟ چگونه درگیر این چالش می‌شوید که سیل روایت‌های غوغاسالارانه‌ای را به پرسش بکشید که در رسانه‌های جنجالی، برنامه‌های رادیویی مرور اوضاع روز، گپ‌وگفت‌های دور میز صبحانه، و بحث و مناظرات در فضای عمومی به سمت ما سرازیر می‌شوند؟ آن وقت بود که تصمیم گرفتم داستانی درباره‌ی مینا و مایکل بنویسم و آن‌ها را به مصاف یک‌دیگر بفرستم.

بخش عمده‌ی ماجراهای مایکل نه تنها متضمن مواجهه‌ی او با امتیازات و برتری‌های خود، که به او قدرت می‌دهند، بلکه همچنین متضمن رویارویی وی با این امر است که چگونه این امتیازات و برتری‌ها مسئولیت به چالش کشیدن نژادپرستی و افشای افسانه‌ها و استعاراتی را به دوش او می‌گذارند که به شکل گسترده و آسان در جامعه‌ی ما رواج دارند. مینا با مایکل بی‌تعارف برخورد می‌کند و می‌گوید قصد ندارد که او را از نژادپرستی‌اش «نجات» دهد؛ مینا نمی‌خواهد بنشیند و در حالی که مایکل به «روشن‌بینی» می‌رسد، به تأیید و تشویق او مشغول شود.

مینا به مایکل می‌گوید: «قدم اول برای تو این است که بفهمی خودت باید در این باره به نتیجه برسی.»

اثرگذاری مادی، روانی، و عاطفی خانواده‌ی مایکل و نژادپرستی سازمان‌شان بر خانواده‌ی مینا نکته‌ای است که مشتاق بودم خوانندگان جوان به آن توجه کنند، این که چگونه سخنان و رفتارهای نژادپرستانه عمیقاً بر زندگی افراد اثر می‌گذارند.

اما برخلاف اکثر مطالبی که این روزها درباره‌ی نژاد نوشته می‌شوند، می‌خواستم تصریح کنم که در نهایت این فقط بر عهده‌ی افراد آسیب‌دیده از نژادپرستی نیست که کار دشوار مقابله و از کار انداختن منطق نژادی جامعه‌ی ما را به انجام رسانند. وقت آن است که این برداشت متعارف را بر هم بزنیم که نژادپرستی جزئی از سرشت، رفتار، و نگرش بشری است. برای این کار، می‌توانیم از درک این نکته آغاز کنیم که کسانی که از نژادپرستی نفع می‌برند بیشترین مسئولیت را هم برای مبارزه با آن بر عهده دارند. امید من این است که مایکل، آن پسر هفده ساله، چه بسا بتواند راه‌هایی را برای این مبارزه نشان دهد و فواید درگیر شدن در این نبرد را روشن کند.

برگردان: نیما پناهنده

---

[1] راندا عبدالفتاح نویسنده‌ی استرالیایی و فعال حقوق بشر و مبارزه با نژادپرستی است، و در حال حاضر رساله‌ی دکترای خود را با موضوع تکثرگرایی فرهنگی و اسلام‌هراسی می‌نویسد. این مقاله برگردان این نوشته‌ی او است:

Randa Abdel-Fattah, '[Racism Is Not Human Nature](#),' *Guardian*, 13 July 2016.

## ایروم شارمیلا، شاعری که نمی‌خواست شهید شود

پیام یزدانجو



از «روزهداری تا مرگ» چه می‌دانیم؟ آیا می‌توان این روش را یکی از انواع «مؤثر» اعتراض‌های مدنی خشونت‌پرهیز دانست؟ چرا ایروم شارمیلا دیگر نمی‌خواهد که «نماد مقاومت مدنی» باشد؟<sup>[1]</sup>

هندوستان سرزمین‌ترین‌ها است. تازه‌ترین «ترین»‌ای که به تاریخ فرهنگی و سیاسی این کشور افزوده شده «طولانی‌ترین اعتصاب غذای دنیا» از سوی ایروم شارمیلا است، فعال حقوق بشر هندی که رسانه‌های دنیا به طور گسترده آن را با عنوان «آزادی زندانی هندی بعد از شکست اعتصاب غذای شانزده ساله» پوشش دادند. نکته‌ی کم‌تر گفته قاعدتاً این بود که ایروم شارمیلا به دلیل زندانی شدن اعتصاب غذا نکرده بود. بر عکس، به دلیل اعتصاب غذا به زندان افتاده بود: اعتراض نامحدودی موسوم به «روزهداری تا مرگ».

از نظر تاریخی، «روزهداری تا مرگ» یا اعتصاب غذای نامحدود از برجسته‌ترین انواع اعتراض سیاسی در هندوستان است. ریشه‌ی این رفتار اعتراضی احتمالاً به آموزه‌ی «سالکانا» در آیین جین (از ادیان باستانی هند و همزاد دو آیین

بودایی و هندو) برمی‌گردد که به معنای «خودکشی از راه روزه‌داری» است و شامل حال هرکسی می‌شود که دیگر آمال و آرزو یا کارِ نکرده ندارد و در نتیجه در پایان راه زندگی است. روزه‌داری‌های رهبر استقلال هند، ماهاتما گاندی، در اعتراض به سهمیه‌بندی کاستی‌هندوها از سوی بریتانیایی‌ها در سال ۱۹۳۳ و، بار دیگر، در سال ۱۹۴۷ و در اعتراض به کشتار هندوها و مسلمانان به دست یک‌دیگر در اوج آشوب‌های بعد از استقلال کشور اولین نمونه‌های این شیوهی اعتراضی در تاریخ معاصر هندوستان بود. از آخرین نمونه‌های آن «روزه‌داری تا مرگ» آنا هزاره، فعال سیاسی گاندی‌گرا، در سال ۲۰۱۲ در مخالفت با تعلیق قانون مبارزه با فساد اقتصادی است. استثنای این قاعده ایروم شارمیلا است که این شیوه را نه برای اعتراض سیاسی که برای اعتراض شهروندی به قوانین دولت در پیش گرفت.

**ایروم شارمیلا به دلیل زندانی شدن اعتصاب غذا نکرده بود. برعکس، به دلیل اعتصاب غذا به زندان افتاده بود: اعتراض نامحدودی موسوم به «روزه‌داری تا مرگ».**

ایروم چانو شارمیلا در ۱۴ مارس ۱۹۷۲ در ایالت مانیپور و در حوالی ایمفال، پایتخت این ایالت، در شمال شرقی هند به دنیا آمد، و تا پیش از اعتصاب غذای مشهور خود، شاعر و فعال حقوق بشر بود. مانیپور از جمله ایالات به اصطلاح «هفت خواهر»، همه در شمال شرق کشور، است که دهه‌ها درگیر مبارزات خشونت‌بار و موج شورش‌های مسلحانه بوده‌اند و دولت، از همین بابت، آیین‌نامه‌ی اکیدی موسوم به «قانون سال ۱۹۵۸ نیروهای مسلح» را به تصویب رسانده که بر اساس آن نیروهای نظامی و شبه‌نظامی این هفت ایالت اختیارات ویژه‌ای از جمله تفتیش بدون مجوز قبلی و قضایی، بازداشت افراد مظنون و به‌کارگیری حداکثر زور به وقت ضرورت دارند، قانونی که از سال ۱۹۸۰ در ایالت‌های شمال شرقی و از جمله مانیپور به اجرا گذاشته شده است.

شانزده سال پیش، در دوم نوامبر ۲۰۰۰، نیروهای شبه‌نظامی هند با اتکا به همین اختیارات و در جریان یک رویارویی اشتباه، ده شهروند عادی و غیرشورشی را در شهر مالوم در نزدیکی مانیپور به قتل رساندند و بر اساس قانون از پی‌گرد قضایی معاف شدند. ایروم شارمیلا در اعتراض به این کشتار، در مخالفت با قانون اعطای اختیارات ویژه به نیروهای مسلح و در تلاش برای الغای آن، به «روزه تا مرگ» رو آورد. او در ۵ نوامبر در مالوم اعتصاب غذا کرد و وعده داد که تا لغو «قانون اختیارات ویژه» از خوردن، نوشیدن، شانه کردن موها، و نگاه کردن در آینه خودداری خواهد کرد. سه روز بعد از آغاز اعتصاب‌اش، دستگیر و به «اقدام به خودکشی» از طریق روزه‌داری نامحدود متهم شد، اقدامی که «قانون جزای کشوری» آن را جرم‌انگاری کرده است. در عین حال، در بازداشت پلیس و در انتظار تشکیل پرونده، وضع جسمانی‌اش رو به وخامت گذاشت و از ۲۱ نوامبر وادار به استفاده از سرم غذایی شد، تا به زور تغذیه‌ی مصنوعی به حیات ادامه دهد.

شارمیلا از آن پس، هر سال و به تناوب، آزاد شد و با خودداری از شکستن اعتصاب غذای خود، دوباره دستگیر و به بازداشتگاه سابق‌اش، «انستیتوی علوم پزشکی جواهر لعل نهرو» در مانیپور، بازگردانده شد. در جریان یکی از

همین آزادی‌ها، شارمیلا - که به نماد مقاومت مدنی مبدل شده و به نام «بانوی آهنین مانپور» مشهور شده بود - در ۲ اکتبر ۲۰۰۶، به «راج گت» (محل خاک‌سپاری خاکستر ماهاتما گاندی) در دهلی نو رفت تا با اهدای دسته گل به «رهبر آرمانی» اش ادای احترام کند. او همان شب در دهلی، تظاهراتی به همراه عده‌ای از دانشجویان و فعالان حقوق بشر به راه انداخت. در ادامه، در ایمفال، ده‌ها زن به حمایت از او، برهنه در مقابل دفتر سازمان «تفنگ‌های آسام»، با پلاکاردهایی با این نوشته تحصن کردند که «ارتش هند به ما تجاوز می‌کند» - آسام از مهم‌ترین ایالت‌های شمال شرقی هند است و «تفنگ‌های آسام»، به عنوان قدیمی‌ترین نیروی شبه‌نظامی هند، مسئول و مسبب «کشتار مالوم» به شمار می‌رفت.

درست در همین روزها، شیرین عبادی، برنده‌ی ایرانی جایزه‌ی صلح نوبل، در دیدار از هندوستان با ایروم شارمیلا آشنا شد و به حمایت از او برخاست، و هرچه بیشتر توجه ملی و بین‌المللی را به او جلب کرد. سرانجام، سازمان «عفو بین‌الملل» در سال ۲۰۱۳ او را به عنوان فعال حقوق بشری معرفی کرد که به دلیل «ابراز صلح‌آمیز عقایدش» به زندان افتاده است. در همین حال، جوایز متعدد حقوق بشری، در هند و خارج از آن، به دلیل مبارزات خشونت‌پرهیز مدنی به او تعلق گرفت، از جمله جایزه‌ی «حقوق بشر گوانگجو» در سال ۲۰۰۷، جایزه‌ی «کمیسون حقوق بشر آسیایی» در سال ۲۰۱۰، و «جایزه‌ی صلح رابیندرانات تاگور»، شاعر بنگالی، در همین سال. در سراسر این دوران، شارمیلا به سرودن شعر ادامه داده بود: منظومه‌ی بلندی با عنوان تولد دیگر سروده و دو مجموعه شعر هم به نام مادر و بوی صلح منتشر کرده بود. هم‌زمان، در حالی که



شارمیلا به اعتراض مدنی و نامه‌نگاری به مقامات کشوری از جمله نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور و فعالان مدنی مانند آنا هزاره ادامه می‌داد، سازمان‌های مردم‌نهاد و مدافعان حقوق مدنی هم به حمایت از حرکت او برای لغو «قانون اختیارات ویژه» و خشونت نیروی پلیس علیه شهروندان عادی پرداختند، اقداماتی که از روزه‌داری در تجمعات محلی و تشکیل زنجیره‌ی انسانی تا برپایی کارزارهای گسترده در سراسر هند و تبلیغات رسانه‌ای و بین‌المللی را دربرمی‌گرفت - برای نمونه، در دسامبر ۲۰۱۱، «کارزار نجات و همبستگی با شارمیلا»، به احترام سی و نهمین زادروز او، بورسیه‌ای برای سی و نه دانشجوی دختر مانپوری در دانشگاه پونا برقرار کرد.



پیش از آزادی نهایی، شارمیلا بار دیگر در ۲۸ مارس ۲۰۱۶ آزاد شد، اما دوباره عهد کرد که تا لغو «قانون اختیارات ویژه» لب به غذا نزند. دوباره به اتهام گذشته دستگیر و روانه‌ی بیمارستان شد. و با این حال، در ۲۶ ژوئیه اعلام کرد که اعتصاب غذای مدید خود را در ۹ اوت امسال می‌شکند، و شکست. ایروم شارمیلا آزاد شد، اما «قانون اختیارات ویژه» همچنان برقرار ماند، گو این که یک ماه قبل «دیوان عالی کشور» عملاً مصونیت مطلق نیروهای نظامی و شبه‌نظامی و اعمال خشونت نامتناسب از سوی آن‌ها را مردود شمرده بود. آزادی نهایی شارمیلا اتفاق نامنتظره‌ای برای او و هواداران‌اش بود: به محض آزادی، و به‌رغم شادی فعالان حقوق بشر و استقبال وسیع رسانه‌های جهانی، ایروم شارمیلا، «بانوی آهنین» مانیپور، از سوی هواداران و حتا خانواده‌ی خود طرد شد. «قهرمان مقاومت مدنی» هندی‌ها یک‌شبه آواره‌ای شد که نه جایی برای اقامت داشت و نه کسی به طور موقت به او پناه می‌داد. به ناچار، دوباره به همان زندان - بیمارستان خود در ایمفال مراجعه کرد، جایی که پوستری از نلسون ماندلا به دیوار اتاق و کتاب‌هایی از او کنار بسترش در انتظارش بود.

**برای ماندلا، رهبر مبارزات مردم آفریقای جنوبی، خشونت‌پرهیزی و مبارزه‌ی مدنی «نه اصلی اخلاقی بلکه نوعی راهبرد» بود.**

خاتمه دادن به «روزه‌داری تا مرگ»، بی آن که علت اصلی این اعتراض مدنی برطرف شده باشد: یک دلیل خشم مانیپوری‌ها و حتا کارزارهای حمایت از ایروم شارمیلا این بود. دلیل دیگر به تغییر دیدگاه شارمیلا در مورد مبارزات مدنی مربوط می‌شد: تصمیم او برای درگیر شدن در مبارزات سیاسی و ایجاد «تغییرات واقعی» از این طریق، در حالی که پیش‌تر و با اصرار بر مبارزه‌ی مدنی، همه‌ی دعوت‌ها از طرف دو حزب «کنگره» و «مردم عادی» برای ورود به رقابت‌های انتخاباتی را رد کرده بود. شارمیلا در روز آزادی و در جواب منتقدانی که خواهان ادامه‌ی اعتصاب غذای او شده بودند، گفت: «می‌گویند سیاست کثیف است. اما جامعه هم کثیف است»، و از سودای خود برای سروریز شدن در مانیپور خبر داد. این‌گونه از طرف حامیان و هواداران‌اش، به اتهام فرصت‌طلبی و بهره‌برداری از جایگاه خود به عنوان یک مبارز مشهور، بی‌اطلاعی از امور سیاسی و بخت کم برای برنده شدن در بازی انتخابات ایالتی، و البته بی‌ارادگی در ادامه دادن به اعتصاب غذای خود، نادان و «خائن» خطاب شد. حامیان سرخورده تصاویر شارمیلا را از اعلان‌ها و اطلاعیه‌ها کنار زدند، و تظاهراتی در اعتراض به تصمیم او برای پایان دادن به اعتصاب غذا در مقابل «انستیتو نهر» به راه انداختند.

در مقابل، شارمیلا از سرخوردگی خودش گفت: «آن لحظه، احساس کردم بهترین کار برای این آدم‌ها این است که تا حد مرگ کتک‌ام بزنند. مردن از لت‌وکوب آن‌ها چه فرقی با مردن از روزه‌داری دارد؟ مردم می‌خواهند که من برای ابد شهید شوم، اما من نمی‌توانم برای همیشه شهید باشم.» او اصرار کرد که برای تغییر مؤثر در عرصه‌های اجتماعی و از جمله لغو «قانون اختیارات ویژه» باید به قدرت سیاسی دست پیدا کند، نه این که فقط «نماد مقاومت مدنی» باشد و به نمایندگی مردم و از جانب آن‌ها رنج بکشد. در جواب روزنامه‌نگاری، با همان هیجان و رنجیدگی،

گفت که «ایروم شارمیلا» نه نماد است و نه الاهی، انسانی عادی است، «چهل و چهار ساله»، با خواسته‌های عادی انسانی، از جمله عشق و ازدواج. جوانی‌اش را صرف مبارزه کرده بود و حالا چشم‌انتظار معشوق گم‌شده‌اش بود، مردی که با خواندن روشنای فروزان: ایروم شارمیلا و مبارزه برای صلح در مانیپور (۲۰۰۹) او را شناخته و دیده و عاشق‌اش شده بود. برنامه‌ی شارمیلا برای زناشویی با یک مرد غریبه و «غیرمحلّی» - از قرار معلوم، دزموند کوتینیو، از اهالی ایالت گوآ که در بریتانیا زندگی می‌کند - با طبع قوم‌گرا و محافظه‌کاری محلّی سازگار نبود. و این دلیل سوم برای سرخوردگی و خشم متقابل مردم از ایروم شارمیلا است.

با این همه، برای ایروم شارمیلا این خشم و سرخوردگی آخر بازی نیست. سرمشق‌های او، ماهاتماها گاندی و نلسون ماندلا، هردو به تعقیب اهداف از طریق انواع وسایل ایمان داشتند. برای ماندلا، رهبر مبارزات مردم آفریقای جنوبی، خشونت‌پرهیزی و مبارزه‌ی مدنی «نه اصلی اخلاقی بلکه نوعی راهبرد» بود، و به شخصه «هیچ‌گونه فضیلت اخلاقی در استفاده از یک سلاح غیرمؤثر» نمی‌دید. برای گاندی، «ساتیاگراها» (مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز، که در آفریقای جنوبی آغاز کرده و در هند پی گرفته بود) و از جمله «روزه‌داری تا مرگ» صرفاً وسیله بود و نه هدف. اگر هدف شارمیلا استمرار اعتراض و مبارزه‌ی مدنی باشد، آزادی‌اش آغازی برای استفاده از وسایلی دیگر، و احتمالاً مؤثرتر، برای دستیابی به همان هدف است. شارمیلا شاید شاعرتر و احساساتی‌تر از آن باشد که سیاست‌مدار محبوب و موفق‌ی شود (در مصاحبه‌های بعد از آزادی‌اش بارها به گریه افتاد و بارها مواضع خود را عوض کرد)، اما شاعرانگی و احساسات هم - در دموکراسی و در سیاست مردمی - بخشی از قواعد بازی است، و چه بسا در انتخابات آینده امتیازی برای او به شمار رود. اما اول باید اسم خودش را دوباره به عنوان شهروند کشور به ثبت برساند (اوراق هویت‌اش در روند روزه‌ی شانزده ساله بی‌اعتبار شده و حق رأی هم ندارد)، و بعد به فکر ادای دیون خود به دولت باشد: صدها هزار روپیه‌ای که صرف تغذیه‌ی اجباری او شد و باید آن را بازپس بدهد.

---

[1] پیام یزدانجو، نویسنده و پژوهش‌گر، دکترای خود را در رشته‌ی «مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای» از دانشکده‌ی ارتباطات و روزنامه‌نگاری در دانشگاه پونای هند دریافت کرده، و مقالات متعددی درباره‌ی تاریخ و فرهنگ این کشور نوشته است.

## موافقت‌ها و مخالفت‌ها با مجازات اعدام در آمریکا



آیا مجازات اعدام، شیوه‌ای منصفانه و امروزی برای محکومان با جرم‌های سنگین است؟ آیا اعدام می‌تواند به کاهش جرم در جامعه بینجامد؟ آیا «حبس ابد بدون آزادی مشروط»، می‌تواند جایگزینی مناسب، عادلانه و پیشگیرانه برای وقوع جنایت در جامعه باشد؟ این مقاله، استدلال‌های موافق و مخالف در خصوص مجازات اعدام را در بافتار جامعه‌ی آمریکا، مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>[1]</sup>

هدف از این مقاله دعوت خوانندگان به روشن‌تر کردن مواضع خود نسبت به مجازات اعدام است، و نه تحمیل افکار خود به خواننده. به همین دلیل، سؤالات بسیاری نیز در این بین مطرح می‌کند. آمارها و مستندات مطرح شده همگی از منابع قابل اتکایی مانند وزارت دادگستری آمریکا استخراج شده‌اند. در یک جامعه‌ی دموکراتیک، دیدگاه شهروندان به عنوان رأی‌دهندگان حال یا آینده، دارای اهمیت است و به شکل‌گیری بهتر دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم کمک می‌کند.

حداکثر مجازات یا همان اجرای قانونی اعدام از سال ۱۶۰۸ در آمریکا اعمال شده است. کتاب مقدس مجازات مرگ را برای قتل و بسیاری از گناهان دیگر، از جمله آدم‌ربایی و ساحری، جایز می‌شمارد. مجازات اعدام برای تجاوز و

قتل دست کم ۲۰۰ سال است که به اجرا گذاشته می‌شود، و تنها از سال ۱۶۰۸ تا سال ۱۹۰۰ جان بیش از ۱۵۶۰۰ نفر را، عمدتاً از طریق طناب دار، گرفته است.

تا اکتبر ۲۰۱۴، سی و دو ایالت در آمریکا مجازات اعدام را به رسمیت می‌شناختند. مجازات اعدام برای جرائم نظامی و فراایالتی نیز در نظر گرفته می‌شود. در عین حال، در هجده ایالت و همچنین در منطقه‌ی کلمبیا هیچ‌گونه قانونی در تجویز مجازات اعدام وجود ندارد. در مارس ۲۰۱۳، مریلند آخرین ایالتی بود که مجازات اعدام را لغو کرد. در اکتبر ۲۰۱۴، حدود ۳۰۳۵ محکوم به اعدام، از جمله ۵۷ زن، در انتظار اجرای حکم خود در زندان بودند.

در مجموع، از ژانویه‌ی ۱۹۷۷ تا آخر سال ۲۰۱۳، حکم اعدام در مورد ۱۳۵۹ نفر به اجرا در آمد. «تزریق کشنده» تنها شیوه برای اجرای اعدام است که در حال حاضر در سرتاسر ایالات متحده به کار برده می‌شود، و تنها روش یا یکی از روش‌های اعدام در تمام ایالاتی است که این مجازات را به اجرا می‌گذارند. اعدام با صندلی برقی، دار زدن، تیرباران کردن، و خفه کردن در اتاق گاز هم هنوز به عنوان گزینه‌های مقبول در برخی ایالت‌ها مجاز شمرده می‌شوند، هرچند که بسیار به ندرت از آن‌ها استفاده می‌شود. تنها یک اعدام با صندلی برقی در سال ۲۰۱۰ و یک تیرباران و یک اعدام دیگر با صندلی برقی در سال ۲۰۱۳ اجرا شدند، که در همه‌ی موارد، این شیوه‌ی اعدام انتخاب خود محکومان بود. بخش عمده‌ای از اعدام‌ها، ۹۳۰ اعدام از ۱۱۳۶ اعدام تا سال ۲۰۰۸، در ایالت‌های جنوبی اجرا شدند، که سهم تگزاس ۴۲۲ اعدام بود.

آیا مجازات اعدام می‌تواند از نظر اخلاقی قابل قبول باشد؟

**در مجموع، از ژانویه‌ی ۱۹۷۷ تا آخر سال ۲۰۱۳، حکم اعدام در مورد ۱۳۵۹ نفر به اجرا در آمد. «تزریق کشنده» تنها شیوه برای اجرای اعدام است که در حال حاضر در سرتاسر ایالات متحده به کار برده می‌شود، و تنها روش یا یکی از روش‌های اعدام در تمام ایالاتی است که این مجازات را به اجرا می‌گذارند.**

هیچ دولتی در هیچ ایالتی از حق مطلق و نامحدودی برای اعدام پلیدترین جنایت‌کاران خود برخوردار نیست، حتی اگر اکثر ساکنان یک ایالت این حق را برای دولت قائل باشند. البته، مردم در همه‌ی ایالت‌ها کشته می‌شوند، حتی در ایالت‌هایی که مجازات اعدام وجود ندارد. پلیس‌ها مسلح‌اند (دولت‌ها مسلح‌شان می‌کنند)، و مردم هم بر اثر درگیری با آن‌ها و در جریان تیراندازی‌ها کشته می‌شوند. در عین حال، اکثر مردم معمولاً نظر مثبتی به مجازات اعدام دارند، و بررسی‌های اخیر نشان می‌دهند که حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد آن‌ها طرفدار مجازات اعدام‌اند. از سوی دیگر، مخالفان بر این باوراند: دولت در هر حال نباید از حق کشتن افراد برخوردار باشد. نکته‌ای که کنش‌گران مخالف با مجازات اعدام عموماً ندیده می‌گیرند این است که همه‌ی ما در نهایت محکوم به مرگ‌ایم و در خیلی موارد پیشاپیش از آن

باخبر می‌شویم و در این مسیر به رنج عمیق و غم و اندوه عاطفی مبتلا می‌شویم. این نکته مشخصاً در مورد کسانی صدق می‌کند که از بیماری علاج‌ناپذیر خود باخبر می‌شوند. به نظر می‌رسد از نظر جامعه قابل قبول است که پزشکان افراد را بدون آن که مرتکب جرم و جنایتی شده باشد محکوم به مرگ بدانند، اما قابل قبول نیست که هیئت منصفه بعد از طی روال قانونی برای یک متهم به قتل عمد، حکم اعدام صادر کند. مغالطه‌ی دیگری که مخالفان مجازات اعدام مطرح می‌کنند این است که اگر مجازات اعدام لغو شود، زندانی آزاد می‌شود و زندگی روزمره و عادی خود را از سر می‌گیرد. این قطعاً استدلال درستی نیست - این‌گونه مجرمان اغلب و عموماً باقی عمر خود را هم پشت میله‌های زندان سپری می‌کنند. حال، اجازه دهید نقاط قوت استدلال‌ها هم در موافقت با مجازات اعدام و هم در مخالفت با آن را بررسی کنیم.

### استدلال‌ها در دفاع از مجازات اعدام

#### از کاراندازی مجرم

اعدام در مقایسه با حبس بلندمدت یا حبس ابد، به حذف دائم‌ترین جنایت‌کاران از جامعه می‌انجامد و محیط را برای زندانبانان و زندانیان ایمن‌تر می‌سازد، و همین‌طور برای بقیه‌ی ما (اگر مجرم متواری شود). واضح است که مجرمان مرده نمی‌توانند باز هم، در زندان یا بعد از فرار از زندان، مرتکب جنایت شوند. کافی است نگاهی به فهرست زندانیانی بیندازید که بعد از آزادی از زندان یا بعد از فرار از زندان دوباره مرتکب قتل شده‌اند.

#### هزینه

درآمد دولت یک گنج بی‌پایان نیست، و چه بهتر است که دولت دلارهای حاصل از مالیات‌های ما را به جای هزینه برای زندانیان حبس بلندمدت و قاتلان و تجاوزکنندگان، صرف سالمندان و جوانان و بیماران کند. با این حال، در آمریکا هزینه‌ی اجرای حکم مرگ اغلب بیشتر از هزینه‌ی زندگی مجرمان در زندان است. علت آن امکان استیناف‌های مکرر و درخواست‌های نامحدود برای تجدید نظر است؛ به طوری که در بیشتر ایالت‌ها میانگین مدتی که یک محکوم در انتظار اجرای حکم اعدام می‌ماند بیشتر از ۱۶ سال است. هزینه‌ها برای یک پرونده‌ی منتهی به اعدام ۳ تا ۴ میلیون دلار برآورد می‌شود، در حالی که هزینه‌ی معمول برای نگه‌داری یک فرد در زندان حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار دلار در سال، و معمولاً کمتر از یک میلیون دلار برای حبس ابد است. با این حال، این ارقام بدون در نظر گرفتن هزینه‌های مربوط به دادگاه‌های تجدید نظر و هزینه‌های فزاینده‌ی مراقبت‌های بهداشتی در نتیجه‌ی بالا رفتن سن زندانیان است. ایالت‌های کلرادو، کانزاس، مریلند، مونتانا، و نیوهمپشایر همه با توجه به هزینه‌ی زیاد اعدام و تأثیر منفی آن بر کسری بودجه، لغو این مجازات را مد نظر قرار داده‌اند. برآورد می‌شود که کالیفرنیا در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۳۷ میلیون دلار برای رسیدگی به پرونده‌های ۷۰۰ محکوم به اعدام هزینه کرده باشد.

### تنبيه

اعدام، یک مجازات به تمام معنا است، نه شیوهی درمانی برای به اصطلاح «بازپروری»؛ اعدام موجب می‌شود که مجرم به تناسب جرم‌اش سزا ببیند. اما در یک جامعه‌ی مدرن آیا جایی برای قاعده‌ی قدیمی «چشم در مقابل چشم» وجود ندارد؟ این سؤالی است که جواب آن بستگی به دیدگاه شخصی دارد. بسیاری اجرای قصاص را دلیل حمایت‌شان از مجازات اعدام می‌دانند. بسیاری از خانواده‌های قربانیان قتل‌ها هم دقیقاً به همین دلیل تماشای اعدام کسانی را که قاتل عزیزان‌شان بوده‌اند (در ایالت‌هایی که اجازه‌ی این کار را می‌دهند) راهی برای رسیدن به آرامش می‌بینند. کنش‌گران مخالف با مجازات اعدام عاشق نقل قولی هستند که به اشتباه به گاندی نسبت داده می‌شود: «چشم در مقابل چشم همه‌ی دنیا را به کوری می‌کشانند.» این تصویری بی‌معنی است چون این پیش‌فرض نادرست را دارد که همه‌ی ما مرتکب قتل می‌شویم، در حالی که تنها درصد ناچیزی از انسان‌ها چنین کاری می‌کنند. با توجه به جمعیت آمریکا که حدود ۳۰۶ میلیون نفر است و آمار سراسری قتل‌ها که چیزی حدود ۱۵۲۰۰ نفر در سال است، کمتر از ۰.۴ درصد مردم در سال مرتکب قتل می‌شوند؛ به عبارت دیگر، ۹۹.۶ درصد مردم مرتکب قتل نمی‌شوند.



### بازدارندگی

آیا مجازات اعدام بازدارنده است؟ دشوار می‌شود به این سؤال جواب قطعی داد. اما به طور قطع می‌توان گفت که دولت‌های ایالتی اعدام را نه به عنوان عامل بازدارنده بلکه صرفاً به عنوان مجازات اجرا می‌کنند. در اکثر ایالت‌ها، اعدام بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد، و تنها تعداد ناچیزی از قاتلان (تقریباً یک و نیم درصد آن‌ها) به اعدام محکوم می‌شوند. در سال ۲۰۱۳، تنها ۸۰ نفر در کل کشور به اعدام محکوم شدند. به علاوه، تنها تعداد اندکی از محکومان به مرگ، در نهایت اعدام می‌شوند: محکومیت بعضی از آن‌ها در دادگاه‌های تجدید نظر کاهش پیدا می‌کند، و بعضی از آن‌ها هم در انتظار حکم اعدام‌شان به مرگ طبیعی می‌میرند. در تمام ایالت‌ها به استثنای تگزاس، اوکلاهما، ویرجینیا، و دلاور، تعداد اعدام‌ها در مقایسه با حکم‌های اعدام و قتل‌ها بسیار ناچیز است. از سال ۱۹۷۷، تگزاس ۶.۳۷ درصد کل اعدام‌های کشور را به خود اختصاص داده است. به استثنای اوکلاهما، تگزاس، و فلوریدا، ۵۱



درصد از جمعیت، که ۱۲ درصد قتل‌ها را مرتکب می‌شوند، عملاً از مجازات اعدام معاف می‌شوند: این ۵۱ درصد همان زنان و نیمه‌ی مؤنث جامعه‌اند. تنها ۱۲ زن از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۱۰ اعدام شده‌اند. در اکتبر ۲۰۱۳، تنها ۵۷ زن در سراسر کشور در انتظار اعدام بودند.

در طول یک دوره و با افزایش استفاده از مجازات اعدام، آمار قتل و کشتار عمدی از ۲۴۵۲۶ در سال ۱۹۹۳ به ۱۵۵۲۲ در سال ۱۹۹۹ کاهش یافت، که کمترین حد آن از سال ۱۹۶۶ بود. ۴۱۱ مورد (۶۸.۵ درصد) از ۵۹۸ اعدام تا پایان سال ۱۹۹۹ بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ صورت گرفتند. لازم به ذکر است که، آمار قتل‌ها در همه‌جا یکسان نبوده و ۱۲۲۲۷ مورد از آن‌ها در شهرهای بزرگ اتفاق افتادند، و شمار آن‌ها در مناطق روستایی به مراتب کمتر بود.

در همین حال، شمار قتل‌ها در ایالت‌های مجری حکم اعدام، بیشتر از ایالت‌هایی است که حکم اعدام در آن‌ها اجرا نمی‌شود. در سال ۲۰۰۹، تگزاس شاهد ۵.۴ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر بود، در حالی که در همین سال در آیووا که مجازات اعدام در آن وجود ندارد تنها ۱.۱ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر اتفاق افتاد. اگر بپذیریم که آمریکا یک جامعه‌ی همگن نیست، به آمار بسیار متفاوتی از این نظر در ایالت‌های مختلف می‌رسیم. با این حال، با توجه به آماری که افبی‌آی ارائه کرده، یعنی ۱۵۲۴۱ قتل در سال، به میانگین ۵ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر در سراسر کشور می‌رسیم.

از سوی دیگر، به شدت ساده‌انگارانه و خطرناک است که فکر کنیم که افزایش اعدام‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰ تنها عامل کاهش قتل‌ها بوده است. در واقع، در این دوره شاهد گرایش عمومی به تشدید اعمال مجازات در جامعه بودیم؛ در همین دوره اتکا به سیاستِ برخورد بی‌اغماض با جرائم، به کاهش شدید ارتکاب جرم در شهرهایی مانند نیویورک منجر شد. ثبات سیاسی و اقتصادی معقول در این سال‌ها و عدم وقوع تغییر و تحولات فاحش اجتماعی هم از دیگر دلایل این ماجرا است. بهبود روش‌های پزشکی برای مداوا و زنده نگه داشتن قربانیان نیز به کاهش آمار مرگ و قتل منجر شد.

### استدلال‌ها در مخالفت با مجازات اعدام

استدلال‌های قاطعی در مخالفت با مجازات اعدام وجود دارند. مهم‌ترین آن‌ها این اعتقاد راسخ است که (به دلیل وجود مجازات اعدام)، افراد به راستی بی‌گناه نیز اعدام می‌شوند، و هیچ راهی برای جبران این بی‌عدالتی وجود نخواهد داشت. شاید شنیده باشید که در ۳۰ سال گذشته حکم اعدام حدود ۱۳۹ متهم در سراسر کشور لغو شده است، اما با این گفته باید با احتیاط بسیار برخورد کرد: برخی از این افراد با توسل به چم و خم‌های قوانین آزاد شدند، و محاکمه‌ی مجدد برخی دیگر به دلیل عواملی از قبیل مرگ شاهدان اصلی بود. بنابراین، نمونه‌های بی‌گناهی واقعی بسیار کمتر از آن تعدادی‌اند که لابی‌های مخالف مجازات اعدام و درام‌های تلویزیونی می‌خواهند به ما

بقبولانند. در عین حال، برخی از ایالت‌ها هنوز به محاکمه بر اساس شواهد غیرقطعی تمایل نشان می‌دهند، که این روالی نگران‌کننده است. یکی دیگر از نگرانی‌های عمده این است که، احتمال دارد فردی یک نفر را به «قتل» رسانده باشد و به جرم خود اقرار کند، اما اتهام «قتل عمد» را قبول نداشته باشد. اغلب، تنها کسانی که می‌دانند واقعاً چه اتفاقی افتاده خود قاتل و مقتول‌اند. پس، این به مهارت دادستان‌ها و وکلای مدافع بستگی دارد که تشخیص دهند جرم ارتكابی قتل عمد بوده یا قتل غیرعمد. به این ترتیب، احتمال زیادی دارد افرادی به قتل عمد متهم و محکوم شده باشند که در واقع باید فقط به قتل غیرعمد متهم و محکوم می‌شدند.

**اکثر مردم معمولاً نظر مثبتی به مجازات اعدام دارند، و بررسی‌های اخیر نشان می‌دهند که حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد آن‌ها طرفدار مجازات اعدام‌اند. از سوی دیگر، مخالفان بر این باوراند: دولت در هر حال نباید از حق کشتن افراد برخوردار باشد.**

دلیل دیگر برای مخالفت با مجازات اعدام، روند ناگوار و بی‌انتهای اجرای آن در اکثر ایالت‌ها است. درخواست‌های مستمر استیناف در حالی به جریان می‌افتند که حضور ذهن شاهدان جرائم به تحلیل می‌رود، و وکلای دو طرف در دریایی از پرونده‌های حل‌وفصل‌نشده غرق می‌شوند. گروه‌های غیرمنتخب، بدون داشتن هیچ‌گونه وکالت و حق دخالت در پرونده‌ی متهمانی که قانوناً به مرگ محکوم شده‌اند، به سراغ قضات حساس می‌روند تا آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهند و اجرای حکم را به تعویق بیندازند. فرمانداران می‌توانند تصمیمات خودسرانه بگیرند، همان طور که فرماندار ایلینوی، جورج رایان، در ژانویه ۲۰۰۳ برای همه‌ی زندانیان محکوم به اعدام (حدود ۱۹۰ نفر)، بدون کمترین اعتنا به جرم و جنایتی که هریک مرتکب شده بود، تخفیف در مجازات قائل شد.

در همین حال، با وجود ادعاهایی که در خصوص برخورد نژادپرستانه در مورد مجازات اعدام مطرح می‌شود، آمارها نشان می‌دهند که در مقایسه با متهمان سیاه‌پوست، زندانیان سفیدپوست احتمال بیشتری دارد که به دلیل قتل عمد به اعدام محکوم شوند و احتمال کمتری دارد که تخفیفی برای‌شان در نظر گرفته شود. تا پایان سال ۲۰۰۹، ترکیب نژادی محکومان به اعدام از این قرار بود: ۱۴۵۳ سفیدپوست، ۱۳۵۱ سیاه‌پوست، ۳۸۴ لاتین‌تبار، ۴۱ آسیایی‌تبار، ۳۸ سرخ‌پوست. گروه‌های مخالف مجازات اعدام به تعداد زیاد سیاه‌پوستان محکوم به اعدام در مقایسه با کل جمعیت سیاه‌پوستان اشاره می‌کنند و چنین نسبتی را ناشی از وجود نژادپرستی می‌دانند. احتمال قربانی قتل شدن برای آمریکاییان آفریقایی‌تبار شش برابر بیشتر و مرتکب قتل شدن هفت برابر بیشتر از آمریکاییان سفیدپوست است. با این حال، برای متهمان به قتل و آدم‌کشی نمی‌توان سهمیه تعیین کرد، و پلیس نیز باید بی‌اعتنا به هویت قومی و نژادی مرتکبان جنایت به اوضاع رسیدگی کند. البته، تردیدی وجود ندارد که در گذشته، عنصر نژادپرستی در اجرای حکم اعدام وجود داشته، به گونه‌ای که یک متهم سیاه‌پوست به دلیل قتل یا تجاوز به یک سفیدپوست به اعدام محکوم می‌شد، اما احتمال زیاد داشت که سفیدپوستی که به ارتکاب همین جنایت متهم شده محکوم به اعدام نشود.

تعریف درست نژادپرستی این است که با یک نفر به دلیل هویت نژادی‌اش برخورد متفاوت یا شدیدتری صورت گیرد.

در عین حال، صرف نظر از ادعای دولت‌ها، هیچ روش کاملاً انسانی‌ای برای اعدام یک مجرم وجود ندارد. هر شکلی از اعدام باعث درد و رنج زندانی می‌شود، هرچند که برخی روش‌ها ممکن است کمتر دردآور باشند. ما این روش‌ها را اغلب به لحاظ رنج فیزیکی و جسمی ارزیابی می‌کنیم، و این در حالی است که عذاب روحی و روانی محکوم تا زمان اجرای حکم اعدام را ندیده می‌گیریم. اگر می‌دانستید که فردا قرار است در ساعت و دقیقه‌ی مشخصی اعدام شوید، الان چه احساسی داشتید؟

از سوی دیگر، ادعا می‌شود که آمار قتل‌ها در برخی ایالت‌ها در ماه‌های بعد از اعدام افزایش یافته است، و همچنین ادعا می‌شود که اعدام، خشونت را در جامعه افزایش می‌دهد. با این حال، هیچ روش قطعی و دقیقی برای اثبات درستی یا نادرستی این ادعاها وجود ندارد.

در نهایت، استدلال می‌شود که مجازات اعدام نهایی‌ترین حد مجازات است، و مجرمان را از درجه‌ی انسانیت ساقط می‌کند و هرگونه فرصت بازپروری و مجال جبران دادن به آنان برای خدمت به جامعه را از بین می‌برد. شاید اعدام در مورد پلیدترین جنایت‌کاران قابل قبول باشد اما در مورد جرایم خفیف‌تر هنوز جای سؤال و بحث بسیار دارد.

### موضع ما در قبال مجازات اعدام چیست؟

آیا حکم اعدام را فقط باید در مورد مجرمانی که قتل‌های متعدد و فجیع مرتکب شده‌اند به عنوان یک اتانازی اجباری، و نه مجازات، به اجرا گذاشت؟ یا باید تمام افرادی را که به قتل عمد متهم شده‌اند اعدام کرد؟ در مورد جرایمی مانند تجاوزهای خشونت‌آمیز، تروریسم، و قاچاق مواد مخدر چطور؟ آیا این جرایم هم به هولناکی قتل نیستند؟ راه درست برخورد یا این قبیل جرایم چیست؟ (در برخی موارد خاص، قانون فدرال هم برای تروریسم و قاچاق مواد مخدر به مجازات اعدام قائل شده است.)

آیا اعدام‌ها باید به عنوان مجازات و به گونه‌ای به اجرا گذاشته شوند که بتوانند بیشترین اثر بازدارنده را روی ما بگذارند (مثلاً از تلویزیون پخش شوند، یا در ملاء عام انجام شوند)؟ آیا تماشای اعدام یک عامل بازدارنده است یا تنها نمایشی بیمارگونه برای چشم‌چران‌ها است؟ آیا اجرای اعدام باید کم‌ویش شبیه یک اتانازی (مرگ خودخواسته) و به گونه‌ای باشد که مجرم را تا حد امکان از رنج فیزیکی و روانی خلاص کند؟ آیا منصفانه است که یک نفر را تا آخر عمر حبس کنیم، یا این که چنین مجازاتی عملاً از اعدام هم بی‌رحمانه‌تر است؟ این مشکلی است که روز به روز جدی‌تر می‌شود، به ویژه با توجه به افزایش جمعیت نوجوانان و جوانانی که به «حبس ابد بدون

آزادی مشروط» محکوم شده‌اند. اگر قاتلان را برای همه‌ی عمر حبس نکنیم، بعد از آزادی از زندان دوباره به ارتکاب جرایم فجیع مبادرت نمی‌ورزند؟ تعداد قابل توجهی از آنان عملاً این کار را می‌کنند.

### در آمریکا هزینه‌ی اجرای حکم مرگ اغلب بیشتر از هزینه‌ی زندگی مجرمان در زندان است.

پرسش دیگر این است که، نگهداری مجرمان در زندان برای جامعه چه هزینه‌ای در بر دارد؟ هفته‌ای ۵۰۰-۶۰۰ دلار آمریکا. با این حساب، در حال حاضر حدود ۸۰۰ هزار دلار آمریکا یا ۹۰۰ هزار پوند انگلیس برای یک زندانی که به ۳۰ سال حبس محکوم شده باشد صرف می‌شود. این هزینه برای زندانیانی که باید تحت تدابیر شدید امنیتی نگهداری شوند بسیار بیشتر است. در هر حال، به این پرسش‌ها باید به دقت فکر کرد تا بتوان به دیدگاه متوازنی دست یافت.

### حبس ابد بدون آزادی مشروط: جایگزینی برای مجازات اعدام؟

بسیاری از مخالفان مجازات اعدام «حبس ابد بدون آزادی مشروط» را جایگزین مناسبی برای اعدام پلیدترین جنایت‌کاران می‌دانند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که «حبس ابد بدون آزادی مشروط» از حمایت وسیع کسانی برخوردار است که در نبود چنین حکمی با مجازات اعدام موافق‌اند. اگر «حبس ابد بدون آزادی مشروط» دقیقاً به اجرا گذاشته شود به معنی آن است که محکومانی که اکثر آنان جوان‌اند باید بدون هیچ امید سال‌های طولانی پشت میله‌های زندان زندگی کنند (میانگین سنی افرادی که به جرم آدم‌کشی دستگیر می‌شوند ۲۹ سال است)، و در اغلب مواقع نیز دوستان و آشنایان‌شان به زودی آنان را به فراموشی می‌سپارند و این‌گونه به کلی از جامعه کنار گذاشته می‌شوند. در پایان سال ۲۰۰۹، بیش از ۴۶ هزار نفر در سراسر کشور به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» محکوم شده بودند، که ۲۳۰۰ نفر از آنان را نوجوانان تشکیل می‌دادند. پنسیلوانیا بیشترین تعداد نوجوانان محکوم «به حبس ابد بدون آزادی مشروط» (۳۴۵ نفر) را دارد. ۷۹ زندانی در ۱۸ ایالت نیز به دلیل جرمی که در ۱۳ یا ۱۴ سالگی مرتکب شده‌اند به همین مجازات محکوم شده‌اند.

به عبارت دیگر، با حبس ابد افرادی را به مرگ تدریجی محکوم می‌کنیم، با این تفاوت که کارکنان زندان و اعضای هیئت منصفه دیگر لازم نیست درگیر اعدام افراد شوند. این استدلال نیز مطرح می‌شود که اعمال این حکم راهکار آسانی برای اعضای هیئت منصفه خواهد بود، چون در این صورت لازم نیست به عذاب وجدان دچار شوند و خود را به دلیل صدور حکم مرگ و اعدام احتمالی فرد محکوم، ملامت کنند. همچنین، روشن است که بسیاری از زندانیانی که «حبس ابد بدون آزادی مشروط» محکوم می‌شوند که از ابتدا به اعدام محکوم نشده‌اند. در وهله‌ی نخست، این دولت فدرال بود که سلب آزادی مشروط را در «قانون جامع کنترل جرایم»، مصوب سال ۱۹۸۴، تصویب کرد؛ قانون‌گذاران ایالتی هم از این رویه پیروی کردند، تا جایی که در سال ۲۰۰۵، ۴۰ ایالت به

علاوه‌ی منطقه‌ی کلمبیا مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط» را به تصویب رسانده بودند. در حال حاضر، آلاسکا تنها ایالتی است که این مجازات را ندارد.

اما آیا با استفاده از مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط»، هزاران مشکل حل‌ناشده را برای حل و فصل به نسل‌های آینده منتقل نمی‌کنیم؟ افزایش هزینه‌های بهداشتی زندانیان به موازات افزایش سن آنان یکی از عمده‌ترین مشکلات در بسیاری از ایالت‌ها است. برای مثال، بنا به برآوردها کنتاکی، با وجود جمعیت به نسبت اندک زندانیان‌اش، در سال ۲۰۱۰ بیست میلیون دلار صرف مراقبت‌های بهداشتی کرده است.

همچنین، مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط» نه می‌تواند از کشته شدن کارکنان زندان و یا زندانیان دیگر جلوگیری کند یا اثر بازدارنده در این رابطه داشته باشد (محل وقوع ۲۹۹ قتل در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ زندان بوده است) و نه می‌تواند مانع از گروگان‌گیری برای پیشبرد برنامه‌ی فرار شود، چون محکومان به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» با ارتکاب چنین جرائمی چیزی از دست نمی‌دهند. هر قدر هم تدابیر امنیتی در زندان‌ها شدید باشند، بالاخره همیشه کسی به فکر فرار می‌افتد و گاهی اوقات هم موفق می‌شود. اگر زندانی زمان نامحدودی برای برنامه‌ریزی فرار داشته باشد و در ازای آن بتواند زندگی از دست رفته‌اش را دوباره به دست آورد، این خودش انگیزه‌ای بسیار قوی برای فرار خواهد بود.

**آمارها نشان می‌دهند که در مقایسه با متهمان سیاه‌پوست، زندانیان سفیدپوست احتمال بیشتری دارد که به دلیل قتل عمد به اعدام محکوم شوند و احتمال کمتری دارد که تخفیفی برای‌شان در نظر گرفته شود.**

به علاوه، هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت‌مردان آینده مجرمانی را که سال‌ها قبل زندانی شده‌اند، به توصیه‌ی کارشناسانی که اصولاً مخالف هرگونه مجازات‌اند، آزاد نکنند. ۲۰ یا ۳۰ سال بعد، به سختی می‌توان هولناکی جنایات مجرمان را به خاطر آورد و به سادگی می‌توان مدعی شد که آن‌ها اصلاح شده‌اند.

### مجازات اعدام و اثرات بازدارنده‌ی آن

از سوی دیگر، مدافعان مجازات اعدام استدلال می‌کنند که، اگر واقعاً خواهان کاهش ارتکاب جرائم از طریق اعمال مجازات‌های شدیدترایم، پس باید آماده باشیم که هر مجرمی را که مرتکب قتل شده، فارغ از جنسیت، سن (بالا تر از سن قانونی)، اختلالات روانی، و هویت قومی و نژادی‌اش اعدام کنیم. به همین منوال، دفاع از محکومان به اعدام باید بنا به قانون به موارد معقول و موجه محدود شود. درخواست‌های تجدید نظر نیز باید محدود شوند و امکان به تعلیق در آوردن احکام هم وجود نداشته باشد. باید مجازات اعدام را بدون تأخیر و با اطلاع‌رسانی کافی اجرا کنیم تا درسی برای تمام افراد مستعد بزهکاری باشد. برای این که مجازات اعدام عملاً بتواند به کاهش ارتکاب جرائم

سنگین منجر شود، همه باید به شخصه بدانیم که اگر مرتکب بعضی از جرائم شویم، بدون تردید، حکم مرگ می‌گیریم و مطلقاً امیدی به تخفیف مجازات‌مان نخواهیم داشت.

### جانی یا روانی؟

آیا تبه‌کاران، مخصوصاً قاتلان (چون بحث ما در مورد مجازات اعدام است)، افراد جانی‌اند یا بیماران روانی؟ این نیز مسئله‌ی بسیار مهمی است که مجازات کردن افراد واقعاً مجنون چندان موجه و منطقی به نظر نمی‌رسد، حال آن که مجازات مؤثر افرادی که آگاهانه دست به شرارت زده‌اند موجه‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. مطابق معمول، دیدگاه‌های مختلف و مغشوشی در این باره در جامعه وجود دارند. به نظر می‌رسد بعضی عقیده دارند که اصلاً چیزی تحت عنوان شرارت وجود ندارد، حال آن که اکثر ما این دیدگاه را نمی‌پذیریم که همه‌ی قاتلان را باید به حال خودشان گذاشت، و از مسئولیت اعمالی معاف‌شان کرد که ادعا می‌شود در شرایط جنون‌آمیز یا عاطفی مرتکب شده‌اند.

در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۲، قضات دیوان عالی آمریکا، با ۶ رأی موافق در برابر ۳ رأی مخالف، در بررسی شکایت دولت ایالتی ویرجینا از اتکینز، حکم دادند که اعدام مجرمانی که به لحاظ ذهنی عقب‌افتاده محسوب می‌شوند با متمم هشتم قانون اساسی کشور مغایرت دارد. فردی که بهره‌ی هوشی (آی‌کیو) او کمتر از هفتاد باشد عقب‌افتاده‌ی ذهنی محسوب می‌شود، و نمی‌توان او را به اعدام محکوم کرد.

آیا همیشه و در وهله‌ی نخست باید به سؤال «جانی یا روانی؟» جواب بدهیم تا بعد بتوانیم روش مؤثری برای برخورد با مجرمان مجنون پیدا کنیم؟ آیا باید نگران وضعیت روانی پلیدترین جنایت‌کاران باشیم؟ به عقیده‌ی موافقان مجازات اعدام، احتمال اندکی وجود دارد که نگه‌داری این مجرمان در زندان یا در بیمارستان روانی نفعی به حال آنان داشته باشد، و احتمال زیاد دارد که این مجرمان دوباره مرتکب جرم شوند؛ بنابراین، استدلال می‌کنند که اعدام این افراد اقدام بسیار مثبتی خواهد بود.

### آیا مجازات اعدام ظالمانه و یا غیرمعمول قلمداد می‌شود؟

متمم هشتم قانون اساسی «اعمال مجازات ظالمانه و غیرمعمول» و «تحمیل رنج غیرضروری در جریان اجرای حکم اعدام» را ممنوع کرده است. با این حال، قانون اساسی و متمم هشتم هرگز بر آن نبوده‌اند که «مرگ کاملاً بدون درد» را برای مجرمان تجویز کنند. قانون اساسی آمریکا در نسخه‌ی اصلی و اولیه، دار زدن را به عنوان شیوه‌ی مرسوم اعدام در نظر می‌گیرد، شیوه‌ای که در سال ۱۷۸۷ (تاریخ تصویب قانون اساسی) همیشه دردناک بود و معمولاً به خفگی بر اثر حلق‌آویز شدن اطلاق می‌شد. این پدیده که حلق‌آویز شدن محکوم (سقوط او از روی چارپایه و معلق ماندن‌اش در هوا) باید با چنان سرعت و شدتی اتفاق بیفتد که بلافاصله گردن او را بشکند و به از دست رفتن



هشیاری‌اش ختم شود تا مدت‌ها ناشناخته بود و شاید بیشتر از یک قرن از ابداع آن نمی‌گذرد. در آن زمان، دار زدن مجرمان در ملاً عام به عنوان بهترین روش موجود برای اعدام و عملی‌ترین راه اجرای حکم در نظر گرفته می‌شد. آنچه در متمم هشتم قانون اساسی تصویب شد در واقع منع مجازات‌های ظالمانه و غیرمعمولی مانند در آتش سوزاندن، به اسب بستن، چهار پاره کردن، له کردن با اجرام سنگین، یا به چرخ بستن و خرد کردن استخوان‌ها بود. در حال حاضر، در ایالت‌هایی که حکم اعدام را اجرا می‌کنند «تزریق کشنده» تنها گزینه است، مگر این که فرد محکوم روش دیگری تقاضا کند؛ در برخی ایالت‌ها، محکومان می‌توانند یک روش اعدام را ظالمانه و یا غیرمعمول بدانند و به آن اعتراض کنند.

در سال ۲۰۰۹ اوهایو پیشگام استفاده از ترکیب دارویی خاصی شد که نتیجه‌اش کاملاً رضایت‌بخش است و باعث رفع شکایات قانونی از این بابت در آن ایالت شده است. ایالت واشنگتن یک اعدام را به آن روش اجرا کرده، و در حال حاضر در کالیفرنیا نیز یکی از گزینه‌ها برای اجرای اعدام به شمار می‌رود. با این روش، احتمال این که فرد محکوم در جریان اعدام‌اش احساس درد کند عملاً وجود ندارد. تا پایان سال ۲۰۱۰ دست کم چهار روش قانونی برای اجرای حکم اعدام در آمریکا برقرار بود که همه‌ی آن‌ها مبتنی بر ضوابط قانون اساسی‌اند و سه مورد از آن‌ها در همان سال به کار گرفته شدند.

### نتیجه‌گیری

در نهایت، به نظر می‌رسد که تنها سه گزینه پیش روی ما قرار دارند:

- ۱) حفظ وضع موجود از طریق ابقای مجازات اعدام برای معدودی از پلیدترین قاتلان، به عنوان نوعی جزا برای جنایات هولناکی که مرتکب شده‌اند، مجازاتی که منجر به ازکاراندازی دائم این مجرمان می‌شود.
- ۲) لغو مجازات اعدام و پذیرش افزایش بالقوه‌ی آمار قتل‌ها، و در عین حال تلاش برای یافتن روش‌های دیگری برای کاهش جرائم سنگین.
- ۳) اجرای مجازات اعدام به شکل اکید و در ابعاد گسترده، و در نتیجه مشاهده‌ی کاهش جرائم سنگین، و در عین حال پذیرش این که خانواده‌های بی‌گناه قاتلان هم آسیب و رنج فراوان می‌بینند و اشتباهات گاه‌به‌گاه، و شاید اجتناب‌ناپذیری، هم در این بین اتفاق می‌افتند.

برگردان و بازنویسی: نیما پناهنده

---

[1] [The pros and the cons of the death penalty in the USA](#)

## دین چگونه می تواند عامل خشونت باشد؟

گری گاتینگ



با انجام هر حمله‌ی تروریستی از سوی مسلمانان افراط‌گرا، این پرسش در افکار عمومی پررنگ‌تر می‌شود که آیا اسلام ذاتاً اهل مدارا با نامسلمانان نیست، یا این که مسلمانان خشونت‌طلب را نباید مسلمان شمرد؟ یک فیلسوف به این پرسش دشوار پاسخ می‌دهد.

آخرین قربانی کشیشی فرانسوی است. قاتلان او را در کلیسای خودش و با فریاد «الله اکبر» به قتل رساندند! پس از چنین حملاتی، رهبران مسلمان – همانند طارق رمضان پس از قتل عام پاریس – به ما اطمینان می‌دهند که این قتل‌ها «خیانتی آشکار به دین ما است». پس از بمب‌گذاری‌های بروکسل، دانشگاه برجسته‌ی سنی، الازهر، با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که «این جنایت‌های شنیع ناقض آموزه‌های مداراجویانه‌ی اسلام است.»

حملات اورلاندو و نیس نیز واکنش‌های مشابهی به دنبال داشت. به ما می‌گویند این گروه‌های متعصب و افراطی که مرتکب چنین اعمال هولناکی می‌شوند با تعهد ضروری مسلمانان به عشق و صلح ناسازگار اند. من دلایل چنین

واکنش‌هایی را می‌فهمم اما این واکنش‌ها از رابطه‌ی دین و عدم‌مدارا و خشونت‌ی که می‌تواند از آن ناشی شود، برداشتی بسیار ساده‌انگارانه دارند.

اسلام و مسیحیت هر دو ادعا می‌کنند که ادیانی وحیانی‌اند. این دو دین باور دارند که آموزه‌های آن‌ها حقایقی است که خود خدا به ما ابلاغ کرده و می‌خواهد همه آن‌ها را بپذیرند. آن‌ها، از ابتدای کار، ادیانی تبشیری بودند. دینی که مسئولیت ارائه‌ی حقیقت الاهی به جهانیان را بر عهده دارد، با این پرسش مواجه است که با کسانی که از پذیرش این حقیقت سر باز می‌زنند چه باید کرد؟ تا چه اندازه باید با گمراهی مدارا کرد؟ اسلام و مسیحیت در برهه‌های خاصی از تاریخ خود نسبت به سایر ادیان، و اغلب نسبت به یک‌دیگر، مدارا نداشته و حتی تا مرز خشونت پیش رفته‌اند.

این وضعیت، اجتناب‌ناپذیر نبود اما تصادفی هم نبود. در منطق ادیانی مانند مسیحیت و اسلام که می‌گویند آموزه‌های آن‌ها برگرفته از وحی الاهی است، عدم‌مدارا به صورت بالقوه وجود دارد. از نظر آن‌ها، حقیقتی که خداوند وحی کرده مهم‌ترین حقیقتی است که وجود دارد؛ در نتیجه، انکار یا ابراز تردید درباره‌ی این حقیقت بسیار خطرناک است، هم برای غیرمؤمنان که از این حقیقت ضروری بی‌بهره‌اند و هم برای مؤمنان که ممکن است انکار و تردیدهای غیرمؤمنان آن‌ها را گمراه کند. با در نظر گرفتن این پیش‌فرض‌ها، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که برای از بین بردن بی‌ایمانی حتی اقدامات افراطی نیز توجیه‌پذیر است.

ممکن است اعتراض کنید که ملاحظات اخلاقی باید مقابله‌ی ما با بی‌ایمانی را محدود کند. آیا بنا بر حقوق بشر، مردم این حق را ندارند که از وجدان خود پیروی کنند و آن‌طور که مایل‌اند به عبادت بپردازند؟ این معضلی است که پیروان ادیان وحیانی با آن مواجه‌اند. آن‌ها یا معیارهای بشری و معمولی اخلاق را به عنوان محدودیتی بر شیوه‌ی تفسیر آموزه‌های الاهی می‌پذیرند یا بر وفاداری به آن‌چه از نظر آن‌ها وحی خداوند است پافشاری می‌کنند، حتی زمانی که بین این وحی و معیارهای بشری و معمولی اخلاق تعارض وجود دارد. طرفداران دیدگاه دوم تأکید دارند که حقیقت الاهی کاملاً فراتر از فهم بشری است و فهم بشری در جایگاهی نیست که بتواند درباره‌ی آن داوری کند. خداوند چیزهایی را بر ما آشکار می‌کند، دقیقاً به این علت که ما هرگز نمی‌توانیم با فهم و خرد خود به این حقایق دست پیدا کنیم. در برابر سخن خداوند علیم، تنها می‌توان اطاعت کرد.

**اسلام و مسیحیت در برهه‌های خاصی از تاریخ خود نسبت به سایر ادیان، و اغلب نسبت به یک‌دیگر، مدارا نداشته و حتی تا مرز خشونت پیش رفته‌اند.**

از نظر کسانی که چنین دیدگاهی دارند ملاحظات سکولار، حتی توسل به اخلاقیات عرفی یا فهم عمومی و کاربردی، نمی‌تواند این باور راسخ دینی را تغییر دهد که با عقاید باطل نمی‌توان مدارا کرد. چنین عدم‌مدارایی در

خود مسیحیت سابقه‌ای طولانی دارد: تعقیب و آزار یهودیان، جنگ‌های صلیبی علیه مسلمانان، و جنگ‌های سی‌ساله که در آن رقابت‌های دینی و ملی‌گرایانه با یک‌دیگر آمیخت و باعث ویرانی اروپای مرکزی شد. این ویرانی سرآغاز حرکتی به سوی مدارا در میان ملت‌هایی شد که به بیهودگی تلاش برای تحمیل دین خود بر بیگانگان پی بردند. اما عدم مدارا نسبت به دگراندیشان داخلی - کاتولیک‌ها، یهودیان، فرقه‌های پروتستان رقیب - حتی تا قرن نوزدهم ادامه یافت. (قابل توجه است که در همین دوران امپراتوری اسلامی عثمانی از بسیاری جهات نسبت به کشورهای مسیحی مدارای بیشتری از خود نشان می‌داد). اما مسیحیان، در یک فرآیند تاریخی پیچیده و طولانی، در نهایت مدارا را پذیرفتند.

نقد اندیشمندان عصر روشنگری مانند ولتر، روسو و هیوم بر الاهیات مسیحی به پرسش‌هایی جدی دامن زد و ادیان غیرمسیحی - و در نهایت حتی مخالفت با دین - را در عالم اندیشه به اموری قابل احترام تبدیل کرد. تغییرات اجتماعی و اقتصادی - از جمله اقتصاد سرمایه‌دارانه، نوآوری‌های فناورانه، و جنبش‌های سیاسی دموکراتیک - ساختارهای اجتماعی‌ای را که باعث تداوم دین سنتی می‌شد متزلزل کرد.

نتیجه‌ی نهایی، گسترش نگرش مدارای دینی در اروپا و آمریکا بود. این نگرش نشانگر پیشرفت اخلاقی بود، و به این معنا بود که حقیقت دینی آن اندازه اهمیت ندارد که نتوان با انکار آن مدارا کرد. اعمال و عقاید دینی تنها بیانگر باورهای فردی محسوب شدند که دولت نباید حامی یا تحمیل‌کننده‌ی آن‌ها باشد. در عمل، این امر باعث شد تا در جامعه‌ای سکولار، صلح و آرامش ارزشی بیشتر از باور دینی پیدا کند. امروزه، تقریباً تمام مسیحیان با این بازمینی در ارزش‌ها کنار آمده‌اند، و حتی بسیاری ادعا می‌کنند که این وضعیت معنای حقیقی دین آن‌ها را بهتر بازتاب می‌دهد.

این امر درباره‌ی مسلمانان صادق نیست. اقلیتی از ملت‌های مسلمان مدارای دینی بالایی دارند؛ برای مثال: آلبانی، کوزوو، سنگال، و سیرالئون. اما در اکثریت آن‌ها - از جمله عربستان سعودی، ایران، پاکستان، عراق، و مالزی - باورها و اعمال غیراسلامی (و حتی در بعضی موارد، مسلمانان «بدعت‌گذار») با محدودیت‌های شدیدی مواجه اند. بسیاری از مسلمانان فکر می‌کنند اراده‌ی الهی ایجاب می‌کند که با دیدگاه‌های دینی باطل مدارا شود، اما بسیاری چنین برداشتی ندارند.

نتیجه‌ی نظرسنجی مرکز پژوهشی پیو در سال ۲۰۱۳ نشان می‌دهد که در عراق، مالزی، پاکستان، و سایر کشورهای اسلامی که اسلام در آن‌جا از حمایت رسمی برخوردار است، اکثریت بزرگی از مسلمانان فکر می‌کنند نوعی از شریعت اسلامی باید بر کشور حاکم باشد. همچنین، این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۷۶ درصد از این مسلمانان در آسیای جنوبی و ۵۶ درصد در خاورمیانه و آفریقای شمالی از اعدام مسلمانانی که دین خود را ترک می‌کنند حمایت می‌کنند. به علاوه، در ۱۰ کشور مسلمان ۴۰ درصد از جمعیت از اعمال احکام اسلامی بر غیرمسلمانان حمایت

می‌کنند. این نظرسنجی نشان می‌دهد برای بسیاری از مسلمانان حقایق و حیانی اسلام نه تنها به باور شخصی افراد مربوط می‌شود بلکه باید در سپهر عمومی جامعه‌ای به سامان نقشی محوری داشته باشد.

هیچ مرکز مرجعیت دینی یا اجماع فراگیری برای بیرون شمردن این‌گونه مسلمانان از دین اسلام وجود ندارد. عدم مدارا ضرورتاً به خشونت علیه بی‌ایمانان نمی‌انجامد، اما همان طور که دیدیم، منطق ادیان و حیانی به سهولت چنین جهت‌گیری‌ای پیدا می‌کند، مگر این که با محدودیت‌های غیردینی، تفاسیر متون مقدس را مقید کنیم. اندیشمندان مسلمان، مانند ابن سینا، چنین محدودیت‌هایی را پذیرفته‌اند و در دوران قرون وسطی مسلمانان اغلب نسبت به مسیحیان بیشتر اهل مدارا بودند. اما مشخص شده که پیمودن مسیر مدارای دوران مدرن برای اسلام سخت‌تر از مسیحیت است. هنوز بسیاری از مسلمانان محدودیت‌های اخلاقی‌ای را که لازمه‌ی مدارای دینی است نپذیرفته‌اند، و اقلیت چشمگیری از مسلمانان خشونت علیه بی‌ایمانان را وظیفه‌ای الهی می‌دانند. ممکن است پذیرفتن این امر دشوار باشد که باورهای دینی می‌توانند محرک قتل باشند، و اصرار کنیم که خشونت افراطی همواره ناشی از عدم تعادل روانی یا تعصب سیاسی است. اما منطق (و تاریخ) ادیان با این دیدگاه هم‌نظر نیست.

آیا این بدان معنا است که اسلام شر و زیان‌بار است؟ نه، اما به این معنا است که اسلام هنوز به اندازه‌ی مسیحیت خطری را که در ادیان و حیانی به طور ضمنی وجود دارد، مهار نکرده است. اگر بخواهیم صریح باشیم، می‌توان گفت که اسلام، برخلاف مسیحیت، هنوز با ارزش‌های سکولار کنار نیامده است. همان‌گونه که اواما اخیراً عنوان کرد، «برخی از جریان‌های اسلامی هنوز اصلاحاتی را که می‌تواند به مردم کمک کند تا آموزه‌های دینی خود را با مدرنیته سازگار کنند، از سر نگذرانده‌اند.» این سازگاری جریانی طولانی و دشوار خواهد بود و لازمه‌ی آن دگرگونی‌های فکری و اقتصادی - سیاسی بسیاری است، دگرگونی‌هایی که برخی توسط نیروهای بیرونی ایجاد می‌شوند و برخی از قدرت فزاینده‌ی آموزه‌های اسلامی درباره‌ی مدارا و عشق ناشی می‌شوند. اما تا زمان تحقق چنین تحولی، گمراه کننده خواهد بود که بگوییم عدم مدارا و خشونت «خیانتی آشکار» به اسلام است.

---

برگردان: هامون نیشابوری

\* گری گاتینگ استاد فلسفه در دانشگاه نوتردام است. آن‌چه فلسفه می‌تواند بکند (۲۰۱۵) عنوان تازه‌ترین کتابی است که گاتینگ منتشر کرده است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Gary Gutting, '[How Religion Can Lead to Violence](#),' *New York Times*, 1 August 2016